HAMSHAHRIJAVAN ISSN 1735-5818

همشهری جوان

آیین

همشهری جوان ● ویژه‌نامه مذهبی ● نوروز ۱۳۸۹ ● ۵۰۰ تومان

حرف‌های ویژه ابراهیم فیاض

تکبر و استرافیت حاصل عرفان بدون دین

پرونده‌ای برای سفرهای نزدیک نوروزی

ستاره‌های سرزمین ایران

علی درستکار، آقای «این شب‌ها»:

زندگی دینی فقط نماز و روزه نیست

همراه با آثار و گفتارهایی از: علیرضا پناهیان، محمدحسین سبزعلی، حسن بنیانیان، محمود حبیبی کسبی، محمدعلی آهنگر، حسین نوروزی

پروردگارا گره از زبان من بگشای تا گفتار مرا بفهمند

سوره طه / آیه ۲۸



طرح: سعید بهداد

با انتشار نسخه جدید ویژه‌نامه «آیه» مطالب این ماهنامه انعکاس متفاوتی در بعضی رسانه ها داشت.

نگاه ویژه به دانشگاه امام صادق (ع)

در شماره قبل مجله «آیه» صفحه‌هایی به سبک زندگی در خوابگاه دانشگاه امام صادق (ع) چاپ شده بود. گفت‌وگو و یادداشت‌های برخی دانشجویان فعلی و سابق این دانشگاه، حرف‌های کسانی که زندگی در خوابگاه این دانشگاه را تجربه کرده بودند، گزارش‌های مکتوب و تصویری از فضای خوابگاه، شرح سختگیری‌های تحصیلی و سبک زندگی دانشجوهای این دانشگاه بخش‌های مختلف پرونده دانشگاه امام صادق (ع) را تشکیل می‌داد. در صفحه‌های پایانی پرونده هم از آدم‌های مشهور سیاسی، فرهنگی، رسانه‌ای و اقتصادی فارغ‌التحصیل این دانشگاه، نامی به میان آمده بود. کسانی مثل: سعید جلیلی، حسام‌الدین آشنا، مصطفی کواکبیان، عبدالله رمضانزاده، علی درستکار، حجت‌الله ایوبی، سیدمحمد حسینی، ابراهیم فیاض و...

در بخش دیگری از مجله، گفت و گو با حجت‌الاسلام سعید مهدوی (فرزند آیت‌الله مهدوی کنی، رئیس دانشگاه امام صادق (ع)) به چاپ رسید. بعد از آن در شماره ۳۵ هفته نامه «پنجره» هم پرونده‌ای درباره دانشگاه امام صادق (ع) به چاپ رسید. همکاران ما در مجله پنجره، با حجت‌الاسلام سعید مهدوی کنی صحبت کرده و مطالبی درباره مردان سیاسی این دانشگاه نوشته بودند. کسانی مانند: سعید جلیلی، سیدمحمد حسینی، حجت‌الله ایوبی و مصطفی کواکبیان.

انعکاس گفت وگوی سیدمهدی شجاعی

سایت «خبر آنلاین» حرف‌های سیدمهدی شجاعی که درباره وضعیت فرهنگی کشور و عملکرد دستگاه‌های فرهنگی را به عنوان خبر اول خود منعکس کرد و البته مدیران خبر آنلاین سعی کرده بودند که امانت را رعایت کنند و نام منبع این مطلب را هم بیاورند. گرچه اشاره به منبع (ماهنامه فرهنگی و دینی آیه) در پایان متن و بسیار ریز و کمرنگ آمده بود، اما همین مقدار هم جای شکر دارد.

قرآن اهل بیت فرهنگ و هنر اخلاق سبک زندگی

همشهری
آیه

آیه • **ویژه‌نامه مذهبی همشهری جوان**
• **اسفند ۱۳۸۸**

صاحب امتیاز: **موسسه همشهری**

گروه مجلات همشهری، ناشر مجله‌های:
جوان - خانواده - دیپلماتیک - ماه - سرنخ - خردنامه - دانستنیها
کتاب داستان همشهری و ویژه‌نامه‌های آیه
سرزمین من، بیست و چهار، پایداری، تماشاگر، دیجیتال و الف

گروه مجلات همشهری

مدیر عامل: **سیدمجید حسینی**
قائم‌مقام اجرایی: **سیداحسان جاهد**
معاون تولید: **فرید مرتضوی**
بازرگانی و توسعه بازار: **مسعود شاهمرادی**
مشاور مدیرعامل در امور مجلات اجتماعی: **سیدجواد رسولی**

تحریریه

سردبیر: **محمدحسین بدری**
دبیر تحریریه: **عطاءالله اسماعیلی**

همکاران این شماره:
دانیال ابوالحسن معمار، لیلا باقری، مهناز سعیدحسینی، فرهادشیر محمدی، فاطیما صدر، رضا صیادی، فاطمه مرشدی، محمد گرشاسبی، سعید مکرمی، رضا منتظری، مهدی حیدری، فائقه‌السادات میرصمدی، محمدرضا باقری

فنی و هنری

مدیر ارشد هنری: **علیرضا میرزامصطفی**
مدیر فنی: **علیرضا دژدار**
مدیر هنری: **سمیرا فرجی**
عکس: **محمدرضا شاهرخی‌نژاد**، مریم مجد
تصویرسازی: محمدعلی حلیمی
سرپرست صفحه‌آرایی: پوریا امیرزاده، علی محافظت کارابدی
صفحه‌آرایی: سمانه‌سادات سیدبرقی، مهدی شیخ‌الاسلامی
ویرایش: **محمد امیرپور**، مهدی دادخواه تهرانی
ویرایش عکس: رومیصا رهبر، بهرام غروی

نشانی: تهران - خیابان کریمخان - شماره ۱۰۱
کدپستی: ۱۵۸۵۶
تلفن: ۸۴۳۲۱۳۱۸
پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹۱۰
www.hamshahrimags.com
ایمیل: ayeh@hamshahrimags.com
روابط عمومی: ۸۴۳۲۱۸۳۱
آگهی: ۸۸۸۱۲۲۶۷
اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳
توزیع: موسسه راه زندگی
چاپ: همشهری



چند روایت معتبر درباره اهمیت هنر و ضرورت استفاده از آن

مهمان

قرآن بهترین نمونه فضاسازی هنری است



حجت‌الاسلام علی‌رضا پناهیان

اگر با رویکردی انسان‌شناسانه هنر را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که ضرورت دارد هم برای انتقال مفهوم و معنا و هم برای دریافت آن کار هنری کنیم چون اولا بسیاری از حقایق عالم به واسطه علم قابل انتقال نیستند. ثانیا در بسیاری از این حقایق قابل انتقال به واسطه علم، مخاطب باید از توانایی علمی برخوردار باشد تا انتقال صورت بگیرد. چون با اصطلاحات و مفاهیم آن آشنایی ندارد، آن را درک نمی‌کند ولی اگر بتواند ببیند، مشاهده کند یا به عبارت بهتر، شهود کند؛ می‌تواند بسیاری از این معانی و ویژگی‌ها را به سهوت و به سرعت درک کند.



وقتی موسیقی پخش می‌شود، این موسیقی به اصطلاح عملی‌اش با شما حرف نمی‌زند ولی حسی که هنرمند و گیرنده، هیچ‌یک نمی‌توانند اسمی برایش بگذارند، به صورت شهودی منتقل می‌شود. هیچ‌وقت نمی‌توانید حسی را که فضای معماری در انسان ایجاد می‌کند، در مقاله منتقل کنید. چرا؟ چون معماری به هنر نزدیک است. بنابراین، هنرمند در داستان، فضا درست می‌کند تا مخاطب در آن فضا پیام را دریافت کند.

قرآن را ببینید که این همه داستان دارد. خدا برای خلق مفاهیم -نعوذبالله- کم نیاورده بود که در گفت‌وگو با انسان از داستان استفاده می‌کند و دیدگاه‌هایش را به صورت قصه- حداقل به صورت دیالوگ با پیامبر- مطرح می‌کند. «قل اعوذ برب‌الناس»؛ این می‌شود یک قصه، این یک نوع فضاسازی است.

افلاطون یا ارسطو هم، بیشتر متن‌هایشان را به صورت دیالوگ‌های یک تئاتر نوشتند. علت ماندگاری‌شان هم این است که زبان علمی روز را انتخاب نکردند. برخی از حکمای ما هم متن‌هایشان را به صورت شعر درمی‌آوردند چون آن زبان مشترک و استاندارد علمی برای انتقال بسیاری از مفاهیم ناتوان است؛ درحالی که اثر هنر عین مشاهده است. هنرمند با داستان، شعر، موسیقی و ... مخاطب را داخل فضا می‌آورد.

◆ اهمیت فضاسازی در هنر

اهمیت این موضوع در هنر را می‌توان با اشاره به این موضوع درک کرد که وقتی مردم خودشان به تنهایی در بعضی فضاها قرار بگیرند، درک درستی از آن فضا پیدا نمی‌کنند؛ درحالی که اگر همین فضا را با هنر ایجاد کنیم، مخاطب ارزش آن را بیشتر درک می‌کند.

چرا پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «کسی که ازدواج کند، نصف دینش را احراز کرده»؟ چون در فضای جدید قرار می‌گیرد. حالا چند نفر ارزش این فضا را می‌فهمند؟ یعنی ارزش اثری که «داخل فضا رفتن و شهود کردن» برای انسان ایجاد می‌کند، خیلی‌اوقات کمتر از این است که این فضا را با هنر ایجاد کنیم.

فضاسازی در هنر نه تنها جبران حضور در فضا را می‌کند بلکه خیلی‌ها حتی اگر در فضا قرار بگیرند، هدایت نمی‌شوند و باز نیاز به فضاسازی دارند. گاهی اوقات نقشی که امیرالمؤمنین(ع) در ارتباط با پیغمبر(ص) ایفا می‌کرد، این بود که بتواند بقیه را بیاورد در باغ تا ابهت و بزرگی حضرت رسول(ص) را با فضاسازی به دیگران گوشزد کند. مثالش هم اینکه وقتی خداوند دید مردم خیلی زیاد و بدون رعایت حرمت و ادب لازم به پیغمبر(ص) مراجعه می‌کنند، فرمود: «از این به بعد هرکسی می‌خواهد پیامبر(ص) را ببیند، باید صدقه بدهد.»[۱] آن وقت فکر می‌کنید بیشترین کسی که پول پرداخت می‌کرد برای اینکه پیامبر اکرم(ص) را ببیند، چه کسی بود؟ علی‌بن‌ابی‌طالب، امیرالمؤمنین(ع). چرا؟ برای اینکه مردم را داخل فضا بیاورد. برای اینکه به مردم نشان بدهد ارزش این پیغمبر خیلی بالاتر از اینهاست.

به دلیل عملکرد امیرالمؤمنین(ع) در ارتباط با پیامبر(ص)، باید گفت هنر ضرورت دارد؛ اینکه انسان بتواند فضا را برای دیگران قابل انتقال کند و به دیگران درست نشان بدهد. دوباره یک روایت دیگر در ارزش هنر؛ می‌فرماید: «کونوا دعاه الناس بغیر السنتکم»؛[۲] بدون زبان مردم را دعوت کنید به سوی خدا. بدون زبان را همه ترجمه می‌کنند: یعنی با عمل. درست است؟ با عمل نه، با فضا؛ البته عمل در فضاسازی خیلی مهم است.

◆ سند قرآنی برای اهمیت فضاسازی

فضاسازی و مشاهده بر انتقال علمی اهمیت و ترجیح دارد. آیه مشهورش این است، می‌فرماید: «و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه».[۳]

اول تزکیه، بعد تعلیم کتاب و حکمت. فقط دو جا در قرآن هست که تعلیم اول و تزکیه دوم آمده است؛ یک جا از قول یکی از پیامبران الهی و نه از قول خدا و جای دیگر به دلیلی که مفسران توضیح می‌دهند؛ ولی قاعده کلی به هم نمی‌خورد: تزکیه بر تعلیم مقدم است، همه مفسران هم این را پذیرفته‌اند. منتها تزکیه یعنی چه؟ تزکیه از لحاظ لغوی یعنی آماده‌سازی ساختن باغ برای کشت و زرع، آماده‌سازی باغ برای رویش گیاه (ریشه این لغت به کلمه‌ای برمی‌گردد که در عربی به یکی از فعالیت‌های باغ‌داری مربوط می‌شود). حتی تزکیه به معنای تربیت اخلاقی هم نیست چون در آن هم به تعلیم احتیاج هست. پس «تزکیه» یعنی فضاسازی و به اصطلاح عامیانه‌اش یعنی آوردن مخاطب در باغ.

◆ راه‌های فضاسازی

فضاسازی به چند صورت به دست می‌آید:

۱-«با دستورالعمل فردی صادر کردن»؛ اسلام برای اینکه تزکیه کند، بدون خیلی از مقدمات فکری امر و نهی می‌کند؛ مثلا با ابتدایی‌ترین مقدمات فکری که آدم‌ها در فطرتشان دارند، از همان ابتدا دستور می‌دهد که آدم‌ها نماز بخوانند، برعکس آن چیزی که فکر می‌کنیم اسلام همیشه از فکر و علم شروع نکرده است.

۲-فضاسازی گاهی با «حکومت» است؛ بنابراین پیامبران خیلی مواقع اول دنبال حکومت رفتند. امام علی، امام حسن و امام حسین(ع) اول دنبال حکومت رفتند. بعد که دیدند نشد، تازه امام سجاد(ع) دنبال کارهای تزکیه‌ای رفت، بعد امام باقر(ع) کار تعلیم را شروع کردند.

۳-عامل دیگر فضاسازی «ارتباط» است. مخاطب را با لبخند و سخن در فضای ارتباطی قرار می‌دهند؛ طوری که مخاطب مجبور به تعامل می‌شود و در این تعامل فردی فضا را برایش درست می‌کنند.

۴- به این سه راه، راه «هنر» را هم باید اضافه کرد که ارزش آن مساوی است با ارزش حکومت.

در جهان امروز، حکومت‌ها ابزارشان برای حکومت کردن بیش از قانون و قوه قهریه، هنر است. این واقعیتی است که به راحتی می‌توان در جهان مشاهده کرد. قانون که نمی‌تواند جلوی شورش‌های عظیم اجتماعی را بگیرد، ارتباط فردی هم که به دلیل کثرت افراد ممکن نیست ولی همین جایی که ارتباط فردی به دلیل کثرت افراد ممکن نیست. هنر اثر دارد.

اسلام، دینی است که می‌خواهد انسان را رشد دهد و به کمال برساند، پس از این جهت انسان و سعادت آن در عالم خلقت بسیار اهمیت دارد و از آنجا که هنر قوی‌ترین ابزار ارتباطی با انسان و قوی‌ترین جایگاه تجلی خلاقیت اوست، اهمیت می‌یابد.

موضوعات دیگری که ما را به اهمیت هنر توجه می‌دهد، این است که راه‌های بن‌بستی که انسان‌ها تا به حال تجربه کرده‌اند، ظرفیتشان تمام شده و جهان در آستانه انفجار درک حقیقت است؛ بسیاری از حرف‌های دین، غریب مانده و تا به حال گفته نشده است، در جایی که اگر بگوییم همه می‌پذیرند. دیگرانی که از این ابزار استفاده کرده‌اند، حرفی نداشته‌اند بزنند. اگر حرفی داشتند تا حالا به نتیجه خیلی بهتری دست می‌یافتند. دیگران از ابزار هنری برای رسیدن به اهداف خودشان خوب استفاده نکرده‌اند. اگر می‌خواستند مردم را خراب و لیبرالیسم را حاکم کنند یا هر تغییر دیگری بدهند، از این ابزار در جهت اهدافشان خوب استفاده نکردند. ما درباره پدیده هنر و ابزار نوین هنری، منفی‌بافانه برخورد نمی‌کنیم.

بعضی‌ها می‌گویند سینما زاییده فرهنگ غرب است، من می‌گویم سینما زاییده وضعیت جدید جهان بشریت است. اگر قسمت بد فرهنگ غرب را بگیریم و بعد سینما را زاییده قسمت بد فرهنگ غرب بگیریم، این ما را از یک بخش حقیقت دور می‌کند. سینما محصول وضعیت جدید زندگی بشر است. زندگی جدید بشر هم بد و خوب در آن هست و این زندگی جدید بشر و این دسترسی انسان به این تکنولوژی، نه‌تنها همه‌اش بد نیست، اتفاقا سینمایش که حالا خوب است.

◆ سابقه استفاده از هنر در امور دینی

اگر فضاسازی و انتقال شهودی بدون حضور فیزیکی در آن فضا را جوهر هنر بدانیم، قرآن بسیار از آن استفاده کرده است. ائمه هدی از هنر، آن هم از سخت‌ترین انواع هنر و پیشرفته‌ترین انواع آن استفاده کرده‌اند؛ مثلا در قرآن بیشتر مطالب به زبان داستان بیان شده. قرآن اولا یک کتاب هنری است. ضمن اینکه هیچ‌کس تا به حال نگفته قرآن کتاب علمی است چون به شدت در فضاسازی موثر است. روش بیان قرآن روش کاملا حسی و شهودی است. شما در قرآن می‌توانید خدا را ببینید. فقط حیف، زبانش زبان عربی است و ما با زبانش فاصله داریم. شما زبان قرآن را یاد بگیرید، بعد خودتان را بسپرید به این آیات، نه به ترجمه‌ها، نه به تفسیرها.

قرآن کتاب فضاسازی فوق‌العاده‌ای است، لحن‌هایش را نگاه کنید، جهنم و بهشت‌هایش را ببینید که چه‌جوری می‌آورد؛ مثل ما که در فیلم‌هایمان همیشه ازدواج و عشق و خشونت راحت‌ترین عوامل فضاساز هستند. خدا در قرآن از بهشت و جهنم خیلی استفاده می‌کند. می گوید اگر مومنی، این برایت فضا درست می‌کند. امیرالمومنین(ع) هم می‌فرماید: «آنهایی که قرآن می‌خوانند، صفیر جهنم در گوش‌هایشان است، بوی بهشت را استشمام می‌کنند وقتی به آیه بهشت می‌رسند، انگار می‌روند در باغ». غیر از داستان‌هایش، آنجاهایی که عادی صحبت می‌کند، قرآن فضاسازی می‌کند.

> قرآن کتاب فضاسازی فوق‌العاده‌ای است، لحن‌هایش را نگاه کنید، جهنم و بهشت‌هایش را ببینید که چه‌جوری می‌آورد؛ مثل ما که در فیلم‌هایمان همیشه ازدواج و عشق و خشونت راحت‌ترین عوامل فضاساز هستند. خدا در قرآن از بهشت و جهنم خیلی استفاده می کند

پیغمبر زندگی به شدت پرحادثه‌ای دارد. زندگی پیامبر را در میان آن قوم با این همه حادثه، جوهر هنر می‌بینم که توانسته آنها را داخل فضا ببرد.

و بعد مهم‌ترین و پرسودترین چیزهایی که خوب است مطرح کنید، قصه‌ها و حادثه‌های زمان پیامبر و اهل بیت(ع) است. روضه‌خواندن چر این‌قدر اجر دارد؟ روضه یعنی چه؟ روضه حادثه‌ای است که با جاذبه‌اش آدم را می‌برد در فضایی که اشکش درآید. اشکش هم درنیاید مهم نیست، رفتن در آن باغ مهم است. ارزش روضه خیلی بالاتر از هر چیز دیگری است.

در حرف‌های امیرالمومنین(ع) ببینید؛ اصلا امیرالمومنین(ع) نمی‌تواند حرف ساده بزند، حرف علمی نمی‌تواند بزند، کار نهج‌البلاغه را کاری کاملا هنری می‌دانم. چرا همه در بیان امیرالمونین(ع) درباره خدا ماندند؟ چرا علما ماندند؟ چون کار هنری است.

اصلا ماندگار شدن تاریخ اهل بیت(ع)، به هیچ دلیلی جز هنر نیست. تاریخ چه می‌کند؟ تاریخ چیزی جز قصه است؟ حالا الان ابزاری پدید آمده که بتوانیم فضاسازی‌ها را با این ابزار نوین انجام بدهیم.

تمام جوهره هنر در فضای گفتاری و رفتاری اهل بیت عصمت و طهارت وجود دارد؛ یا افراد را داخل فضا می‌آوردند- در فضا، نه در تعلیم- یا زندگی خودشان در فضاهایی عبور می‌کرد که مجبورید به خاطر حقایق دینی آن فضا را به دیگران منتقل کنید و اجر را برای این زیاد گذاشتند. درست است؟ به کسانی که موفق بودند در انتقال فضا، در هنرمندانه بیان کردن، بها می‌دادند. ائمه‌هدی(ع) احترام اجتماعی علنی‌ای، برای کسی گذاشته‌اند؟ اگر کتاب بنویسی در مورد اباعبدالله الحسین(ع) هیچ‌وقت بهشت بر تو واجب نخواهد شد ولی در روایت صریحا دارد و از روایت‌های محکم است، یک شعر، یک بیت شعر در وصف اباعبدالله الحسین(ع) خودت نگو، کس دیگر گفته، تکرار کن، بهشت برایت واجب می‌شود. این یعنی چه؟

هنر، وصف اشیا را منتقل می‌کند؛ وصفی که با علم منتقل نمی‌شود؛ وصفی که باید با شهود و با در فضا قرار گرفتن به انسان منتقل شود؛ وصفی که بیان عملی‌اش بسیار دشوار است، وصف پدیده‌ها، وصف مفاهیم، وصف اوضاع، این وصف اگر در فضای آن قرار نگرفتید، با هنر برای شما قابل انتقال است. پس هنر شما را در وضعیت مشاهده و شهود قرار می‌دهد و این بزرگ‌ترین ابزار تزکیه است و این قبل از تعلیم باید مورد استفاده قرار بگیرد.



پی‌نوشت:

۱-قرآن کریم، سوره احزاب، آیه
۲-کافی، ج ۲، ص
۳-قرآن کریم، سوره بقره، آیه
۴- تفسیر المیزان، ج، ص؛ تفسیر نمونه، ج، ص

حرف‌های ویژه ابراهیم فیاض در گفت‌وگو با آیه

نیمکت

تکبر و اشرافیت حاصل عرفان بدون دین

سعید مکرمی ـ محمدحسین بدری

سر جلسه مشورت دو تا از دانشجوها برای پایان‌نامه دکتری، ابراهیم فیاض را گیر انداخته‌ایم که به سوال‌های ما پاسخ دهد. آنها که دکتر فیاض را می‌شناسند، می‌دانند بی‌تکلف حرف می‌زند و تعارف ندارد و دانشجوهای دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، غیر از درس و بحث و امتحان و پایان‌نامه، حتی سوال‌های شخصی و مسایل خصوصی را با استادشان درمیان می‌گذارند.

یک استاد کازرونی جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی که حرف‌هایی در حوزه تربیت و فرهنگ می‌زند و ما از سوال‌هایی درباره سریال‌های تلویزیون، به جشنواره اخیر فیلم فجر -که یکی از داوران آن بود- تا گرفتاری‌های گرایش به عرفان به جای دین، گفتمان‌های غالب در تولید سینما و تلویزیون و رویکرد فرهنگی می‌رسیم. بعضی جواب‌های ابراهیم فیاض با پیش‌بینی‌های ما خیلی فرق می‌کرد.





عکس: جواد منتظری

◆ سریال‌های تلویزیون را می‌بینید آقای دکتر؟ نظرتان چیست؟

سرمایه‌داری رابطه خوبی با خانواده ندارد و بعد از رشد اقتصادی و تکامل به فکر از بین بردن خانواده‌ها افتاده چون خانواده حلقه است و در مسیر خطی سرمایه‌داری قرار نمی‌گیرد. حتی بقای خانواده هم نیازمند صورت حلقه‌ای است. خانواده خطی باقی نمی‌ماند. به همین دلیل سریال‌هایی که عموما برای خانواده‌ها تولید می‌شوند در مسیر از بین بردن خانواده‌اند. سرمایه‌داری طرفدار گروه‌های پراکنده از مردم است؛ مثل ان‌جی‌اوها که ارتباطی با هم ندارند و به جریان اجتماعی تبدیل نمی‌شوند. انسان مطلوب غربی در چند کلوپ عضو می‌شود تا وقت‌های آزادش پر شوند و حق عضویت سه کلوپ را می‌دهد. سریال‌های ایرانی هم حتما اگر نه در ظاهر، در مبنا و محتوا کپی و تابعی از همان نوع از برنامه‌سازی است.

جریان تبلیغی بر مبنای از بین بردن جامعه حلقه‌ای است. کوچک‌ترین بخش این خانواده است که اگر از هم بپاشد، جامعه‌ای در کار نخواهد بود. افزایش نسبت طلاق در کشور به‌ویژه در شهرهای بزرگ حاصل چیست؟ سن ازدواج بالا می‌رود و ازدواج و بچه‌داری به ضدارزش تبدیل می‌شوند.

◆ چطور سریال‌های تلویزیونی -داخلی و خارجی- در این ماجرا تاثیر می‌گذارند؟

سریال رسانه است. رسانه بر غریزه‌های انسان تکیه دارند و از همین محل در خانواده تاثیر می‌گذارند. بین مردم مشهور است که شبکه ماهواره‌ای «فارسی‌وان» بی‌غیرتی را در جامعه ترویج می‌کند. عکس‌العمل مردم خیلی جالب است که چهارچوب برنامه‌ریزی این رسانه را پیدا می‌کنند. با آموزه‌های دینی، مبانی اخلاقی یا بقای خانواده که نمی‌شود این کار را کرد. پس باید کم‌کم بشکنند و از بین برود.

◆ این اتفاق برای رسانه یا نظام سرمایه‌داری چه منفعتی دارد؟

همین که ساختار خانواده بشکند، سنت‌ها و تاریخ از بین می‌روند و مردم به موجودات معلقی تبدیل می‌شوند و موجود معلق هم بیشتر کالا مصرف می‌کند.

در جشنواره امسال فیلم‌هایی بودند که حتی صرف نظر از محتوا در حد یک فیلم سرگرم‌کننده تلویزیونی بودند. من خودم گاهی برای خانواده از همین فیلمفارسی‌هایی می‌خرم که تولید می‌شوند، مثل «نیش زنبور» و «به روح پدرم» و از این چیزها. برای اینکه بعد از ساعت‌ها کار و خستگی، ذهن را درگیر نمی‌کنند؛ یک فیلم سرگرم‌کننده معمولی؛ بعضی فیلم‌های جشنواره هم در همین حد بودند. از این منظر می‌شود از فیلمفارسی تعریف هم کرد. اتفاقا این فیلم‌ها می‌توانند غیر از فروش خودشان، رونق سینما را هم بالا ببرند.

◆ به نظرتان وضعیت تلویزیون در مجموع چطور است؟

تلویزیون رسانه دوبعدی است برای ریلکس کردن مخاطب. تلویزیون ما فکر می‌کند کتاب منتشر می‌کند. جای سخنرانی توی تلویزیون نیست؛ تلویزیون یا باید گزارش بدهد یا مستندی به نمایش بگذارد یا فیلمفارسی و سریال پخش کند. تلویزیون ما یک ساعت سخنرانی پخش می‌کند؛ در هر حوزه‌ای. اصلا نمی‌دانم این سخنرانی‌های تلویزیون را چه کسی تماشا می‌کند.

◆ این نوع برنامه برای اهلش هم خوب نیست؟ کسی که مثلا دنبال فلان سخنرانی بوده؟

نه. من خودم هم نمی‌توانم استفاده کنم. این سخنرانی‌ها اگر به صورت کتاب منتشر شود خوب است. تلویزیون قالب خودش را می‌خواهد. مگر اینکه دو تا پنج دقیقه حرفی زده شود؛ نه اینکه یک مجلس کامل سخنرانی حتی در حوزه دین، اندیشه و... یک وقت سخنرانی رهبر به عنوان تراز سیاستگذاری نظام یا رئیس‌جمهور به عنوان یک گزارش پخش می‌شود. تلویزیون سی‌ان‌ان هم حرف‌های ۲۲ بهمن رئیس‌جمهور را به عنوان یک گزارش پخش می‌کند. تلویزیون رژیم صهیونیستی سخنرانی سید حسن نصرالله را برای مردم خودش هم پخش می‌کند و این کارکرد گزارشی دارد.

تلویزیون در قالب‌های سرگرمی، گزارش و اطلاع‌رسانی کاربرد دارد، نه سخنرانی علمی و... ظرفیت تصویر در تلویزیون برای چیست؟ برای اینکه یک نفر رو به دوربین یک ساعت حرف نزند. ساخت و پخش تله‌فیلم‌ها را صرف‌نظر از وضع و کیفیت آنها قبول دارم. کارکرد تلویزیون همین است. تله‌فیلم «فریدون مهربان است» از تلویزیون پخش می‌شد، از این جهت که می‌گویم، خوب بود؛ هم خانواده‌ها را سرگرم کرد و هم اعصابشان را به هم نمی‌ریخت. این فیلم‌های رئالیسم سیاه که می‌خواهد با سینما هیجان ایجاد کند، فاجعه است. ممکن است برای فلان استاد علوم اجتماعی معنا داشته باشد اما جای فیلم بدون قهرمان یا ضدقهرمان در تلویزیون نیست. حتی همین برنامه‌های شبیه «دیدنی‌ها» که عکس‌العمل مردم در برابر یک اتفاق خلاف عادت را نشان می‌دهد، از این دسته فیلم‌ها بهتر است.

تلویزیون به عنوان رسانه دوبعدی باید فقط یک پنجره باشد که مخاطب را سرگرم و آرام کند. مهم‌ترین کار تلویزیون این است که وقتی کسی شب به خانه می‌رسد، آرامش کند، طنزی داشته باشد و مخاطب را بخنداند. وقتی برنامه‌هایی از این دست پخش می‌شوند در خوابگاه‌های دانشجویی همه دانشجوها جمع می‌شوند و با هم تماشا می‌کنند. اما یک بحث جدی علمی که تلویزیون نشان می‌دهد چطور؟ تلویزیون باید طوری باشد که بشود در حال چای خوردن و دراز کشیدن، راحت تماشایش کرد.

◆ ما فکر می‌کردیم آقای دکتر فیاض به ما خواهد گفت تلویزیون، سطحی است و نباید این طور باشد و باید فرهیخته باشد و سطح توقع مردم را پایین نیاورد و...

نه. این حرف‌ها سرکاری است. آدم فرهیخته مجله و کتاب بخواند. یک کتاب خوب که می‌خوانید، صد سال جلو می‌روید. همان بچه‌های دانشجو ممکن است کتابشان را درست بخوانند. اما جلوی تلویزیون باید دراز بکشند و چای بخورند و تماشا کنند.

◆ درباره تلویزیون موجود؛ به ویژه درباره سریال‌ها فکر می‌کنید در شرایط مطلوبی هستیم؟

نه. متاسفانه آدم‌های مریضی پشت بعضی سریال‌ها هستند. سریال‌ها مارکسیسم‌زده‌اند. هنوز بخشی از بدنه این سریال‌ها به شدت مارکسیستی است.

◆ چه دلیلی برای این حرف دارید؟

یک بار در مرکز پژوهش‌های صدا و سیما درباره «گفتمان‌های حاکم بر تولیدات صدا و سیما» سخنرانی کردم. گفتم سه گفتمان بر این ماجرا حاکم است؛ اول مارکسیسم، دوم تصوف و سوم فرهنگ عامه یا پاپ. آنجا گفتم اینکه تضادهای اجتماعی برجسته شوند و به مرحله انفجار برسند، کار مارکسیست‌هاست. می‌گویند تضادهای اجتماعی باید عمیق شوند. بعد که عمیق شد به خودآگاهی طبقاتی می‌رسد و به اعتراض طبقاتی و انقلاب می‌انجامد. این کاری است که صدا و سیما علیه جمهوری اسلامی می‌کند و حجم سیاه‌نمایی بسیار بالاست. البته کم‌کم از این شرایط دور می‌شود و تازه متوجه شده‌اند که باید صدا و سیما را از دست این آدم‌ها نجات بدهند. خیلی فیلم‌ها این‌طورند. «پس از باران» چه می‌گفت. «گوهر کمال»، «فکر پلید» و «نرگس». تبلیغ سیاه‌نمایی و انتقال آن به جامعه کار این دسته از سریال‌هاست.

نمونه فرهنگ پاپ هم دکتر مایک در «پزشک دهکده» و «قصه‌های جزیره» یک تئاتر تلویزیونی، «جواهری در قصر» و «جومونگ». بروز تصوف هم در برنامه‌های مختلف هست. یکی پیدا می‌شود که گیس بلند دارد؛ مثلا آدم باخدایی است که وضعیت ناهنجار را به عنوان شرایط موجود پذیرفته و به شدت منفعل است. نقطه اشتراک روشنفکری و تصوف و انجمن حجتیه هم در همین چیزهاست.

بخش اول پرخاشگر است و اعتماد اجتماعی را از بین می‌برد. می‌گوید همه دروغ می‌گویند، دزدند، کلک می‌زنند عوضی‌اند. ۳۰قسمت می‌کوبید، در نیمه قسمت آخر همه شروع می‌کردند به توبه کردن. اما قسمت‌های قبلی تاثیر خودشان را گذاشته‌اند. قهرمان سریال نرگس شوکت بود، نرگس چه کاره بود؟

نماد تصوفی ظلم‌پذیر و منفعل در «گوهر کمال» هم قباد همه کاره بود. عده‌ای از شوکت خوششان می‌آمد و نگرانش بودند. می‌گفتند به این می‌گویند شخصیت با اینکه دزدی می‌کند، کلک می‌زند و... .

اینها را صداوسیمای ایران پخش کرده است. بخش فعال سیاه‌نما با انفعال تصوفی که ترکیب می‌شود، گفتمان سوم آن را پر می‌کند که نماد و نمونه‌اش سریال‌های خارجی‌ای مثل دکتر مایک، یانگوم و جومونگ هستند. از فضای بیرون هم این گسل با فارسی وان پر می‌شود.

در تلویزیون دو گفتمان متعارض اما مکمل هم وجود دارند. مارکسیسم و تصوف همدیگر را تکمیل می‌کنند. فاصله بین آن هم با فیلم‌های ماهواره پر می‌شود. شش، هفت سال پیش گفتم صداوسیما بیشترین دلیل گرایش به ماهواره است؛ یکی همین فارسی وان.



◆ برای تلویزیون؛ همین تلویزیونی که داریم با همین صورت موجود چه کار می‌شود کرد؟

خیلی کار روی زمین مانده است. شورای نظارت چه کسانی هستند و در این زمینه چه تخصصی دارند؟ رسانه، تئوری می‌خواهد. می‌گویید نه؟ وضع تلویزیون همین است که هست. چه کسی از آدم‌های خبره حوزه ارتباطات خواسته که به این کارها کمک کنند؟ پیش آمده در جلسه طرح و برنامه فلان شبکه رفته‌ام اما یک گروه است که مدتی این کار را می‌کند، بعد تعطیل می‌شود. هر وقت فکر کار جدی افتاده‌اند، برنامه گرفته و نتیجه‌اش را دیده‌اند. تلویزیون و سینما تئوری می‌خواهد و باید از اهل فکر در این زمینه کمک خواست.

یک بار در همایشی به رسول ملاقلی‌پور گفتم با «مزرعه پدری» کاری که دیگران می‌خواهند، کرده‌ای. آدم پرخاشگر و ناامید و... فیلم‌ها هم تلخ شده بود و مشتری‌اش هم کم شده بود.

◆ چرا ارتباط جدی‌ای بین برنامه‌ساز تلویزیون و کارگردان سینما با اهل فکر و فرهنگ نیست؟

نیست دیگر، خیلی از بازیگرها معلوم است حتی رمان هم نمی‌خوانند. اگر می‌خواندند، می‌توانستند شخصیت‌های بهتری خلق کنند، نه اینکه نقش‌های قبلی را در فیلم‌های مختلف تکرار کنند. بازیگری که از قیافه و لباس نان می‌خورد، ببخشید مفت‌خور می‌شود و حاضر نیست برای درست درآمدن یک شخصیت خودش را زحمت بدهد. بعد برای جذب مخاطب حتی در فیلم حرف‌های مبتذل و حرکت‌های

جریان تبلیغی بر مبنای از بین بردن جامعه حلقه‌ای است. کوچک‌ترین بخش این خانواده است که اگر از هم بپاشد، جامعه‌ای در کار نخواهد بود. افزایش نسبت طلاق در کشور به‌ویژه در شهرهای بزرگ حاصل چیست؟ سن ازدواج بالا می‌رود و ازدواج و بچه‌داری به ضدارزش تبدیل می‌شوند



تبلیغ برای مصرف بیشتر

در مدل سریال‌های داخلی، حتی وقتی قرار است بر ارزش‌های مثبت تکیه شود، کار به لودگی و لوس‌بازی می‌کشد؛ مثل همین سریال «شمس‌العماره» که دائم برای دختر خانواده خواستگار می‌آمد و همین امسال که داور جشنواره هم بودم، خیلی از فیلم‌های سینمایی هم این‌طورند. تکیه بر نشان دادن رابطه مردی که زن دارد با یک زن دیگر در تعدادی از اینها وجود دارد. قطعه بعدی این معادله این است که اگر زن هم با مرد دیگری ارتباطی داشت تحمل کنید. کم‌کم به نوع ارتباط میان خانوادگی شاه و فرح می‌رسد که همه می‌دانند. اشاعه بی‌غیرتی در اندازه‌ای که فعلا مقدور است و اسمش را پیشرفت و روشنفکری می‌گذارند. همین که ساختار خانواده شکست، کالا بیشتر مصرف می‌شود. خانواده‌های ناقص یا تک‌نفری، بیشتر کالا مصرف می‌کنند و میزان و نوع مصرف به هویت تبدیل می‌شود نه سنت و خانواده؛ اینکه شما چه مارک یخچالی دارید، چه مارک لباسی می‌پوشید و در کدام رستوران غذا می‌خورید؟

بیرون کادر

سانسور فیلم ایرانی در پاکستان!

خودم رفته بودم دانشگاه بین‌المللی اسلام آباد. می گفتند فیلم‌های ایرانی را سانسور می کنیم و به دانشجوها نشان می دهیم. کجا؟ دانشگاه بین‌المللی اسلام آباد پاکستان که همه چیز در هم و بر هم است. می گفت بعضی فیلم‌های شما آموزه‌های غیر اخلاقی تندی دارند که نمی شود به دانشجوها نشان داد. چرا این کار گردان و تهیه کننده عقب می ماند؟ چون برای جذب مخاطب دنبال چهره بازیگر و خوش تیپی و رفتارها و مفهوم‌های غیر اخلاقی است. اگر فقط رمان می خواندند، آن قدر جذابیت‌های جدی و واقعی درست می شد که نیازی به این کار نبود. از همین رمان های ایرانی می شود فیلم‌ها و سریال های خوبی در آورد. اما تلویزیون و سینما به این محصول آماده توجهی ندارند.



زشت از خود بروز می‌دهد. دکتر محمد رجبی می گفت وقتی مسؤول بنیاد فارابی بود، از هندوستان آمده بودند فیلم‌های ایرانی را برای نمایش بخرند، گفته بود شما که خودتان سالی چند صد فیلم می‌سازید و... طرف تاکید کرده بود شما با لباس پوشیده در فیلم‌هایتان کاراکترهای جنسی را طوری تولید کرده‌اید که می‌خواهیم از روی دست شما یاد بگیریم. چطور می‌شود بازیگر پوشیده باشد و هیجانی از این نوع ایجاد کند.

◆ به نظر شما بین برنامه‌ساز و سینما گر و مردم بدنه ارتباطی و مفاهیم جدی‌ای نیست؟

وقتی پایگاه اجتماعی کشسی عوض می‌شود، مسائلش تغییر می‌کند. دوستان ما حرفه‌ای نبوده‌اند که این اتفاق برایشان افتاده. آقای کارگردان وقتی «بچه‌های آسمان» می‌سازد، حال خودش را نمایش می‌دهد. الان هم همین کار را می کند. یک آمریکایی که می‌خواهد مثلا در فیلم «امرساله» - محمدرسول‌الله(ص) - نقش حمزه را بازی کند، این کار را چنان انجام می‌دهد که اصلا فکر نمی‌کنید این همان آنتونی کوئین است که در فلان فیلم بازی کرده. وقتی نقش یک گانگستر و هفت‌تیرکش را هم بازی می کند همین‌طور. درباره نقش، کارگردان و فیلم، مطالعه جدی می کند؛ خودش را می کشد تا به نتیجه مطلوب برسد.

این کار بچگی است که کارگردان سینما هرچه همین الان به ذهنش می‌رسد می گوید؛ این کار حرفه‌ای نیست؛ درست مثل استادهای دانشگاه تا محل زندگی‌شان را به نقطه بالاتری در شهر می‌برند، تمام می‌شود. مسؤولان سیاسی و مدیران فرهنگی هم همین‌طور. برای آدم‌هایی که پختگی کافی ندارند از این اتفاق‌ها می‌افتد. نمی‌شود شمال شهر زندگی کرد و برای مردم جنوب شهر فیلم و سریال ساخت.

این تغییر روش زندگی حتی در حوزه‌های خانوادگی تاثیر می‌گذارد. بعضی ها آدم‌های سیاسی‌تری بودند و مساله به گوش همه رسید. درباره خیلی‌ها این‌طور است؛ «المال ماده الشهوات»، اینکه امیرالمومنین(ع) می گوید مال ماده شهوت است؛ یعنی همین.

ماجرا به محتوای فیلم هم سرایت می کند. کار به طرح موضوعات نادر غیراخلاقی هم می کشد.

◆ خود کارگردان و فیلمساز متوجه این تغییر و تفاوت رویکرد نمی‌شوند؟

وقتی روش زندگی کسی عوض می‌شود و وقتی می‌رود بین کسانی زندگی می کند که مجبور است محض خاطر آنها ماسک به صورت بزند، سال به سال مبل عوض کند. دائم موبایل نو بگیرد و خانه نو بگیرد، بعد باید زن نو هم بگیرد چون مشخصات زندگی جدید با این چیزها تناسب ندارد! حالا چطور متوجه این تغییر و تفاوت شود؟ قدم به قدم تغییر کرده و متوجه ماجرا نمی‌شود.

◆ چرا در یک جامعه دینی این اتفاق‌ها می‌افتد؟

چون دینی که با این چیزها به تعارض نمی‌رسد، اسلام نیست؛ یک دین عرفانی تصوفی است که اصلا شریعت ندارد. در رویکردی که در ایران سابقه طولانی دارد، دین را به نفع عرفان و خلسه حذف کرده، مردم را به سوی تنهایی و گریز از دیگران تشویق می کند و خودخواهی چنان زیاد می‌شود که بروزش را در رفتار ترافیکی و رانندگی هم می‌بینید. این حاصل اگوییسم است که در عرفان موجود است و اصلا عقلانی نیست. فقه حاصل عقلانیت است، اگرچه بخشی از فقه هم به این سمت رفته است. مصداق «و اما الحوادث الواقعه فارجعوا الی رواه احادیثنا» نیست.

الان کی به «حوادث واقعه» کار دارد. کدام یک از علما سراغ فلان کارگردان رفتند ببینند چه می کند؛ مثلا می‌دانند کسب و کار مردم در بازار با چه الگویی صورت می گیرد؟ «و اما الحوادث الواقعه» مثلا بانک. بالاخره معامله‌های بانکی آلوده به ربا هست یا نه؟

الان کمتر کسی درباره گناه‌های کبیره حرف می‌زند. همه درباره آسمان‌ها و روش عرفانی و این چیزها حرف می‌زنند. می‌گویند هر گناهی که کنید با یک صلوات بخشیده می‌شوید و می‌روید به آسمان‌ها و بهشت. این آفتی است که عرفان بر سر دین می‌آورد. این عرفان است که نمونه جنوب شهری‌اش «بچه‌های آسمان» است و نمونه شمال شهری‌اش «آواز گنجشک‌ها».

◆ ممکن است کسی بگوید خب گرایش به عرفان چه اشکالی دارد؟

تعین ندارد، تکلیف موضوع معلوم نیست و به چهارچوب منظم نمی‌رسد؛ از آن روش و دستور برای زندگی روزمره درنمی‌آید چون از عقلانیت دور است. عرفان واقعی، عرفان معطوف به زندگی روزمره است؛ همان که پیامبر خدا(ص) و ائمه معصومان داشتند. در میان مردم زندگی می کردند و خیلی عادی بودند؛ منتها این با اشرافیت جور درنمی‌آید. آن‌وقت باید خانقاه رفت و در حلقه محدودی به سر برد. بعضی دوستان سختشان است به محله قبلی‌شان سر بزنند. مثلا بروند زیارت حضرت عبدالعظیم(ع)، تازگی‌ها بیشتر به امامزاده صالح(ع) علاقه دارند!

بعد کم‌کم حوصله مردم اطراف امامزاده صالح را هم پیدا نمی‌کنند. با تعبیرهایی که از دین می کنند می‌رسند به «ان الذی اساء السوآ ان کذبوا بآیات الله». دین عرفانی، دین سمعه سهله است که هیچ کاری در آن اشکال ندارد.

عرفان معطوف به زندگی روزمره یعنی تکبر ندارید، به مردم فخر نمی‌فروشید. گفتند مرحوم بیدآبادی با جمعی می‌رفت تخت فولاد تا صبح عبادت می‌کردند. در مسیر از پل خواجو رد می‌شود، زمان رضاشاه بود، عده‌ای مست اطراف پل افتاده‌بودند. از جلوی پل که رد می‌شدند، گفت: «وای به حالتان اگر خودتان را بهتر از اینها بدانید. در دین عرفانی باید خودتان را از دیگران بالاتر بدانید».

عرفان بدون دین زود به تکبر و اشرافیت و دوری از مردم می‌رسد. محصول فرهنگی – هنری حاصل از این نوع دین هم با هنری که مردم به آن گرایش پیدا می کنند، فرق دارد. امام‌خمینی(ره) بین فقه و عرفان را جمع کرده است؛ هم خودش به تکبر و اشرافیت نمی‌افتد، هم جامعه را رشد می‌دهد و بین مردم هم محبوب است.

> بروز تصوف هم در برنامه‌های مختلف هست. یکی پیدا می‌شود که گیس بلند دارد. مثلا آدم با خدایی است که وضعیت ناهنجار را به عنوان شرایط موجود پذیرفته و به شدت منفعل است. نقطه اشتراک روشنفکری و تصوف و انجمن حجتیه هم در همین چیزهاست



گزارش

بی‌بهانه برای میرزا عبدالکریم حق‌شناس

خودت را با خدا مخلوط کن داداش من

سیدامیر صدیقی/ روزهای نوجوانی و بخشی از جوانی ما در رفت‌وآمد به مسجد و مدرسه علمیه‌ای گذشت که آن طرف کوچه‌های تنگ و باریک بازارچه مولوی بود.

غروب جمعه‌ها، میرزا عبدالکریم حق‌شناس در مسجد امین‌الدوله، نماز مغرب و عشا را اقامه می کرد و غیر از طلبه‌های دو مدرسه امین‌الدوله و فیلسوف‌الدوله، آدم‌های دیگری مثل ما هم پیدا می‌شدند که از آن طرف شهر راه بیفتند و بیایند پای صحبت مردی که دفتری به دست می گرفت و روایت‌هایی را که در آن نوشته بود برای ما جوان‌ها می‌خواند و از ما می‌خواست به خاطر خدا روی از گناه برگردانیم.

از آخر و عاقبت کارمان می‌گفت و هشدارمان می‌داد و وقتی به گفتن از رحمت خداوند می‌رسید، مرد به آن بزرگی و ابهت، اشک‌هایش رها می‌شد و با چه حالی گریه می‌کرد. یک بار مثالی از علم شیمی می‌زد و می گفت اگر فلان ماده را با فلان ماده مخلوط کنید، تغییر می کند. می‌گفت وقتی نگاهش کنید، هیچ مثل اولش نیست. مثل هیچ یک از دو ماده‌ای که با هم مخلوط کرده‌اید. بعد چشم‌هایش را از اشک‌های روانش پاک می کرد و با لحن مخصوص خود می گفت: «داداش من! خودت را، وجودت را با خدا مخلوط کن، ببین با گل وجودت چه کار می کند...».

◆◆◆

حرف می‌زد و گاهی از جوانی‌هایش می گفت؛ از روزهایی که راه می‌افتاده و می‌رفته سر جاده خاوران... دوستی مخصوصی با امام علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) داشت و هر وقت کسی از ما جوان‌ها جلو می‌رفت و می‌خواست حاج‌آقا دعایش کند، می‌گفت خودت دعا کردی؟ و اگر می‌شنید که بله حاج‌آقا و مشکل هنوز حل نشده، می‌گفت زیارت حضرت رضا(ع) هم رفتی؟ و با تعجب می گفت باز هم نشد؟

◆◆◆

به آنچه می گفت ایمان داشت و... بیخود نبود مهرش و مهر حرف‌هایی که می‌زد، تا عمق جان جوان‌های مشتاقی که اطرافش جمع می‌شدند، نفوذ می کرد.

◆◆◆

دعا می کرد؛ همه را دعا می کرد و توی دعاهایش می گفت: «اللهم لا تسلط علینا من لا یرحمنا» و می گفت: «خدایا! دنیا را غم و غصه بزرگ ما مکن». و می گفت: «مشکل و مصیبت ما را در دینمان قرار مده». و خدا را به عصمت فاطمه زهرا(س) قسم می‌داد و همان‌طور که دست‌هایش رو به رحمت خدا بود، خدا را به جوان‌های پای منبرش قسم می‌داد و سخت به گریه می‌افتاد و همه ما را از بزرگواری‌اش شرمنده می کرد.

◆◆◆

سر در محفل دیگر داشت و گاهی گوشه‌هایی از آنچه به چشم جان شاهد بود، برای اطرافیان می گفت. خدایش رحمت کناد و در محفل قرب خود جایش دهد.



آیه، ویژه‌نامه مذهبی
همشهری جوان

معمای فهم قرآن

قدیمی‌ها که تفسیر می‌گفتند، برداشت و فهمشان را با مخاطب در میان می‌گذاشتند و می‌گفتند: «شاید این طور باشد که...»؛ یعنی هم از دریای بی‌کرانه قرآن بهره می‌بردند و هم خودشان را آخر مسیر نمی‌دیدند. از قرآن، کتاب خوب خدا به اندازه قطره‌ای هم که بردارید، برده‌اید. صورت رایج حرف‌هایی که درباره قرآن می‌شود زد، در حوزه‌های مختلفی است؛ تفسیر، ترجمه، خط، وضعیت چاپ و نشر، حضور قرآن در زندگی مردم، همنشینی با کلام خدا، داستان‌های قرآن، اصلا بحث درباره روش‌های تفسیر، جلسه‌های قرآن که یک دنیا حرف توی حاشیه‌های آنها بودو.... از این جور مطالب در بخش قرآن و تفسیر این شماره آیه چاپ کرده‌ایم. کارهایی هم در جریان است؛ مثل کندوکاو در جلسه‌های قرآن قدیمی مشهد و... که بماند برای شماره بعد.







گزارش

بهاءالدین خرمشاهی در گفت‌وگو با آیه در مورد چندوچون ترجمه‌های قرآن می‌گوید

یک ترجمه ملی نیاز داریم

عطاءالله اسماعیلی / محبوبه شعاعی

می‌گویند اولین مترجم قرآن سلمان فارسی بوده. چون پیامبر(ص) به او اجازه داد سوره حمد را به فارسی ترجمه کند تا فارسی‌زبانان بتوانند آن را بفهمند. از آن زمان تاکنون بیش از ۱۰۰۰ سال می‌گذرد و دانشمندان ایرانی توانسته‌اند در این هزار سال، صدها ترجمه از قرآن کریم ارائه کنند. در عهد سلطان منصوربن نوح سامانی و با دستور او علمای ماوراءالنهر همه قرآن را به فارسی ترجمه کردند. این ترجمه در قالب ترجمه تفسیر «محمدبن جریر طبری» که از بغداد برای سلطان فرستاده بود به انجام رسید. این ترجمه که به فارس دری هم نوشته شده بود اولین ترجمه جامع قرآن به زبان فارسی است. برای خیلی از ما سوال است چه کسانی قرآن را ترجمه کرده‌اند و هر یک چقدر زمان برده و بهترین ترجمه کدام است. بهاءالدین خرمشاهی - قرآن‌پژوه و مترجم قرآن - در کتاب جدیدش که با عنوان «بررسی ترجمه‌های امروزین فارسی قرآن» چاپ شده ترجمه‌های صد سال اخیر را نقد و بررسی می‌کند و نمونه متن آنها را آورده است.



◆ چه شد که تصمیم به نگارش و انتشار کتاب بررسی ترجمه‌های امروزین فارسی قرآن گرفتید؟

علی‌الاصول قرآن‌پژوه هستم و ناقد کتاب. تا حالا نزدیک ۴۰۰ نقد کتاب نوشته‌ام. درباره ترجمه‌ها هم قبل از این چند نقد نوشته بودم؛ مثلا نقد بر ترجمه مرحوم قمشه‌ای. اما اینجا کار نویی کرده و مطالب تازه‌ای گفته‌ام اگرچه ممکن است بعضی نکته‌های انتقادی در هر دو مشترک باشند. یکی از عواملی که باعث شد این کتاب را بنویسم موسسه «ترجمان وحی» است. این دومین کتابی است که موسسه ترجمان وحی از من چاپ کرده و سومین کار هم به صورت مقاله است که به زودی منتشر می‌شود.

مجموعه‌ای از عوامل باعث شد بنده معرفی کتاب‌شناسانه این ترجمه‌ها را شروع کنم؛ یعنی بگویم هر ترجمه چند بار چاپ شده، چه کسی ویرایش کرده، چه نقدهایی نوشته‌اند و از این دست اطلاعات. بعد دیدم اینها فقط یک مشت استخوان هستند بدون گوشت.

شروع کردم به نقد متعارف نوشتن. بعد از چاپ کتاب سه،چهار پاسخ از سوی کسانی که مورد نقد بودند دریافت کردم. بعضی از این جواب‌ها مثل جواب آقای انصاریان خیلی مهرآمیز بود یا دکتر برزی از آذربایجان جواب دادند که خرمشاهی زحمت کشیده و من هر نقدی را که بر ترجمه‌ام وارد کرده می‌پذیرم. بعضی هم نقدهای جدلی نوشته‌اند. از جدل چیزی حاصل نمی‌شود. حقی را که با جدل حاصل شود، رها می‌کنم. بزرگان دین ما گفته‌اند جدل نکنید؛ حتی اگر حق داشته باشید.

نمی‌گویم نکته‌ای که بر یک ترجمه گرفته‌ام، همه درست است اما به محض اینکه بگویند جایی را اشتباه کرده‌ام سریع قبول می‌کنم و انتظار دارم آنهایی که بر ترجمه‌شان نقد نوشته‌ام همین حس را داشته باشند و حقیقت را بیشتر از ترجمه خودشان دوست داشته باشند.

◆ شما که همه این ترجمه‌ها را مطالعه کرده‌اید، فکر می‌کنید یک ترجمه خوب چه ویژگی‌هایی دارد؟

اولا نثر یک ترجمه خوب باید نثر معیار و نثر متعارف روز باشد. چون الان ترجمه‌هایی داریم که به فارسی سره و بدون کلمات عربی ترجمه شده‌اند. با این کار موافق نیستم. قله‌های زبان فارسی حافظ و سعدی هستند. سعدی و حافظ در شعرهایشان از کلمه‌های عربی زیادی استفاده کرده‌اند. در زبان ما واژه‌های عربی و تعبیرها و عبارت‌های عربی بسیاری وجود دارد. ما نمی‌توانیم شخصا آن را جدا کنیم. زبان که شخصی نیست اما اگر یک نفر این کار را بکند می‌شود یک تفنن فردی که یا مورد پسند قرار می‌گیرد یا نه. چون اگر به نثر دیروز باشد، خب، دوباره مشکل برای امروزی‌ها پیش می‌آید. خودم در ترجمه‌ام چند کلمه از دستم در رفته و کلمه قرینه به کار برده‌ام. مثل «زاد و رود» یا «بی‌روشی» که کلمات راحتی هم هستند. از پیرسال‌های تهرانی شنیده‌ام. از داخل متون درنیاورده‌ام؛ مثلا می‌گویند فلانی زاد و رود خوبی دارد؛ یعنی همه بچه‌هایش به جایی رسیده‌اند. به گوش خودم اینها را شنیده‌ام یا مثلا «بیشترینه» به کار برده‌ام؛ بیشترینه یعنی بخش اعظم. یکی «رهنمود» را به من ایراد گرفت و گفت این کلمه طاغوتی است. گفتم نه، این کلمه هزار سال سابقه دارد.

در ایران کسی که متخصص ترجمه قرآن باشد نداریم. اما کسی که در این رشته کارکرده باشد و مترجم حرفه‌ای باشد، داریم. هیچ‌کس این تخصص را ندارد و در این رشته ما استاد نداریم. به این شکل که کسانی باشند بگویند ما ترجمه پژوه قرآنی هستیم. مگر اینکه در این رشته عملا کار کرده باشند





عکس: موسی هاشم‌زاده

گوشه
بهاریه

در قرآن بارها و بارها از فرو فرستادن باران و سرسبز شدن طبیعت سخن گفته شده. از جاری شدن رود، جویباران، کشتی‌ها و ماهی سخن گفته شده و حتی در یکی از آیات قرآن آمده این وصف بهار، سرسبزی، طبیعت و خزان کردن آن تمثیلی است برای آخرت که ما در زمان حیات سرسبزیم ولی بعد خزان و پیر می‌شویم و در خاک فرو می‌رویم و از خاک برمی‌آییم. همان طور که در بهاران همه‌چیز رستاخیز می‌کنند؛ گویی رستاخیز طبیعت است. در قرآن فقط بحث جهاد نیست، بحث طبیعت، رود، جویبار و اینها هم هست. ما با قرآن نه فقط می‌خواهیم آخرت را یاد کنیم بلکه می‌خواهیم دنیا را هم آباد کنیم. با تعالیم قرآن می‌شود یک زندگی فوق‌العاده اخلاقی و فرهنگی داشت.

ترجمه الهی قمشه‌ای

حدود ۵۰ سال است در خدمت قرآن هستم. از آغاز دنبال ترجمه مفهومی می‌گشتم که اول به معزی رسیدم و بعد به قمشه‌ای. در سال‌های بعد ترجمه قمشه‌ای را از یک جهت تحسین و از یک جهت نقد کردم؛ از آن جهت تحسین کردم که ترجمه‌ای روان است و تا آن موقع ترجمه‌ای به این روانی نبوده بدون اینکه بویی از نحو عربی بدهد و اولین بار بود که یک مترجم این همه توفیق پیدا می‌کرد. اما ایرادهای تک‌واژه‌ای و تعبیری دارد، غلط هم دارد که من ۱۰۰ صفحه نقد بر ۲۰ جزء آن نوشته‌ام. آقای حداد در مجلس مطرح کرده که در آموزشگاه‌ها و حتی دانشگاه‌ها ترجمه قرآن خوانده شود. البته این به معنای کنار گذاشتن نص مقدس قرآن نیست بلکه به معنای آن است که به ترجمه هم اهمیت دهیم. ما قرن‌ها پدران و مادرانمان قرآن را می‌خواندند و معنی‌اش را متوجه نمی‌شدند. معتقدم باید توصیه آقای حدادعادل را جدی گرفت و بچه‌ها را با ترجمه قرآن آشنا کرد. هزار بار خواندن قرآن بدون ترجمه، جانشین دو، سه بار خواندن ترجمه نخواهد شد. البته ملزم نیستیم که ترجمه را تنها بخوانیم. خب با خود آیات بخوانیم. بار اول بهتر است ترجمه را تنها بخوانیم و بارهای بعد هم می‌توانیم در کنار ترجمه نگاهی هم به آیات بیندازیم تا انس با قرآنمان هم بالا رود.

کلمه «راهبرد» را من ساختم. من گذاشته بودم «رهبرد» ولی ذائقه مردم «راهبرد» را پذیرفته و استفاده می‌کند. پس فقط نثر معیار بودن کافی نیست باید دقیق و خوشخوان هم باشد. برای خوشخوان بودن باید یک مقدار بر اصل، افزوده کنیم چون عباراتی در قرآن هســت که اگر بخواهیم عین عبارت را بیاوریم و ترجمه تحت‌الفظی کنیم، نمی‌شود. باید ترجمــه‌فرهنگــی‌اش راآورد.

مثلا آیه چهار سوره مریم می‌گوید: «...و اشتعل الراس شیبا»؛ «از پیری، موی سر من مثل برف سفید شده» ترجمه کرده‌ام «برف پیری بر سرم نشسته اســت» ایراد گرفته اند که برف در قرآن نیست، گفتم قبول ولی شما هم ترجمه کردید که «موی من از پیری، شعله‌ور شده است!» خب اینکه از ترجمه من بدتر است! و اینکه مو با آتش هیچ ربطی ندارد و برای من هنوز این مثل یک راز مانده. در این مورد ترجمه من خیلی فارسی‌تر است. باید در ترجمه، فارسی را رعایت کنیم و یک اصل ترجمه این اســت که مقتضیات و لوازم زبان مقصد را رعایت کنیم. اگر این شرایط را رعایت نکنیم ترجمه ما هم به ترجمه نیاز خواهد داشت. ترجمه نباید زیرنویس باشد چون ما هزار سال محنت ترجمه تحت‌اللفظی را دیده‌ایم.

کار دیگری که با آن مخالفم ولی رواج دارد، ترجمه منظوم قرآن اســت. اگر نظم روا بود خود خداونــد قرآن را منظوم می‌آفرید و از شــعر این‌قدر در قرآن انتقاد نمی‌شــد.

◆ مگر ایراد ترجمه‌هــای زیرنویــس چــه بــود؟

> در ترجمه خودم بیش از ۵۰۰ کلمه قرآنی را آورده‌ام که گفته‌ام اینها را ترجمه نمی‌کنم؛ مثل نعمت، عذاب و رحمت

شما نباید انتظار داشته باشید در ترجمه تحت‌اللفظی، کلمه بالایی ترجمه‌اش زیرش باشد، چون نحو جمله در فارسی با نحو آن در عربی فرق دارد. در عربی فعل در ابتدا می‌آید و در فارسی آخر. اگر بخواهیم این طور ترجمه کنیم خیلی اشــتباه به وجود می‌آیدو مترجم باید با علوم قرآنی و علوم اسلامی انس داشته باشد.

◆ چــه کســی معیارهــای ترجمــه خــوب را تعیین‌می‌کند؟

هیچ شــخص خاصی این کار را نکرده. همین قرآن‌پژوهان این کار را کرده‌انــد. الان در ایران کســی را که متخصص ترجمه قرآن باشــد نداریم.

اما کسی که در این رشته کار کرده باشد و مترجم حرفه‌ای باشد، داریم. هیچ کس این تخصص را ندارد و در این رشته ما استاد نداریم. به این شکل که کســانی باشند بگویند ما ترجمه پژوه قرآنی هســتیم. مگر اینکه در این رشته عملا کار کرده باشند. شــاید یکی از آنها، بلکه کوچک‌ترین‌شان من باشم که درباره ترجمه و قرآن پژوهی و نقد و غیره کار کرده‌اند که حدود ۴۰ سال می‌گذرد. من و امثال من به طور تجربی با گذر از آداب و مراحلش تا میزانی می‌توانیم بگوییم چه چیزهایی لازم‌اســت.

◆ منظورتــان ایــن اســت کــه بعضــی از ایــن ترجمه‌هایی که ناکارآمد هستند و مخاطب با آنها ارتبــاط برقرار نمی‌کنــد، به دلیــل رعایت نکردن اصول‌ومعیارهاســت؟

ترجمه‌های ســی و نه‌گانه‌ای که در کتاب معرفی کرده‌ام، غالبا ترجمه‌های خوبی هستند ولی ترجمه خوب لغزش هم دارد. برای ترجمه خود من ۷۲ نقد نوشــته‌اند. اصلا رکورد انتقاد شکسته شــده! ولی این را برکت الهی دانسته‌ام و در ویراســت جدید ترجمه قرآنم، از منتقدان تشــکر کرده‌ام.

◆ بیشــتر برای کدام قســمت از ترجمه شما نقد نوشته‌اند؟

بیشتر «ادات» است؛ مثلا در جایی می‌گوید «هم الفائزون» می‌گویند در ترجمه «هم» را ترجمه نکرده‌ام. در صورتی که من یک نظریه دارم و آن هم اینکه آن میزان ادات که ما در زبان عربی داریم در فارسی نداریم. اگر بخواهیم آن ترجمه را ظاهر کنیم یک ترجمه «پس‌پسیه» یا «مر مرائیه» یا «همانائیه» می‌شود. به تعبیری، سرشار از «همانا» و «پس». کشف کرده‌ام که در ترجمه، «واو» زائد داریم که ۱۲-۱۰ مورد هم هست. اینها در قرآن زائد نیست ولی در ترجمه باید حذف شود؛ مثل «و کذلک نری ابراهیم ملکوت الســموات والارض و لیکونن من الموقنین» «به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم تا از اهل ایقان باشد»؛ یعنی ما انتظار داریم «لیکون من الموقنین» باشد بدون «واو» قبلش. ما فارسی‌زبانان، آن «واو» را احساس نمی‌کنیم. به من خیلی ایراد گرفته‌اند که چرا الفاظ زائد به قرآن نســبت می‌دهی، جواب دادم من و شما آن‌قدر نحوی نیستیم که ابن حشام نحوی است، او نابغه نحو است. این آدم در کتابی که نوشته، با عنوان «حروف و ادات»، ۲۰ نوع واو تشخیص داده؛ مثلا یکی واو آغازین است که ما نمی‌دانیم باید در ترجمه بیاوریم یا نه؟ خب ایــن موارد ریز وجود دارد. ولی به طور کلی ترجمه قرآن رشد کرد؛ هم ترجمه‌پژوهی، هم صناعت ترجمه و هم تعداد ترجمه‌ها زیاد شده ولی نه آن‌قدر که بس باشد. همین الان ترجمه‌های انگلیسی قرآن بیشتر از ترجمه فارسی معاصر است.

◆ ممکن است بعضی از ترجمه‌هایی که ما امروزه با آن ارتباط برقرار نمی‌کنیم در زمان خودش ترجمه خوبی بوده باشــند ولی الان دیگر قابل اســتفاده نیستند. این حرف درست است؟

بله، ایــن را هم قبــول دارم. ترجمه‌های کهن بــرای قدما بیشتر مناســب بود تا برای امروز. مثل ترجمه اسفراینی یا ترجمه میبدی که ترجمه‌های خوب کهن هستند. خب این ترجمه‌ها در گذشته بیشــتر معنی می‌دادند تا امروز. امروز ما نوعی انقطاع زبانی داریم. گرچه این انقطاع زیاد نیست؛ چون شاهنامه را می‌خوانیم و هنوز می‌فهمیم. بیشتر آدم‌ها اکثریت شــاهنامه را متوجه می‌شــوند و این مهم اســت.

◆ می‌شــود یک ترجمه ملی داشــته باشــیم که مورد قبول همه اســتادان باشد و در دسترس همه قرارگیرد؟

این حرف خیلی خوبی است. این ترجمه ملی همان ترجمه گروهی خواهد بود. ترجمه گروهی همان است که بنده در آخر ترجمه‌ام آورده‌ام. در آنجا پیشنهاد کرده‌ام جمعی متشکل از ۲۳ گروه که تا ۴۰ گروه هم بالا رفت، هر یک از دید تخصصی خودشان کار کنند؛ مثلا یک گروه فقط نثر فارسی‌شان خوب اســت. یک گروه از نظر کلام، نه چیز دیگر. یک گروه از نظر فقه. یک گروه باید جغرافیای قــرآن بدانند. یک گروه تاریخ صدر اسلام و سیره نبوی. ترجمه ملی ما فقط در آن صورت پدید می‌آید. درباره کتاب مقدس این کار شده. حتی پیش از میلاد مسیح ترجمه سبعینی از عهد عتیق وجود دارد. دکتر محمدعلی اصفهانی یک ترجمه گروهی ۶-۵ نفره انجام دادند که من هم نقد و نظری برایشــان نوشتم. این همان گمشده شما یا من نیست؛ این فقط یک تقسیم کار است که من اصلا به تقسیم کار اعتقاد ندارم. به تقسیم گروه‌های کاری اعتقاد دارم؛ یعنی قرآن را نباید شش قسمت کرد تا شش نفر روی آن کار کنند. باید هر کســی کار خودش را انجام دهد و همه گروه‌ها تمام قرآن را از نظرگاه خودشان ببینند که وقتی کار تمام شد همه قبول کنند.

◆ یعنــی کاری کــه ایــن گــروه کرده‌انــد همان تقسیم‌بندی قرآن است؟

فکر می‌کنم همین طور است چون خیلی سریع هم به بازار آمد. هیچ توضیحی هم نداده‌اند که ما از چه نظرهایی قرآن را سنجیده‌ایم و فقط یک گروهی بوده‌اند که با هم همکاری کرده‌انــد. هر گروهی بایــد از نظر تخصص خــودش قرآن را بررســی کند. حتی معتقدم باید یــک مجمع التراجمی درســت کنیم و با ترجمه قدما و معاصر هم بســنجیم. این کاری است که دکتر حداد عادل انجام داده‌است. ترجمه‌اش را با هر ترجمه‌ای سنجیده. حسن آن ترجمه را رعایت کرده و از عیب‌ها و غلط‌های آن آگاه شــده و پرهیز کرده‌اســت. ترجمه مرحوم زین‌العابدیــن رهنما هم تا حدودی گروهی است. چون دکتر انتظامی، دکتر علی‌اصغر حلبی، آیت‌الله کمره‌ای و آیت‌الله شــعرانی با او همکاری می‌کردند و ۱۵۰ نسخه چاپ کردند که برای جهان اســلام فرستادند. اتفاقا خیلی هم نقد و نظر دریافت کردند. البته ترجمه‌شــان در بازار نیست و خیلی نایاب است.

◆ چیــزی کــه امــروز خیلی مهــم اســت ارتباط نوجوان‌هــا و جوان‌ها با قرآن اســت. به نظر شــما می‌شــود به این فکر کــرد ترجمه قرآنــی‌ای ویژه جوان‌ها و نوجوان‌ها چاپ شــود؟

> مسائلی در قرآن هست که در حد افق فکری و فرهنگی یک نوجوان نیست. مثل آیات شامخ قرآن که معانی‌اش را حکما بیشتر می‌فهمند و ما از یک نوجوان انتظار نداریم اینها را بفهمد. از طرفی آسان‌سازی نثر هم حدی دارد. از یک حدی بگذرد، دیگر نمی‌شود آسان‌تر کرد.

سوال خوبی است. دوســت ما آقای رحماندوست در حال انجام این کار است. تا الان هم جزء ۲۹ و ۳۰ را ترجمه کرده. حدود شش سال اســت روی این دو جزء کار می‌کند. البته می‌گوید کار آسانی نیست. چون مســائلی در قرآن هست که در حد افق فکری و فرهنگی یک نوجوان نیســت. مثل آیات شــامخ قرآن که معانی‌اش را حکما بیشتر می‌فهمند و ما از یک نوجوان انتظار نداریم اینهــا را بفهمد. از طرفی آسان‌ســازی نثر هم حدی دارد. از یک حدی بگذرد، دیگر نمی‌شود آسان‌تر کرد.

◆ چنین ترجمه‌ای حق مطلب را ادا می‌کند؟ چون باید خیلی ساده نوشته شــود و معانی عمیق آیات هم حفظ شود.

خود آقای رحماندوســت هــم می‌داند ایــن آخرین حرف نیست. کوشش او اولین کوشش‌اش است ولی شاید به گفته خودش بهترین نباشد. ترجمه‌شان ساده، شیوا، شفاف و با واژگان محاسبه شده است. مثلا سه مترادف برای یک کلمه داریم که ایشــان ساده‌ترین‌شــان را انتخاب کرده‌اند.

◆ آیا می‌توان ترجمه‌ای ارائه کــرد که جنبه‌های اعجاز قرآن از نظر بلاغت در آن حفظ شــود؟

نه. قرآن کلام قدسی و الهی اســت. اینکه بشود به پای قرآن رسید؛ نه نمی‌شود. قرآن که جای خود دارد حتی حافظ را هم نمی‌شود به زبان دیگر ترجمه کرد؛ طوری که همان بلاغت و حلاوت حفظ شود. قرآن را هم هرگز نمی‌شود و معنی قرآن از این قرار است: «گویی قرآن چنین می‌گوید» و این تا ابد باقی می‌ماند. برای اینکه ما تفاوت فرهنگی با قرآن داریم. حالا باز این تفاوت فرهنگ در ما که از ابتدا مسلمان بوده‌ایم کمتر است تا مسلمانان لندن. آنها تفاوت فرهنگشان با قرآن زیاد است. مثلا «نفاثات فی العقد» برای آنها خیلی عجیب است. باز ما دیده‌ایم پیرزنان جادوگری را که جادو می‌کنند یا افرادی را که اهل طلسم و... هستند. یا در «واذا العشار عطلت» شتر ده ماهه که نزدیک به وضع حملش است و بسیار ارزشمند است در ادبیات عــرب. می‌توانم ده‌مورد بشــمارم که اینها ترجمه نمی‌شود. در ترجمه خودم بیش از ۵۰۰ کلمه قرآنی را آورده‌ام که گفته‌ام اینها را ترجمــه نمی‌کنم. مثل نعمــت، عذاب و رحمت. تازه اینها در زبان ماست که بیش از ۵۰درصد ترکیبات عربی داریم. این لطف خدا در حق ماست ولی آیا زبان سوئدی هم می‌تواند این بار را بکشد؟ حتی اگر بزرگ‌ترین زبان‌دانان و مترجمان سوئدی بخواهند قرآن را ترجمه کنند نمی‌شود و اختلاف فرهنگی اجازه نمی‌دهد.

◆ به عنوان یک قرآن پــژوه و مترجم قرآن چند ترجمه‌ای را که می‌پسندید معرفی کنید تا جوان‌ها به آنها مراجعه کنند.

ترجمه‌های عبدالمحمد آیتی، سیدجلال‌الدین مجتبوی، محمدمهدی فولادوند و آقای انصاریان. اینها برای امروز و برای استفاده جوان‌ها خوب هستند.

◆ در این چند ســالی که با قرآن مانوس هســتید کدام آیه را بیشــتر زمزمه می‌کنید؟

آیات ۱۴ و ۱۵ سوره قیامه؛ «بل الانسان علی نفسه بصیره ولو القی معاذیره؛ بلکه انســان خودش از وضع خود آگاه است، هرچند در ظاهــر برای خود عذرهایی بتراشــد» جایی که انسان می‌خواهد کار خیری نکند یا در انجام کار خیر بهانه می‌آورد، این آیات به ذهنم می‌رسد که آیات تکان‌دهنده‌ای اســت. به نظر من ژرف‌ترین آیات قرآنند.

درباره کتاب

در کتاب بررسی ترجمه‌های امروزین قرآن کریم خرمشاهی به معرفی و نقد ۳۹ ترجمه فارسی قرآن - از شاه ولی‌الله تا حدادعادل - پرداخته است. همه ترجمه‌ها ذیل شش زیر فصل: درباره مترجم؛ درباره ترجمه (با بیان نظرگاه‌های هر مترجم)؛ چاپ‌ها و ویرایش‌ها؛ نقدها و بررسی‌ها | نقدها و نظرها؛ سخن آخر و نمونه ترجمه (که در آن از هر یک از ترجمه‌ها، ترجمه دو آیه قرآن آمده است: آیه‌الکرسی و آیه نور) معرفی و بررسی انتقادی شده‌اند. برای این کتاب چون ترجمه‌های امروزی مورد نظر بوده، زمانی حدودا صدساله در نظر گرفته شده است. اختصاص این دوره، از آن جهت بوده که دوران هزار ساله ترجمه تحت‌اللفظی به سر آمده و در یک تحول تاریخی، به تدریج شیوه و ساختار ترجمه‌ها همانند ترجمه‌های امروز - و طبعا غیر تحت‌اللفظی - شده است. در انتخاب ترجمه‌ها برای نقد و بررسی، ترجمه‌های تحت‌اللفظی، ترجمه‌های منظوم، ترجمه‌های ناقص و ترجمه‌هایی که در دل تفاسیر هستند، کنار گذاشته شده‌اند.



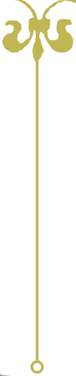
گزارش

ابوالحسن مظفری معتقد است هر کس در این دنیا کار ویژه‌ای دارد

ماموریت آقای فونت مونت کریستو

لیلا باقری

باید روزی سر این کلاف سردرگم پیدا شود تا آدم به وظیفه اصلی‌اش عمل کند. مهم یافتن سر کلاف است وگرنه تا آخر عمر هم که بدوی فقط این کلاف سردرگم‌تر می‌شود و تو بی‌تاب‌تر و بی‌قرارتر. مهندس ابوالحسن مظفری متولد ۱۳۴۵ و یکی از همان‌هایی است که سر کلاف را پیدا کرده و فهمیده که وظیفه‌اش چیست و برای چه آفریده شده. می‌گوید در سفر حج به دلم افتاد که هدف از خلق این بنده چه بوده و ماموریت من در این دنیا چیست. او گرچه مهندس عمران است اما به طور جدی در حوزه‌های قرآنی فعالیت می‌کند.



خودش این اعتقاد را دارد؛ اینکه هر آدمی در دنیا تعدادی ماموریت فرعی دارد و یک ماموریت اصلی. باید بگردی و بفهمی چه کاری در این دنیا هست که فقط به دست تو انجام می‌شود؛ قصه این است که خدا قسمت آقای مظفری می‌کند یک سفر حج و فرصتی ۴۰روزه فراهم می‌شود تا او بیشتر فکر کند برای چه کاری ساخته شده و چه کاری هست که در آن بتواند از همه هنرهایش - خوشنویسی، آشنایی با قرآن و قرائت، برنامه‌نویسی، طراحی فونت، چاپ و نشر و... - استفاده کند. جمع‌بندی افکارش می‌شود طراحی «قرآن آسان» که هدف اصلی آن برداشتن لکنت از قرائت قرآن و راحت و روان خواندن آن است. می‌گوید:

«تقریبا ۲۵ سال است که با کامپیوتر کار می‌کنم. چهار سال بعد از اینکه کامپیوتر در دنیا ساخته شد من کامپیوتر داشتم و با آن کار می‌کردم. با کامپیوترهای مختلفی کار کرده‌ام و الان یک جورهایی تاریخچه کامپیوتر در ایران شده‌ام. قبلا فونت طراحی می‌کردم. اسم من را گذاشته بودند آقای فونت مونت کریستو! سابقه نگارشی هم مرا را به مطبوعات کشاند و به عنوان مدیر فنی، شش روزنامه را با استفاده از نرم‌افزارهای کامپیوتری راه‌اندازی کردم که برای اولین بار بود در ایران انجام می‌شد».

برای یک کار فرهنگی عازم حج شده بود و مدت‌ها بود به این فکر می‌کرد که بالاخره وظیفه اصلی‌اش چیست؛ «با توجه به اینکه در یک خانواده مذهبی بزرگ شده و با قرآن آشنا بودم دلم می‌خواست در این زمینه قدمی بردارم. در حج به این نتیجه رسیدم که برای فعالیت در حوزه چاپ و نشر قرآن باید یک تیم داشت که هم خوشنویس در آن باشد و هم طراح فونت و صفحه‌بند و... . خب، همه اینها در من جمع شده بود و کار می‌توانست هماهنگ‌تر پیش برود. این شد که کار در زمینه طراحی یک قرآن را شروع کردم با فونت و صفحه‌هایی که راحت‌تر بشود خواند و این کار هفت سال طول کشید»

در دوره‌ای به قدری حساسیت وجود داشت که می‌گفتند قرآن را نباید ترجمه کرد و باید همان‌طور که بر دل پیغمبر(ص) نازل شده، آن را بخوانیم؛ درحالی که این مسائل برای عامه مردم ضرر دارد و نتیجه این می‌شود که در جامعه قرآنی که همه داشته‌هایش مدیون قرآن و نهج‌البلاغه است، تنها چیزی که در مدار زندگی نیست، قرآن است. کلمه قرآن یعنی خواندنی. این کتاب مثل رمان نوشته شده. برای اینکه فضای کلی دستت بیاید باید همه رمان را بخوانی. البته هر قسمت معنی و مفهوم خودش را دارد اما برای یافتن فضای کلی قرآن باید یک دور معنی‌اش را خواند. وقتی قرآن کامل و درست خوانده نشود، نتیجه این می‌شود که بعضی‌ها می‌گویند اسلام دین خشنی است و برخی هم از آن طرف بام می‌افتند. همان آیاتی که خیلی از آقایان از آنها خشونت برداشت می‌کنند، در چند خط بعدشان از عفو و رحمت گفته است».

شخصی‌نگر شده‌ایم

یکی از دغدغه‌هایش این است که در گروه قرآن‌های کاربردی فعالیت چشمگیری انجام نداده‌ایم تا هم مخاطبان بتوانند راحت و سریع از قرآن بهره بگیرند و هم این قرآن کاربردی، جهانی شود. می‌گوید: «خوشبختانه در گروه قرآن‌های تزئینی جایگاه خوبی داریم ولی در زمینه قرآن‌های کاربردی فعالیت ویژه‌ای نکرده‌ایم و پیشرفتی که در قرآن‌های تزئینی داریم در کاربردی‌ها به دست نیاورده‌ایم. مصحف مدینه که به عثمان طاها- خطاط آن- معروف است، در زمینه قرآن کاربردی بوده و عالم‌گیر شده است. آیا ما همان موفقیتی را که در زمینه قرآن‌های تزئینی داریم، در قرآن‌های کاربردی هم به دست آورده‌ایم؟»مهندس مظفری منظورش از قرآن‌های کاربردی، قرآن در قطع مناسب با چاپ و رنگ مناسب خوش‌خط و خواناست که همه این خصوصیت‌ها کمک می‌کند قرآن آسان‌تر خوانده شود. «جامعه ما چون قرن‌ها زیر سلطه پادشاهی بوده، صنعت کنایه قوی‌ای دارد و ایهام و طنز ما قوی است. این امر بر هنر ما هم تاثیر گذاشته است. البته تقریبا در تمام زوایای زندگی به نوعی شخصی‌گرایی روی آورده‌ایم؛ از هنر گرفته تا فرهنگ زندگی شخصی و کاری؛ حتی فقه ما هم بیشتر ساختار شخصی دارد و هر یک از ما مرجعی داریم و دچار روحیه انزواگونه شده‌ایم. در ساختار تشکیلاتی و اداری ما هم همین وضع حاکم هست؛ همین طور در حوزه قرآن. در هنری که برای ارائه قرآن باید خرج کنیم، اصولی حاکم شده که آن را شخصی کرده است. چرا ما نباید موقع انتشار قرآن به این فکر کنیم که قرار است آن را در تمام دنیا منتشر کنیم».

ویژگی‌های قرآن آسان

وی قرآنی را با شکل و شمایلی زیبا، ساده و کارشناسی شده طراحی کرده و درباره خصوصیت آن می‌گوید: «در این نسخه، خط نسخ یاقوتی را انتخاب کردم تا اگر خواستیم در تمام دنیا آن را گسترش دهیم برای همه قابل فهم باشد. پایه این خط و خط عثمان طاها یکی است؛ به همین دلیل خیلی‌ها فکر می‌کنند این قرآن همان قرآن عثمان‌طاهاست.خود نسخ کمی پیچیده است و ظرافت‌های خوشنویسی دارد. ما اسم این نسخ را نسخ آسان گذاشته‌ایم چون آن پیچیدگی‌ها را ندارد و از ترکیبات پیچیده پرهیز کرده‌ایم؛ هدف اصلی راحت خواندن است تا قشر وسیعی که می‌خواهند با قرآن ارتباط برقرار کنند یا ارتباطشان خیلی عمیق نبوده و خواندن برایشان سخت است، بتوانند عبارت‌های عربی را بخوانند».وی درباره سایر مزایای قرآن آسان می‌گوید: «به نظر می‌آید جزء معدود قرآن‌هایی است که اعراب رنگی دارد. این باعث می‌شود که ماهیچه چشم کمتر خسته شود. رسم‌الخط هم براساس رسم الاملاست. اعراب دقیقا روی خود حرف است و صفحات ختم به آیه شده. تعداد صفحه‌ها طوری است که اگر در سال هر روز یک صفحه قرآن بخوانید و در ماه مبارک رمضان هر روز پنج صفحه، قرآن را ختم می‌کنید. بسم‌الله سوره‌ها و شروع متن آنها بین دو صفحه منقطع نیست که در قرآن عثمان‌طاها یک مورد نقض وجود دارد. جزء‌ها سر صفحه تمام می‌شوند. حروف ناخوانا هم کمرنگ شده است که همین کمرنگ بودن حروف ناخوانا کار را برای کسانی که می‌خواهند قرآن بخوانند ساده‌تر می‌کند. عبارات پیوسته در دو خط شکسته نشده و حروف ناهیه و نافیه هم ترجیحا به خود کلمه متصل است تا خللی در معنا ایجاد نشود. رکوع‌ها و موضوع‌های قرآنی مشخص شده و اسامی الله و رب هم سبز چاپ شده چون سبز روحانی‌تر است. در ترجمه هم دو ترجمه فارسی و انگلیسی به کار رفته است».

یک قفسه ترجمه

آقای مظفری قصد دارد تا پنج سال آینده «قرآن آسان» را به ۷۰ زبان و بیش از ۱۵ ترجمه فارسی منتشر کند و معتقد است هر ترجمه‌ای عطر و بوی ویژه‌ای دارد. نمی‌توانیم به صرف اینکه یک گل خیلی خوش عطر و بو داریم، جامعه را از عطرهای مختلف محروم کنیم و نخواهیم گل‌های دیگر در جامعه باشند.در قرآن آسان از ترجمه الهی‌قمشه‌ای استفاده شده که وی درباره انتخاب این ترجمه توضیح می‌دهد: «ابتدا قرار بر انتخاب ترجمه آقای فولادوند بود اما چون امتیاز این ترجمه به جایی واگذار شده بود، محدودیت در چاپ به وجود می‌آمد و پروسه طولانی می‌شد. با توجه به اینکه ترجمه الهی‌قمشه‌ای ترجمه‌ای کامل و تقریبا بدون نقص است و مشکلات مجوز را ندارد، برای قرآن آسان انتخاب شد. ترجمه ایشان در سال ۱۳۲۰ برای عام انجام شده و علاوه بر معنی، توضیح‌هایی را داخل پرانتز آورده است. اما ما کار اضافه‌ای روی این ترجمه انجام دادیم؛ البته چیزی را حذف نکردیم و فقط ویرایش شده. قسمت‌هایی را هم که تفسیرهای شخصی آقای الهی بود، در پرانتز و با حروف کمرنگ‌تر گذاشتیم که این کار هم برای اولین بار انجام شده تا برای خواننده سؤال ایجاد کند و متوجه شود اینها برداشت مترجم است. باید این را بدانیم که ترجمه‌ها مربوط به زمان و شرایط خودشان هستند و حتی فهم انسان هم در گذر زمان تغییر می‌کند».او همچنین درباره برخی حروف که هیچ اعرابی ندارند و ممکن است باعث سردرگمی افراد مبتدی شود، می‌گوید: «این کلمه‌ها متاسفانه دشواری‌های رسم‌الخط است. تلاش می‌کنیم که این سد را بشکنیم؛ مثلا در زمان صدر اسلام نقطه و اعراب نبود و اعراب ۷۰-۶۰ سال بعد از هجرت پیامبر(ص) ابداع شد. نقطه هم در آن سال‌ها نبود؛ یک کلمه می‌نوشتند و ممکن بود اشتباه خوانده شود. الان که اعراب هست و ما می‌توانیم با سبک‌های مختلف نگارشی این خوانش را درست کنیم. دوست داشتم این کار را انجام دهم اما برای مجوز دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شدم. به همین راحتی نمی‌توان این تغییرات را اعمال کرد». وی تصریح می‌کند؛ «ایده‌های به کار رفته در قرآن آسان تنها پنج درصد ایده‌های اوست و توضیحات جالبی درباره طراحی صفحات و انتخاب رنگ‌ها می‌دهد؛ «روی ۲۰۰ نفر با سطح سواد مختلف تست انجام دادیم تا دریابیم کدام رنگ‌ها کمتر چشم را خسته می‌کنند و همان رنگ را برای کاغذ انتخاب کرده‌ایم. صحافی هم درجه یک است و یک کار ماندگار خواهد بود. روی تذهیب هم خیلی کار کردیم که چه رنگی باشد تا هم تذهیب باشد، هم به چشم نیاید و به چشم فشار نیاورد هم رنگ‌های استفاده شده سنگین نباشد».

مهندس ابوالحسن مظفری از نوآوری‌های خود برای نسخه بعدی و اشتیاق برای ادامه فعالیت در این حوزه می‌گوید. به عقیده او می‌توان دعاهای منتسب به ائمه(ع) را که دستورالعمل‌هایی هستند برای زندگی عاشقانه ترجمه کرد.

عکس: آرزوبیات

در دوره‌ای به قدری حساسیت وجود داشت که می‌گفتند قرآن را نباید ترجمه کرد و باید همان‌طور که بر دل پیغمبر(ص) نازل شده، آن را بخوانیم؛ درحالی که این مسائل برای عامه مردم ضرر دارد



نگاه

قرآن برای زندگی است

مظفری معتقد است خواندن قرآن باید آسان باشد تا هر کس به راحتی بتواند آن را بخواند؛ «گاهی محبت‌های زیاد از حد به قرآن داریم. آن‌قدر قرآن را بالا می‌بریم که دیگر دست کسی به آن نمی‌رسد. نتیجه این می‌شود که قرآن در مدار زندگی ما نیست. قبلا هم گفته‌ام؛ قرآنی را که صحافی‌اش مخدوش و کهنه شده، شریف‌تر از قرآنی می‌دانم که تمیز و زیبا در قفسه کتابخانه است و سالی یکی، دوبار باز می‌شود. قرآنی که کناره‌های صفحه آن جای کثیفی دست مانده، یعنی کار کرده و استفاده شده. قرآن هندبوک زندگی است.

اول خواندن بعد فهمیدن

برای اینکه جامعه را قرآنی‌تر کنیم باید اتفاق بیفتد. اول خواندن قرآن. دوم فهمیدن. سوم اینکه آنچه خواندیم و فهمیدیم فکر کنیم. چهارم درباره آنچه اندیشه کردیم، عمل کنیم. هدف اصلی ما این است که لکنت را برای خواندن قرآن برداریم تا عامه مردم بتوانند به‌راحتی قرائت کنند.



عکس: مریم مجد

نمای نزدیک

محمدحسین سبزعلی حرف‌های متفاوتی درباره قاریان معروف کشورمان دارد

چرا از قاریان ایرانی تقلید نمی‌کنید؟

معصومه‌اصغری

۱ـ نام محمدحسین سبزعلی میان جامعه قرآنی مان آن‌قدر شناخته شده است که تقریبا نیازی به معرفی ندارد. برگزاری مستمر کلاس‌های عمومی آموزش قرآن یکی از ویژگی‌های اوست و خیلی‌ها هم این استاد قرائت را با همین جلسه‌های روزهای دوشنبه‌اش می‌شناسند. ۵۳ ساله است و از ۱۳سالگی تلاوت را شروع کرده و بعد از مدتی هم به تدریس قرائت پرداخته است.
۲ـ سبزعلی را باید جزو استادان قرآنی متفاوت کشورمان بدانیم؛ او نظرهای متفاوتی نسبت به دیگر قاریان مشهور کشور دارد و همین نظرهای متفاوت، شاید او را تبدیل به یک استثنا کرده است. خیلی‌ها معتقدند که قاریان ایرانی هنوز به سطحی نرسیده‌اند که بتوان از آنها تقلید کرد ولی سبزعلی چنین نظری ندارد.
۳ـ قرارمان شده بود بعد از نماز ظهر و عصر در شورای عالی قرآن صدا و سیما. سروقت رسیدم و استاد هم با چند دقیقه تاخیر روبه‌روی ما نشست. فکر می‌کردم این گفت‌وگو زیاد طول نکشد ولی استاد به حرف آمد و اتفاقا حرف‌های فراوان و جالبی درباره اوضاع فعلی قرائت در ایران داشت.



◆ این روزها قاریان جوان و نوجوان کشورمان فکر می‌کنند که هرچه بیشتر سراغ لحن و مقامات بروند، تلاوتشان بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. شما هم با آنها هم‌عقیده‌اید؟

پس از گذشت ۳۰ سال از انقلاب، قرای جوان و نوجوان ما به جایی رسیده‌اند که کاملا بر الحان، نغمات و مقامات اشراف دارند. به نظرم توجه به این امر یک ضرورت بود که ما در گذشته از آن غافل بودیم. در گذشته‌های دور، قاریان از مقامات دستگاه‌های قرآنی مطلع نبودند. آن زمان قاریان فقط تلاش می‌کردند با شنیدن تلاوت‌های استادان معروف و مشهوری مثل مصطفی اسماعیل، عبدالباسط، منشاوی، غلوش، البنا و دیگران از آنها تقلید کنند و مثل آنها بخوانند ولی هیچ اطلاعی از مقامات نداشتند. تاکنون بیش از صد قاری مشهور مصری به کشور ما اعزام شده‌اند که نتیجه آن تحول و دگرگونی تلاوت قرآن در کشور است. سبک و سیاق‌های تلاوت‌های قدیمی، غیراستاندارد و غیر عربی به فراموشی سپرده شده و تا آینده‌ای نزدیک کاملا محو خواهد شد. به‌جای آن هم، تلاوت‌های صحیح، عربی، استاندارد و خداپسندانه جایگزین خواهد شد.

◆ پس با این حساب کار قاریان جوان و نوجوان را تایید می‌کنید؟

تقاضای من از قرای جوان و نوجوان فقط این است که بیش از حد معمول سراغ الحان و نغمات و حواشی آنها نروند و افراط نکنند. برای ارائه یک قرائت زیبا فقط بهره‌گیری از الحان زیبا کافی نیست. اصالت تلاوت، رعایت کردن چهارچوب آن است. داشتن خشوع در تلاوت بسیار اهمیت دارد و قداست عجیبی به قاری می‌دهد.

◆ منظورتان از چهارچوب قرائت که به تلاوت اصالت می‌بخشد دقیقا چیست؟

تجوید، صوت و لحن، وقف و ابتدا، تطبیق تلاوت با معنا و جذابیتی که مستمع را جذب می‌کند، جزء چهارچوب‌های یک تلاوت استاندارد و مطلوب است. البته باید در این تلاوت خشوع هم باشد و در ضمن آن‌قدر آهنگین نباشد که حالت معنوی را از انسان بگیرد. قراء نباید بیش از حد به فکر زیبایی تلاوت باشند.



> حفظ قرآن تاثیر بسیار زیادی بر تلاوت یک قاری خواهد گذاشت چون ذهن او کمتر روی روخوانی معطوف می‌شود و می‌تواند با تدبر بیشتر تلاوت کند



◆ همه اجزای این چهارچوب از نظر اهمیت در یک رتبه قرار دارند یا اینکه بعضی‌ها از بعضی دیگر مهم‌ترند؟

در خصوص تجوید عقیده‌ام این است که قراء باید قوانین را به طور صددرصد رعایت کنند. به نظرم اصل تلاوت، تجوید است که باید آن را از همه اجزای تلاوت مهم‌تر دانست. اگر یک قاری به زیبایی هرچه تمام‌تر تلاوت کند ولی در تجوید مشکل داشته باشد، تلاوت او ناقص است. همچنین برخورداری یک قاری از یک نفس نسبتا خوب باعث خواهد شد تا دیگر ارکان تلاوت وی مانند تجوید، صوت و وقف و ابتدا تقویت شوند و بتواند تلاوتی کامل، زیبا و با فصاحت دقیق اجرا کند. توصیه همیشگی مقام معظم رهبری هم بسیار مهم است؛ ایشان در دفعات متعدد به قراء گفته‌اند که باید بر معانی قرآن اشراف داشته باشند. قاریان باید بر معنای آیاتی که تلاوت می‌کنند تسلط داشته باشند تا بتوانند با قرائتشان بر مستمع اثر بگذارند.

◆ دانستن معانی آیات، چطور می‌تواند تاثیرگذاری یک تلاوت را بر مستمع بیشتر کند؟

اگر یک قاری معنی آیه را بداند، آن وقت می‌تواند از مقامات مناسب هم‌هنگام تلاوت یک آیه استفاده کند؛ مثلا آیاتی را که درباره کفار، مشرکان، فاسقان، اهل جهنم و عذاب‌های آخرت است، می‌توان با مقام صبا و محزون تلاوت کرد اما آیاتی را که مربوط به مومنان، متقین، صالحان، رحمت خداوند، آیاتی بهشتی و... است، می‌توان با مقام نهاوند یا یک مقام مناسب دیگر خواند. در ضمن تسلط بر

به‌جای معرفی

محمدحسین سبزعلی در آبان سال ۱۳۳۵هجری شمسی در تهران و در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. خیلی زود و در همان کودکی جذب قرائت قرآن شد و در جلسه‌های آموزش قرائت قرآن شرکت کرد. اولین استاد او محمد ثابتی بود که او با جدیت در کلاس‌های او شرکت می‌کرد و روز به روز بیشتر تبدیل به یک قاری حرفه‌ای می‌شد. کم کم با جلسه‌های آموزشی محمدتقی مروت و ابراهیم‌پور فرزیب آشنا شد و به کلاس‌های آموزشی این استادان نسل اول قرائت قرآن راه یافت. این پیشکسوت قرآنی کشورمان در ابتدای راه از عبدالباسط محمد عبدالصمد و سپس از محمود علی البنّاء تقلید می‌کرد. حدود دو سال هم از سبک مرحوم شعبان عبدالعزیز صیاد بهره برد و آنگاه از نابغه قاریان مصری – مصطفی اسماعیل – تقلید کرد.

روزگار

اولین دیدار با قاریان مصری

محمدحسین سبزعلی را باید جزو نسل دوم قاریان کشورمان بدانیم. نسل دوم همان نسلی محسوب می‌شوند که شاهد تغییر شیوه قرائت سنتی در ایران به سبک استاندارد و صحیح بوده‌اند و به همین دلیل خاطره‌های زیادی برای گفتن دارند. سبزعلی درباره اولین دیدارش با قاریان مشهور مصری می‌گوید: «علت اصلی تغییر شیوه قرائت سنتی در ایران، شنیده شدن تلاوت‌های قاریان عصر طلایی مصر بود. قبل از انقلاب بیشتر صدای قاریان معروف مصری را از طریق نوارهای کاست شنیده بودیم؛ نوارهایی که به زحمت گیر می‌آوردیم و بارها گوش می‌کردیم. راغب مصطفی غلوش و محمد بسیونی، از اولین قاریانی بودند که بعد از انقلاب به‌ایران آمدند. غلوش را خیلی خوب می‌شناختم و تلاوت‌هایش را از طریق همان نوارها گوش کرده بودم. یادم می‌آید که آنها را برای استراحت به هتل لاله برده بودند. قرار هم بود که در اولین جلسه قرائت قرآن، آنها به دلیل خستگی فقط مستمع باشند و قاریان ایرانی تلاوت کنند. تا آنجا که اطلاع دارم، آنها هم اطلاع چندانی از اوضاع قرائت در کشور ما نداشتند و فکر هم نمی‌کردند که ما در این زمینه خیلی پیشرفت کرده‌باشیم.
حضور دو قاری معروف و مشهور مصر در یک جلسه قرائت قرآن حسابی هیجان‌زده‌ام کرده بود، به هر حال این اتفاق سابقه نداشت و ما فقط صداهای این قاریان را شنیده بودیم. حضور غلوش و بسیونی باعث شده بود که خیلی از قاریان کشورمان خودشان را به شب اول جلسه قرائت قرآن برسانند. سالن مملو از علاقه‌مندان قرائت قرآن بود. عباس امام جمعه پشت رحل نشست و به عنوان اولین قاری، شروع به تلاوت قرآن کرد. دقیقا یادم هست که آیاتی از سوره احزاب را قرائت کرد. خوشبختانه حضور این دو قاری معروف مصری در جلسه باعث نشد که امام جمعه، قرائت ضعیفی ارائه کند. عباس آن‌قدر خوب خواند که غلوش و بسیونی را واقعا شوکه کرد. آنها اصلا فکرش را هم نمی‌کردند که‌ایرانی‌ها این‌قدر در قرائت قرآن پیشرفت کرده باشند. تاثیرگذاری تلاوت امام جمعه آن‌قدر زیاد بود که غلوش هم تصمیم گرفت آیاتی را در همان جلسه شب اول قرائت کند. واقعا یک لحظه به یادماندنی بود. برای اولین بار یک قاری از قاریانی که فقط صدایشان را شنیده بودیم می‌خواست مقابل ما تلاوت کند. صدای او آن‌قدر دلنشین بود که اشک از چشمان خیلی‌ها جاری شد».



خارج از گفت و گو

منشور تاثیرگذار نیست

محمدحسین سبزعلی – استاد پیشکسوت قرآنی کشور – دل خوشی از منشور فعالیت‌های قرآنی ندارد و از آن به عنوان طرحی بدون تاثیر گذاری یاد می کند. او مهم ترین ضعف این منشور را مربوط به زمان تدوین آن می داند و می گوید: «متاسفانه انگار این یک رسم است که در طراحی های برنامه‌های فرهنگی کشور، متخصصان حوزه‌های مربوطه هیچ دخالتی نداشته باشند. به‌نظرم منشور فعالیت‌های قرآنی هم با این مشکل اساسی مواجه است؛ چون در زمان تنظیم و تدوین این طرح، از استادان و قرای معروف و شناخته شده کشور هیچ نظری خواسته نشد. کسانی برای طراحی این منشور دعوت شدند و از کسانی نظر خواسته شد که تا به حال، کار مهمی در این حوزه انجام نداده‌اند».

معانی آیات کمک می کند که قاری آیاتی را متناسب با موضوع مجالس مختلف انتخاب و تلاوت کند. این کار بسیار مفید و ارزشمند است و تبحر قاری را مشخص می کند. قاریان مصری در تلاوت آیات عذاب و رحمت از شیوه‌ها و دستگاه‌های متفاوتی بهره می‌برند. توجه به این نکته از کلیدهای طلایی موفقیت در تلاوت قرآن کریم است.

◆ ابتدای صحبت‌هایتان گفتید که حضور قاریان مصری در ایران باعث تحول در قرائت قرآن قاریان کشورمان شده است؛ ولی اتفاقا بعضی‌ها حضور این قاریان را باعث انحراف جوانان در قرائت قرآن می‌دانند و می گویند که حضور همین قاریان باعث توجه بیش از حد جوانان به مقامات شده است. نظر شما چیست؟

با این حرف زیاد موافق نیستم. حضور قاریان مصری در ایران عامل موثری در ارتقای سطح کیفی قاریان ایرانی بوده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و به دنبال آن دعوت قرای مصری به ایران سطح تلاوت قرآن میان قاریان بسیار متفاوت شده است. این شروع خوبی برای تحولات بنیادی در رسیدن به تلاوت‌های فنی قرآن کریم در ایران به نظر می‌رسد. ما نباید نسبت به الگوبرداری از قاریان مصری واکنش منفی نشان بدهیم؛ به عنوان مثال حتی پوشش متحدالشکل و لباس ویژه قاریان مصری زیبایی بصری خاصی ایجاد می کند ولی متاسفانه ما هنوز نتوانسته‌ایم لباس ویژه‌ای برای قاریان ایرانی طراحی کنیم. در مجموع استفاده از تجارب قرای موفق مصری می تواند راه هموار در رسیدن به ارتقای سطح قاریان ایرانی فراهم کند.

◆ بر خلاف شما، بسیاری از قاریان بین‌المللی جوان زیاد تمایلی به برگزاری جلسه‌های عمومی آموزشی ندارند. آنها ترجیح می‌دهند که اگر قرار است جلسه آموزشی برپا شود، آن را به شکل خصوصی و با حضور تعداد محدودی قاری باشد.

با نظر قاریان جدید کاری ندارم ولی به نظرم جلسه آموزش عمومی تلاوت قرآن واقعا برای جامعه لازم و ضروری است. استاد مولایی، بزرگ‌ترین استاد قرائت هم بیش از نیم قرن است که جلسه آموزش عمومی قرآن دارد. در جلسه آموزش ایشان، هم قاری مبتدی، هم متوسط، هم خوب و هم ممتاز حضور دارند. در این جلسه‌ها به هر شخص، در سطح خودش آموزش داده می‌شود. من هم دقیقا همین برنامه استاد مولایی را دنبال می کنم. البته به نظرم بسیار ضروری است که برای استادان صاحب‌نام که انگشت‌شمارند هم جلسه‌های تخصصی و فوق تخصصی گذاشته شود.

◆ اساسا کیفیت جلسه‌های آموزش قرآن را در حال حاضر چطور می‌دانید؟

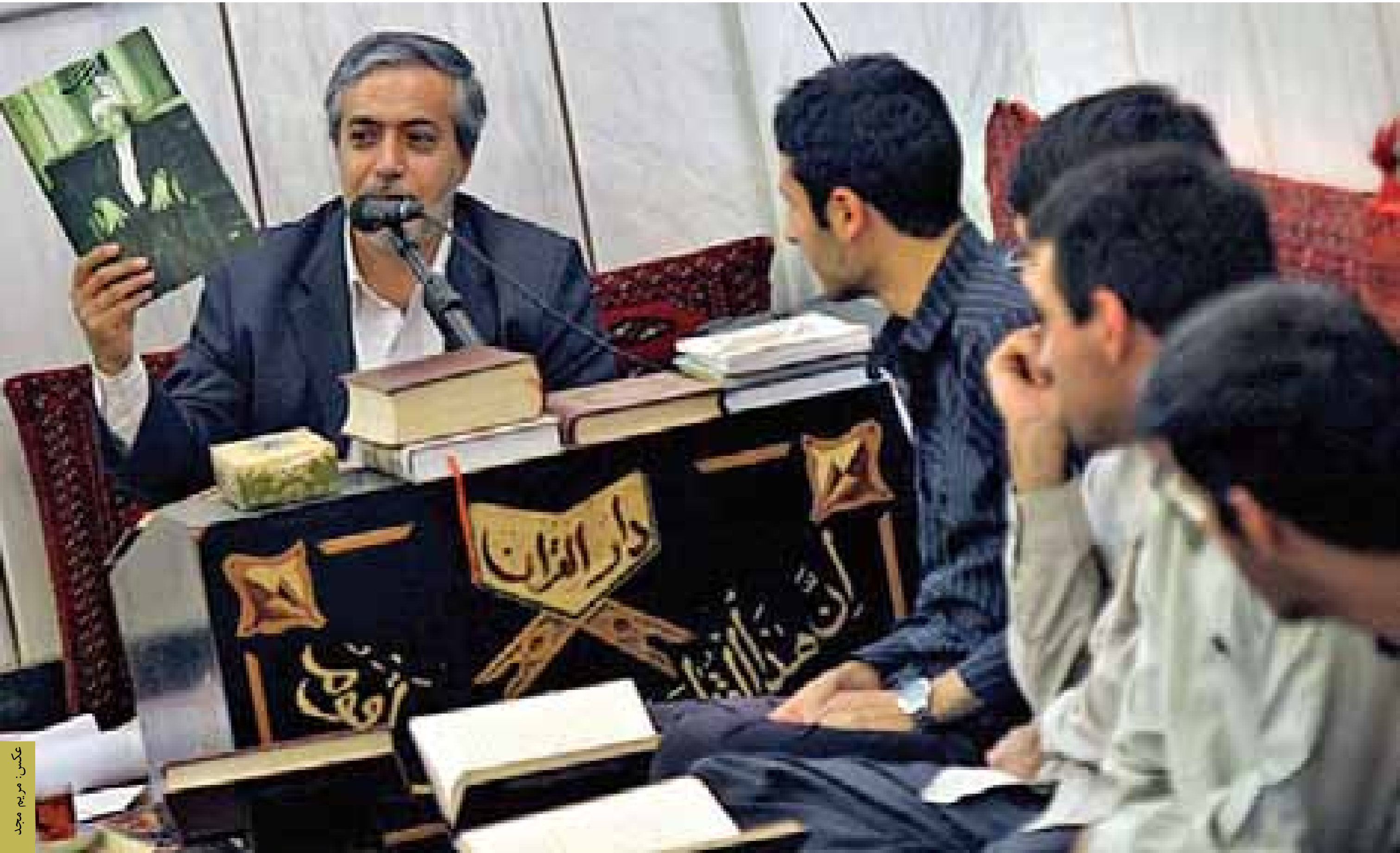
کیفیت جلسه‌های آموزش قرائت قرآن استادان مجرب، معروف و مشهور بسیار خوب و مناسب است. هر قاری مبتدی‌ای که بتواند در این جلسه‌ها حضور یابد مسلما جذب می‌شود و روش صحیح تلاوت قرآن را فرا خواهد گرفت. خوشبختانه در حال حاضر با وجود جلسه‌های خوب و معتبر، شاهد پیشرفت خوبی در حوزه قرائت و حفظ

> ورود خواهران به حوزه حفظ، ترتیل خوانی و قرائت بسیار مهم است. اگر مادران یک جامعه، قرآنی باشند تمام آن جامعه قرآنی می‌شوند

کشور بوده‌ایم. قاریان زیادی هم بعد از انقلاب رشد کرده‌اند که الان برای خودشان استاد شده‌اند. استادان قبل از انقلاب بسیار معدود و انگشت‌شمار بودند.

◆ تعداد این جلسه‌ها چطور؟ کافی است؟

مسلما کافی نیست و باید تعداد آنها بیشتر شود. وقتی تعداد این جلسه‌ها محدود باشد، مسلما جوانان کمتری هم جذب قرآن خواهند شد. جلسه‌های قرآن از عظمت و معنویت خاصی برخوردارند و همه مردم باید توفیق حضور در این جلسه‌ها را پیدا کنند. از آن مهم‌تر این است که جوانان و نوجوانان هم با جلسه‌های قرآن مانوس شوند تا به مسیر اشتباه انحراف پیدا نکنند. اما قبل از آن باید با گسترش جلسه‌های قرآن، بستر این حضور گسترده را فراهم کنیم. در حال حاضر متاسفانه تمام اولویت‌های ما متمرکز بر ورزش‌های گوناگون، خوانندگی و هنرپیشگی شده است. ما وظیفه داریم فعالیت‌های قرآنی را پررنگ‌تر کنیم و مسؤولان هم باید برای این حوزه اهمیت بیشتری قائل شوند تا همه بتوانند به نحو احسن از قرآن استفاده کرده و با آن مانوس شوند. برگزاری کلاس‌های آموزشی و تشویق‌های مادی دو عامل اساسی در اعتلای فرهنگ قرآنی‌اند که باید مسؤولان به آنها توجه بیشتری داشته باشند. با توجه به اینکه جوانان کمتر به سمت قرآن می‌آیند، باید برای علاقه‌مند کردن آنها از راهکارهای مختلفی مثل تشویق‌های مادی استفاده کنیم تا به همان میزان که از هنرهای دیگری چون موسیقی استقبال می کنند به سمت قرآن هم بیایند.



عکس: مریم مجد

◆ اگر بخواهیم مقایسه‌ای میان قاریان حال حاضر مصر با چند قاری بین‌المللی ایرانی داشته باشید، کدام گروه را تواناتر می‌دانید؟

اولین ویژگی مصری‌ها حافظ بودن آنهاست. آنها کل قرآن را حفظ هستند اما بیشتر قاریان ایرانی حافظ قرآن نیستند. باید توجه کرد که حفظ قرآن تاثیر بسیار زیادی بر روند تلاوت یک قاری خواهد گذاشت چون ذهن او کمتر روی روخوانی معطوف می‌شود و می تواند با تدبر بیشتر بر آیات به تلاوت آنها بپردازد. از حفظ خواندن آیات، شمرده بیان کردن کلمات قرآنی، بهره‌مندی از صدایی صاف و شفاف، استفاده صحیح از الحان و مدیریت آن، تنوع و زیبایی نغمات و توجه بر معنای آیات و تطابق با نغمه‌ها از نکات مهم موجود در قاریان مصری هستند که موجب ماندگاری و اثرگذاری هر چه بیشتر تلاوت‌های آنها بر مستمعان شده‌اند. مسلما ما هنوز هم با قاریان مصری فاصله داریم چون قدمت قرائت قرآن در کشور مصر بیش از هفت قرن است. البته در سال‌های اخیر به دلیل تلاش بسیار زیاد قاریان کشورمان، این فاصله بسیار کمتر شده و به حداقل رسیده است؛ به عنوان مثال شما چهار قاری معتبر حال حاضر مصر مثل محمود انور، طنطاوی، طاروطی و انور شحات انور را با چهار قاری معتبر حال حاضر کشورمان مثل کریم منصوری، حامد شاکرنژاد، سعید طوسی و مهدی صیاف‌زاده مقایسه کنید، به نظرم فاصله این دو دسته اگر مساوی نباشد، بسیار به هم نزدیک است.

◆ پس با این حساب قاریان مبتدی می توانند به جای تقلید از قاریان جدید مصری، سراغ قاریان خودمان بروند؟



> هیچ اشکالی ندارد از سبک قاریان معروف کشورمان به عنوان الگو تقلید شود. البته پسندیده است که قاریان جوان ما سراغ مشاهیر عصر طلایی قرائت مصر بروند



بله، قاریان جوان می توانند از قاریان خودمان تقلید کنند. البته قاریانی که به مقام‌های بالا در مقوله تلاوت قرآن کریم رسیده‌اند، فقط با همت و پشتکار والای خود توانسته‌اند مدارج بالای تلاوت را طی کنند و به موفقیتی عظیم نائل شوند. اگر این همت نباشد، از هر کسی که تقلید کنی باز هم فایده‌ای نخواهد داشت. شرکت در جلسات قرائت قرآن کریم و بهره‌مندی از تجارب استادان خبره قرآنی از نکات کلیدی بسیار مهم در رسیدن به موفقیت به حساب می‌آید.

◆ نظرتان تقریبا مخالف خیلی از قاریان معتبر کشور است که قائل به تقلید از قرای ایرانی نیستند.

معتقدم قاریان نوجوان و جوان ما می توانند از همان چهار نفری که نامشان را بردم و همچنین دیگر قاریانی که در سطحی بالاتر از این نفرات قرار دارند تقلید کنند؛ حتی در رده‌های بالاتر، استادانی مثل مرتضی فاطمی، امام جمعه، سعیدیان، عباسی و دیگران می توانند الگوی مناسبی برای تلاوت قرآن جوانان و نوجوانان باشند.

◆ کسانی که می گویند نباید از خودمان تقلید کنیم، معتقدند قاریان معتبر ایرانی هنوز دارای لحن، صوت و سبک خاصی برای خودشان نیستند. شما چطور می گویید که می‌توان از این قاریان تقلید کرد؟

بیشتر استادانی که نام بردم قبلا مرکب‌خوانی می کردند. آنها از قرائت‌های قاریان مشهور مصری استفاده برده‌اند و در حال حاضر برای خودشان سبک و سیاقی خاص دارند. به نظرم هیچ اشکالی وجود ندارد که از سبک آنها به عنوان الگو تقلید شود. البته باید اعتراف کنیم که برای قرآن‌آموزی و قاری شدن هنوز هم بسیار مناسب و پسندیده است که قاریان جوان و نوجوان ما سراغ مشاهیر عصر طلایی قرائت مصر مثل شیخ مصطفی اسماعیل بروند.

◆ شما چند بار هم جلسه‌های عمومی آموزش قرآن را برای خواهران برگزار کرده‌اید. اساسا نظرتان درباره ورود خواهران به حوزه قرائت قرآن چیست؟

به نظرم ورود خواهران به حوزه حفظ، ترتیل خوانی و قرائت بسیار مهم است. اگر مادران یک جامعه، قرآنی باشند تمام آن جامعه قرآنی می‌شوند. خوشبختانه هم اکنون تلاوت ترتیل و قرائت خواهران نسبت به سال‌های گذشته بسیار بهتر شده است. شاید این تغییر را بتوان بالای ۹۰ درصد دانست. خواهران در حال حاضر، هم می توانند تدریس کنند و هم داوری مسابقات بانوان را بر عهده بگیرند.

◆ البته حتما می‌پذیرید که فاصله سطح قرائت قاریان زن ایران با قاریان مرد بسیار زیاد است، این طور نیست؟

بله، آنها هنوز راه زیادی در پیش دارند و بهتر است با برنامه ریزی صحیح از استادان مجرب مرد برای پیشرفتشان استفاده شود. بانوانی که کشش و توانایی یادگیری قرآن را دارند باید با گذراندن دوره‌های آموزشی زیر نظر استادان مجرب در رشته‌های صوت و لحن، تجوید، وقف و ابتدا و مقامات و کسب نمره قبولی در صدد آموزش به دیگر بانوان در این زمینه‌ها باشند. متاسفانه به دلیل نبود چنین اقدامات تشکیلاتی در کشور، فاصله قرائت قرآن خانم‌ها با آقایان بسیار زیاد شده است. البته در رشته حفظ قرآن به دلیل دسترسی خانم‌ها به نوارهای ترتیل قرآن، آنها در رتبه بهتری قرار دارند. فقط بانوی قرآنی و نمونه در قرائت هنوز بروز نیافته که باید در این زمینه اقداماتی صورت گیرد.

نکته

جلسه‌های قرائت

جلسه‌های آموزشی محمدحسین سبزعلی آن قدر معروف است که شاید برای علاقه‌مندان به قرائت نیازی به معرفی نداشته باشد. این جلسه‌ها سال‌هاست که با حضور نوجوانان و جوانان شکل می گیرد و روز به روز هم بر رونق آنها افزوده می‌شود. استاد در این جلسه‌ها، هم به آموزش عمومی می‌پردازد و هم تلاوت قاریان حاضر در جلسه را تحلیل می کند. او همچنین اشکالات تک تک قرائت کنندگان در جلسه را به آنها گوشزد می کند تا این اشکالات را برای جلسه‌های آموزشی آینده برطرف کنند. او همچنین در ابتدای هر جلسه، چند توصیه کلی برای حاضران دارد که معمولا درباره نکته‌های بسیار ظریف یک قرائت صحیح و استاندارد است.

جلسه‌های محمدحسین سبزعلی دوشنبه‌ها از ساعت ۲۰:۳۰ در خیابان پیروزی، خیابان اول نیروی هوایی برگزار می‌شود.

داستان‌های کتاب خدا؛ بلعم بن باعورا و موسی(ع)

روایت

زمزمه فرعون به‌جایی نرسید

مهناز سعید حسینی

شـهر آتش گرفته بود. آتش از یک خانه شروع شـد و به همه خانه‌ها رسید. نمی‌توانست جلوی آتش را بگیرد. خانه همه پولدارها و سران شهر در آتش سوخت. زبانه‌های آتش وارد قصر هم شدند. می‌دوید و کمک می‌خواست اما کسی کمکش نمی‌کرد. قصر خاکسـتر شد. آتش به خانه فقیرترها رسید؛ به خانه اهل بنی‌اسرائیل که اسیر بودند، کنیزی و کارگری می‌کردند، آتش وارد خانه‌های آنها هم شـد ولی خانه‌هایشان را نسوزاند.وقتی آخرین شعله‌های آتش خاموش شد، از شهر مرکزی مصر فقط خانه‌های بنی‌اسرائیل مانده بود و اثری از اشراف نبود.

وحشت‌زده از خواب پرید. در تعبیر خوابش گفتند یک پسر از بنی‌اسرائیل، از همین زیردسـت‌های شـهر بنای حکومتـت را از بین می‌برد. بیشـتر ترسـید و دسـتور داد همه نوزادان پسر را بکشـند. اما زنـان را می‌خواسـت؛ برای کنیزی؛ برای تحقیر سبطیان؛ برای تمتع.



بنی‌اسـرائیل همچنان ضعیف بودند. مردها کارهای سخت شهر را انجام می‌دادند و بارهای سنگین را می‌بردند. ماموران فرعون بین آنها تفرقه می‌انداختند و فرعون حکومت می‌کرد. همه نوزادان پسر را سـر می‌بریدند. قابله‌ها نوزادان را به دنیا می‌آوردند و خبرش را به دم و دسـتگاه فرعون می‌دادند و جایزه می‌گرفتند. چند نفر هم مراقب هر یک از قابله‌ها بودند تا اگر دسـت و دل یکی لرزید، آن یکی حتما خبر نوزاد را بدهد. رحمی در کار نبود. موسی(ع) نباید دنیا بیاید.

اما موسـی(ع) به دنیا آمد. یک قابله قبطی او را به دنیا آورد. قابله وقتی از خانه مادر موسی(ع) بیرون می‌رفت گفت: «می‌خواسـتم خبر ایـن کودک را هم بدهم و جایـزه‌اش را بگیرم اما محبتی از این کودک در دلم نشسـته کـه نمی‌گویم». قابله رفت.جاسوسـان فرعون قابله را تعقیب کردند و به خانه ریختند. موسـی(ع) داخل تنور بود؛ دسـت خالی برگشتند. مادر موسـی(ع)نگران فرزندش بود. خدا به او گفت کودک را به آب بینداز. مادر موسی(ع)سفارش یک جعبه چوبی برای فرزندش داد. نجار می‌خواسـت به فرعونی‌ها بگوید، نتوانست. زبانش نمی‌چرخید. جعبه را ساخت و به مادر موسی(ع)داد.موسـی(ع)را یکی از قبیله فرعون به دنیا آورد. داخل جعبه دست‌سـاز یکی از همان‌ها خوابید و آب جعبه را مستقیم به دست فرعون رساند! فرعون همه نوزادان پسر را می‌کشت.

موسـی(ع)در آغوش فرعون بود. اصلا فرعـون مدتی منتظر او بود. کاهنـان گفته بودند نیل جعبه‌ای با خود مـی‌آورد و آب دهان کودک درون جعبه، دخترت را شـفا می‌دهد. تا حال دختر فرعون خوب شد، اطرافیان او جمع شدند که سر این کودک را هم ببر. آسیه نگذاشت. او اصرار کرد. چند سـاعت بـا فرعون حرف زد. گفت شـاید این کودک بعدهـا به دردمان بخورد... . شاید سودی برسـاند. فرعون منصرف شد. محبت موسی(ع)به دل او هم افتاده بود. فرعون نمی‌دانست چه می‌کند. هامان هم نمی‌دانست.

◆ تو نان و نمک من را خوردی

موسی(ع) بزرگ شـد. در قصر فرعون بود اما بارها با او دست به گریبان شد. بارها از مظلومان بنی‌اسرائیل دفاع کرد. طوری که وقتی موسـی(ع) مرد جوانی شد، بنی‌اسرائیل می‌دانستند آدم حسابی اسـت و حمایتشـان می‌کند. فرعون چند بار موسـی(ع) را تبعید کرد. یک روز موسی(ع) یواشکی وارد شهر شـد. تازه غروب گذشته بود. اهل شهر توی خانه‌هایشان بودند. موسی(ع) آمده بود سر و گوشـی آب بدهد. دو نفر را دید که دعوا می‌کردند. یکی از نظامیان فرعون به یکی از افراد بنی‌اسـرائیل زور می‌گفت. موسـی(ع) مشتی به سـینه مرد فرعونی زد. مرد جابه‌جا مرد و موسـی(ع) فرار کرد. چند روز دیگر در شـهر گشت. در شهر می‌گفتند موسـی(ع) یکی از بزرگان شهر را کشـته اسـت. دنبال او افتادند. حرقیل- یکی از نزدیکان فرعون- با عجله خودش را به موسی(ع) رساند و به او خبر داد. موسی(ع) فرار کرد، بدون آب و غذا و بدون هیچ وسیله‌ای راهی بیابان شد.

◆ الاغ بهشتی

تقریبا ده سـال بعد، موسی(ع) سـال‌ها تجربه زندگی در صحرا را داشت. با دختر شعیب نبی ازدواج کرده بود و با اهل و عیال به مصر برگشت. موسی(ع) پیامبر خدا بود. پیامبر خدا معجزه همراه داشت. آمده بود بنی‌اسرائیل را از ستم فرعون نجات بدهد. موسی(ع) با برادرش سراغ فرعون رفت. او ایمان نیاورد و خدا را باور نکرد. موسی(ع) در مصر ماند و مردم را به سوی خدا دعوت کرد. بعضی‌ها زودتر ایمان آوردند و بعضی‌ها دیرتر. بعضی‌ها خیلی بیشتر به موسی(ع) کمک کردند، بعضی‌ها کمتر. خیلی‌ها به اعتبار موسی(ع) ایمان آوردند.

یکی از ایـن صف اولی‌های مومن به موسـی(ع) بلعم باعـورا بود که به او بلعم بـن باعورا هم می‌گویند. بلعم در زبان عبری یعنی خانه و مرجع مردم. او قبل از اینکه موسی(ع) پیامبر شود و مردم را به خدا دعوت کند، پیرو آیین ابراهیم بود. او در شـهر بلق شام زندگی می‌کرد و از نوه‌های لوط پیامبر(ع) بود.

بلعم راوی بسـیاری از معجزه‌های خداست. مردم از شـهرهای مختلف پیش او می‌آمدند تا مرد آیین ابراهیم دعایشـان کند یا از آینده برایشـان بگوید. وقتی آوازه موسی(ع) به باعورا رسـید، خودش را به مصر رساند. موسـی(ع) را دید و ایمان آورد. از مالش، از سرزمینش و از آبرو و اعتبارش گذشت.

کار بلعـم باعورا آن‌قدر بالا گرفت که مسـتجاب‌الدعوه شـد. هر دعایی می‌کـرد، بلافاصله پذیرفته می‌شد و به گفته قرآن، شـیطان تقریبا از او قطع امید کرده بود. موسی(ع) آن‌قدر به بلعم اعتماد داشت که او را به عنوان مبلغ به شهرهای مختلف یا نزد بنی‌اسرائیل می‌فرستاد تا آنها را به سـوی خدا بخوانـد. مردم حرف‌های خـدا را از زبان بلعم می‌شـنیدند و ایمان می‌آوردند. ایمان پوست بدن بلعم باعورا بود.

فرعون از موسـی(ع) ناامید بود، اما از بلعم نه و برای او پیام می‌فرسـتاد و وعده می‌داد؛ وعده بهترین‌های دنیا تا اینکه موسـی(ع) با تعدادی از یارانش از شـهر خارج شد و به سمت شهر مقدس رفت. بلعم دلش راضی به این کار نبود و با موسی(ع) مخالفت کرد اما کافی نبود. موسی(ع) به فرمان خدا به شهر مقدس می‌رفت و حرف بلعم را گوش نداد.

فرعون این مخالفت با موسـی(ع) را بهتریـن فرصت دید. از ناراحتی و دلخوری بلعم اسـتفاده کرد. به او گفت:« تو که مستجاب‌الدعوه هسـتی بالای کوه برو و موسی(ع) و یارانش را نفرین کن تا دستشان به شهر نرسد و شکست بخورند.» بلعم گفت:« مـن نمی‌توانم پیامبر خـدا را نفرین کنم» اما ته دلش از موسـی(ع) ناراضی بود. زیرا او خلاف میلش رفتار کرده بـود. فرعون به بلعم وعده داد و زنش را واسـطه کرد. گفت:«تو مسـتجاب‌الدعوه هسـتی. تو از موسـی(ع) بیشتر زحمت کشـیدی. خیلی از بنی‌اسـرائیل اصلا به اعتبار تو ایمان آوردند. اصلا چرا موسـی(ع) به حرف عالمی چون تو گوش نداد؟» هی در گوش بلعم خواندند.بلعم سوار الاغش شـد. الاغ به سـمت کوه رفت اما پایین کوه ایستاد. هر چه الاغ را زد، تکان نمی‌خورد. حیوان به زبـان آمد که تو را به راهی نمی‌برم که پیامبر خدا را نفرین کنی. بلعم آن‌قدر الاغ را زد تا حیوان مرد. در حدیث اسـت کـه الاغ بلعم باعورا از حیواناتی است که به بهشت می‌روند. بلعم پیر بود اما نفرت و ناراحتی موسی(ع) او را به بالای کوه کشاند. دست‌هایش را بلند کرد تا موسی(ع) و پیروانش را نفرین کند.

فرعون و سـپاهش از پایین کوه می‌دیدند دست‌های بلعم رو به آسمان است اما او فرعون و لشکرش را نفرین می‌کند. گفتند بلعم! قرارمان این نبود. جواب داد: «خدا اسـم اعظم را از زبانم برداشته و زبانم در اختیار خودم نیست. می‌خواهم موسـی(ع) را نفرین کنم، زبانم شـما را نفرین می‌کند» و با ناراحتی پایین آمد.

با عـورا رو به فرعون گفـت: «حالا که دنیـا و آخرت از من گرفته شـده، می‌گویم چه کنید تا شـهر مقدس به دست موسی(ع) نیفتد و مردم ایمان نیاورند».به زنان شهر بگویید بهترین لباس‌ها را بپوشـند، آرایش کنند و میان لشکریان موسـی(ع) برونـد و آنهـا را به سـوی خود بکشـند.چنین کردند. تعدادی از یاران موسـی(ع) فریب خوردند. موسی(ع) خطاکاران را مجازات کرد و بقیه اصحاب از نمایندگان بلعم فاصله گرفتند.

موسـی(ع) به مصـر برگشـت. بلعـم در دل بنی‌اسـرائیل شک می‌انداخت که موسـی(ع) منحرف شـده و از راه خدا برگشته است. موسی(ع) تا زمانی که بود با بلعم مبارزه کرد؛ همان طور که با فرعـون، هامان و قارون. بلعـم راه خود را گم کرده‌بود.

فرعون این مخالفت با موسی(ع) را بهترین فرصت دید. از ناراحتی و دلخوری بلعم استفاده کرد. بـه او گفت:«تو که مستجاب‌الدعوه هستی بالای کوه برو و موسی(ع) و یارانش را نفرین کن تا دستشان به شهر نرسد و شکست بخورنـد»

◆ عاقبت از آن کیست؟

موسـی(ع) یـاران زیادی پیـدا کرده بـود. بیشترشـان از بنی‌اسـرائیل بودند و تعدادی هم قبطی. فرعونی‌ها گرفتار قحطی و بلا شـدند، چرک و خـون از در و دیوار می بارید. بیماری‌های واگیر بینشان شایع شـد؛ اما ایمان نیاوردند. خدا دچار بلایشان می‌کرد، شاید به درگاهش زاری کنند. امـا ایمـان نیاوردند. می‌گفتنـد اگر خدا ایـن عذاب‌ها را بردارد، ایمان می‌آوریم. خدا به آنها آسـایش داد اما ایمان نیاوردند.

پیام خدا آمد: «موسـی! شـبانه بندگان من را کوچ بده و از شهر خارج کن. فرعون شما را تعقیب خواهد کرد».

موسی(ع) فرمان خدا را به بنی‌اسرائیل گفت. بعضی ترسیدند و شـک کردند که خانه و زندگی را بگذاریـم و برویم؟ بعد چه، هر کس که به موسـی(ع) ایمان داشـت، زار و زندگی را جمع کرد و دنبال موسـی(ع) راه افتاد.خبر به فرعون رسید. اشراف نگران شـدند. هم می‌ترسـیدند اصحاب موسی(ع) بر آنها بشـورند، هم نگـران بودند که کنیـزان و غلامان و کارگرهایشان را از دست می‌دهند.

همه شـال و کلاه کردنـد و دنبال گـروه موسـی(ع) به راه افتادند. یاران فرعون زیادتر بودند. موسـی(ع) به نیل رسید. پشـت سـر فرعون بود و دریایی از آدم مسـلح و عصبانی. موسـی(ع) عصایش را به نیل زد. آب‌ها قطعه قطعه شـدند و مثل تکه‌های سـنگی کوه روی هم قرار گرفتند. موسی(ع) و مؤمنان از میان کوه‌های آب گذشـتند. وقتی آخرین فرد بنی‌اسـرائیل از نیل خارج شد، آخرین سـرباز فرعون وارد نیل شد. آب‌ها فرو ریخت و همه غرق شدند.

موسی(ع) و بنی‌اسرائیل به مصر برگشتند. آنها وارث قصرها، باغ‌ها، خانه‌ها و حکومت مصر شدند.

خدا دوستان فرعون را از خانه بیرون کرد. خودشان بیرون نرفتند. نمی‌دانستند.

***با بهره از تفسیرهای المیزان و نمونه**





نکته

بلعم در قصر فرعون

بلعم در قصر و دم و دستگاه فرعون زندگی نمی‌کرد اما فرعونی شد. کار به جایی رسید که خدا درباره‌اش می‌گوید بلعم مثل سگ هاری شده بود که اگر به او پرخاش می‌کردید، پارس می‌کرد و زبانش را بیرون می آورد و اگر کاری به کارش نداشتید، باز هم پارس می‌کرد. دیگر موسی هم به بلعم کاری نداشت، بلعم به مومنان بنی اسرائیل کار داشت. آنها را ناامید می‌کرد، دروغ می گفت و بین مردم شایعه پخش می کرد، مخالفت می‌کرد و به تعبیر اهل تفسیر، گاز می گرفت!

حرف‌های آقامعلمی که مثل آب خوردن، قرآن درس می‌دهد

برای بچــــه‌ها نباید فیـــــلم بازی کرد

سمیه غلام‌پور

فوق‌لیسانس فلسفه غرب دارد و در دانشگاه تربیت معلم هم درس خوانده اما معلم قرآن است. شاگردانش می‌گویند او از معدود معلم‌های موفق قرآن است که با وجود سن و سال کم، تجربه خوبی به دست آورده است. یوسف سیف‌زاد، هم سختگیر است و هم ارتباط خوبی با بچه‌ها برقرار می‌کند. آقامعلم اوضاع آموزش قرآن دانش‌آموزان را خوب نمی‌داند و حتی معتقد است در وضعیت خطرناکی قرار داریم که اگر به فکر نیفتیم شاید خیلی دیر شود.

◆ شما که در دانشگاه فلسفه خواندید، چطور معلم قرآن شدید؟

رشته من در تربیت معلم علوم تجربی بود و چند سال اول را علوم درس می‌دادم ولی اینکه چطور معلم قرآن شدم، کاملا تصادفی بود. البته همیشه با موضوعات دینی درگیر بودم. وقتی در مدرسه معلم‌های دینی و قرآن خودم را می‌دیدم فکر می‌کردم می‌شود من هم معلم شوم و این کارهایی را که معلم‌های خودم می‌کنند انجام ندهم یا کارهایی را که باید بشود انجام دهم ولی بعد که وارد شدم دیدم خیلی سخت است و فکر نمی‌کردم این‌قدر پیچیده باشد. الان هم بعد از چند سال تجربه تدریس، می‌بینم مراوده با بچه‌ها خیلی دشوار شده چون بچه‌ها زیاد و زود تغییر می‌کنند ولی من تغییر نکرده‌ام؛ مخصوصا در این سال‌های اخیر ایجاد ارتباط درست با اینها خیلی سخت است. البته این را هم بگویم که وقتی معلم شدم هم همان کارهایی را کردم که معلم‌های دوران تحصیل خودم انجام می‌دادند و آن ایده‌ها به طور کامل اجرایی نشد!

◆ مهم‌ترین دلیلی که باعث شد به سمت معلمی بروید همان معلم‌هایی بودند که توقعتان را برآورده نمی‌کردند؟

وقتی خودم دانش‌آموز بودم گاهی تشنه مطالب ناب بودم و احساس می‌کردم بعضی معلم‌های خودم این اطلاعات را ندارند و نمی‌روند مطالعه کنند و بدتر اینکه بعضی‌ها دانش‌آموز را فریب می‌دادند و ندانسته‌ها را به شکل دانسته‌ها معرفی می‌کردند.
بچه‌ها سریع می‌فهمند که شما درس می‌دهید تا نان بخورید یا نان می‌خورید که درس بدهید. این خیلی فرق می‌کند. بعضی‌ها شغلشان بوده ولی برخی معلم‌ها هم بودند که مسیر من را تغییر دادند. معلم قرآنی را سراغ دارم که با مطالعه سر کلاس می‌آمد و این باعث می‌شد در این مسیر حرکت کنم یا معلمی که آن‌قدر ما از او حساب می‌بردیم که همه را وادار می‌کرد قرآن را با رعایت قواعد بخوانند؛ آن هم در سال‌های راهنمایی. آقای قدوس در سال اول راهنمایی معلم قرآن بسیار خوبی بود و در دوران تربیت معلم یکی دو تا استاد خوب داشتم که همیشه

عکس: آرزو بیات

دعایشان می‌کنم. استاد طباطبایی که منش و اخلاقش زندگی‌ام را عوض کرد و استاد مظفری‌نژاد هم خیلی سلیم النفس بود. با اینکه درس و رشته ما چیز دیگری بود ولی نمی‌دانم چرا ایشان یک دوره فشرده قرآنی برای ما برگزار کرد؛ آن هم به سبک آقای روزبه. سبک آقای روزبه هم این‌طوری بود که آیات و کلمات را بخش‌بخش می‌کرد مثلا بسم‌الله الرحمن الرحیم را به چند بخش تقسیم می‌کرد تا یادگیری‌اش راحت‌تر باشد.

◆ حالا با تجربه‌هایی که به دست آورده‌اید فکر می‌کنید یک معلم قرآن با معلم‌های دیگر چه فرقی باید داشته باشد؟

تصوری که از معلم‌های دیگر می‌شود صرفا علمی است ولی تصوری که دیگران از معلم قرآن و دینی دارند کاملا متفاوت است و همیشه زیر ذره‌بین است. بارها به بچه‌ها گفته‌ام که بین من و محتوای درس- یعنی قرآن و اسلام- فرق بگذارید ممکن است من اشتباه بگویم ولی دین اشکال ندارد. اما متاسفانه بچه‌ها قادر به تشخیص نیستند و مثل مردم عادی نگاه می‌کنند. یعنی هر حرفی را از من بشنوند درست می‌دانند و حرف بقیه را غلط! این نوع نگاه، کار را بسیار سخت می‌کند. خودم وقتی فاصله حرف‌هایم را با آن چیزی که باید باشم نگاه می‌کنم برایم آزاردهنده است.

◆ الان برای تدریس از چه شیوه‌ای استفاده می‌کنید که بچه‌ها زده نشوند و بتوانید روی آنها تاثیر بگذارید؟

سادگی و صمیمیت معلم روی دانش‌آموزان اثر می‌گذارد. احساس می‌کنم الان فقط اطلاعات نیست که بچه‌ها را نگه می‌دارد چون اطلاعات در دسترسشان هست. چیز دیگری باید این وسط باشد. یک تکیه‌گاهی برای دانسته‌هایشان نیاز دارند. بچه‌ها خیلی دوست دارند با معلم دینی‌شان صحبت کنند، ارتباط داشته باشند و سوال‌هایشان را بکنند. اگر این ارتباط برقرار شود خیلی چیزها درست می‌شود. بچه‌ها در این درس به خود معلم نگاه می‌کنند و اگر این حلقه اتصال و ارتباط برقرار شود همه کار می‌کنند. بچه‌ها هیچ مشکلی ندارند و تشنه دانستن هستند. باید برای بچه‌ها وقت گذاشت؛ مخصوصا در دبیرستان باید حرفشان را شنید تا همه، حرف‌هایشان را بیرون بریزند و متهمشان نکنیم که تو که این سوال‌ها را می‌پرسی ملحد و کافری! بچه‌ها زیاد سوال می‌کنند و حرف نزده زیاد دارند اما باید دقت شود که نباید آنها را تک‌مرجعی بار آورد و اگر پاسخی را نمی‌دانی، بگویی نمی‌دانم، تا برود از فرد دیگری بپرسد.
در ابتدایی از روش همخوانی جواب گرفته‌ام؛ مثلا تکرار چند سوره مشخص با نوار صوت و همه با هم. این روش، آیات را در ذهن بچه‌ها ماندگار می‌کند.
در امتحان از خواندن بچه‌ها نمی‌گذرم و اصرار داشته‌ام که با قواعد ذکر شده در کتاب، قرآن بخوانند. اگر روی این کار اصرار و پافشاری شود جواب می‌دهد و دانش‌آموز یاد می‌گیرد. بعضی هم می‌گویند سختگیری است اما اگر این روش را تا مدتی ادامه دهید جواب می‌گیرید ولی باید ادامه بدهید. اگر از دلزده‌شدن بچه‌ها نترسیدیم، اگر فشار حساب شده مستمر بیاوریم و بچه‌ها ببینند وقتی درست می‌خوانند تشویق می‌شوند، وقتی لذت درست خواندن را بچشند، خودشان مشتاق می‌شوند. از بچه‌ها می‌خواهم سوره‌ها و ذکرهای نماز را درست بخوانند و همه باید یاد بگیرند و می‌گویم که واجب است یاد بگیرند. این را وظیفه خودم می‌دانم. کنکاش هم نمی‌کنم که نماز می‌خواند یا نه. می‌گویم برای شما که مکلف هستید واجب است که اینها را یاد بگیرید.

◆ فکر می‌کنید دلیل اینکه دانش‌آموزان ما در درس قرآن یا بهتر بگوییم در خواندن قرآن ضعیف هستند چه چیزهایی می‌تواند باشد؟

چند دلیل وجود دارد که ما در این درس متوقف شده‌ایم. ضعف اول اینکه الان هر کسی که علوم انسانی خوانده باشد قرآن درس می‌دهد و متخصص تدریس درس قرآن نداریم. دوم اینکه این درس جدی گرفته نمی‌شود؛ هم از طرف سیستم و هم از جانب خود بچه‌ها. در مدرسه‌ای تدریس می‌کردم که بچه‌ها همه درس‌هایشان ۱۹ و ۲۰ بود ولی من نمره قرآن یکی از آنها را ۱۲ دادم و واقعا هم در حد ۱۲ بود. اولیای مدرسه فکر می‌کردند این کار زدگی ایجاد می‌کند. والدینش هم تعجب کردند که این بچه تا حالا نمره ۲۰ گرفته. والدین و مسؤولان مدرسه تحمل نکردند و کار به اداره رسید و ما را خواستند و از من آزمون قرآن گرفتند که اصلا توانایی تدریس قرآن را دارم یا نه و درنهایت نمره بچه را تغییر دادند و البته من هم سال بعد در آن مدرسه نماندم. خب اگر در درس دیگری مثل ریاضی این اتفاق می‌افتاد معلم خصوصی می‌گرفتند و بچه را تقویت می‌کردند اما درباره قرآن جدی نمی‌گیرند و همین‌طوری می‌گذرند. در مدرسه‌ها چقدر کلاس تقویتی و تست و... هست ولی درباره قرآن این کارها نمی‌شود. در مدرسه‌ها مشاور درسی دارید اما مشاور دینی و قرآنی ندارید؛ یعنی دنبال این هستند که درسشان چطور است اما به این فکر نمی‌کنند که دینشان به کجا رفته است.
شاید ایراد اصلی به آنجا برمی‌گردد که در متن زندگی ما قرآن وجود ندارد و در زندگی‌ها جاری نشده و برای همین احساس خطر نمی‌کنیم. اگر بچه‌ها در ابتدایی و راهنمایی نتوانند این را یاد بگیرند در دبیرستان و دانشگاه هم نمی‌توانند. چقدر دانشجو داریم که نمی‌توانند قرآن را درست بخوانند چون سن یادگیری این درس گذشته است.
ایراد دیگر هم در سیستم آموزشی ماست. در هفته یک ساعت آموزشی یعنی ۴۵ دقیقه کلاس قرآن داریم، این خیلی کم است و مثلا این همه می‌گوییم که نماز اول‌وقت بعد سیستم آموزشی، معلم را موظف می‌کند که تا نیم ساعت بعد از اذان هم سر کلاس باشد یا بعدش سریع می‌دود و می‌رود که به کلاس بعدی‌اش برسد. اینها تعارضاتی است که در سیستم آموزشی، وجود دارد. اینجا شما هر قدر هم درباره نماز اول وقت حرف بزنید فایده‌ای ندارد. دانش‌آموز می‌فهمد که شعار می‌دهیم و توی دلش به ما می‌خندد و گاهی به رویمان هم می‌آورد که چرا خودتان فلان حرف را عمل نمی‌کنید؟
متاسفانه سیستم این‌طور حرکت نکرده که مدیر یک مدرسه قبل از اینکه معلم فیزیک و ریاضی را انتخاب کند، معلم قرآنش را انتخاب کند. از اینجا می‌شود فهمید که چقدر اهمیت می‌دهند. همیشه آخرین نفر معلم قرآن است و فکر می‌کنند هر کسی می‌تواند این کار را انجام دهد. نمی‌دانم چرا فکر می‌کنند که همه قرآن بلدند و نیازی به وقت گذاشتن نیست و اگر معلم قرآن نداشتند زیاد مهم نیست.

◆ با همه این حرف‌ها برخی از این مشکلات هم به معلم‌ها برمی‌گردد و در همین سیستم آموزشی هم هستند کسانی که موفق عمل کرده‌اند.

بله، این درست است. ما معلم‌ها مباحث دینی را در رفتارمان درست ارائه نکرده‌ایم و دانش‌آموز چیزی نمی‌بیند. دقت کنید که فقط ما پیام‌دهنده نیستیم. از همه طرف پیام به بچه‌ها ارسال می‌شود. میان همه اینها حالا شما می‌خواهید پیام قرآنی بدهید. باید بتوانید جلب توجه کنید همین اخلاق را با هنر و ظرافت دیگران هم می‌گویند و آن‌قدر خوب ارائه می‌کنند و آن‌قدر ما بد عمل می‌کنیم که دانش‌آموز جذب آنها می‌شود.

◆ شاید مشکلات مالی، کار را برای معلم سخت می‌کند که دیگر حوصله و توانی برای این کارها برایش نمی‌ماند.

هیچ وقت دغدغه مالی نداشتم. البته هنوز هم مستاجرم ولی وقتی ما این راه و این کار را انتخاب کردیم باید پایش بایستیم و با تمام وجود کار کنیم. یا نباید روی صندلی قرآن نشست یا وقتی نشستید نباید ادا دربیاورید. به هرحال کار نکرده و راه نرفته در آموزش قرآن زیاد داریم. معلم و مربی قرآن تربیت نکرده‌ایم. حلقه‌های قرآنی و پایگاه‌های قرآنی کم شده و در هیات‌ها و کانون‌ها کمتر به این قضیه توجه می‌شود. باید همه جامعه دست به دست هم بدهند و کمک کنند تا اتفاق خوبی برای بچه‌ها بیفتد.





بچه‌ها خیلی دوست دارند با معلم دینی‌شان صحبت کنند، ارتباط داشته باشند و سوال‌هایشان را بپرسند. اگر این ارتباط برقرار شود خیلی چیزها درست می‌شود



کتاب درسی موضوعی شود

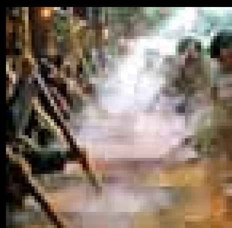
کتاب درسی تغییرات مثبتی کرده و بهتر شده. گرافیکش هم خوب شده ولی فکر می‌کنم اعراب در متن قرآن در کتاب‌های درسی درست و دقیق نیست چون بچه‌ها در خواندن قرآن مبتدی هستند و خواندن حروف بدون اعراب برای بچه‌ها سخت است. در حالی که در خانه‌ها از قرآن با خط عثمان طه استفاده می‌شود و آن قرآن‌ها همه اعراب دارند. مشکل دیگر هم این است که حجم کتاب خیلی زیاد است و موضوعاتش متنوع و این برای بچه‌ها سنگین است. اگر بشود در کتاب‌های درسی، موضوعی کار کرد بهتر است. اگر آیات و موضوعاتی را که برای این سن بچه‌ها کاربردی‌تر است بیاوریم، مطلب برایشان ملموس می‌شود. برای بچه‌های دبیرستانی مفاهیم و معنای قرآن مهم‌تر است. مشکل روخوانی دارند ولی می‌خواهند درگیر مفهوم شوند.

اهل بیت

آیه، ویژه‌نامه مذهبی
همشهری جوان

گفت: «اسم علی مکتوب علی کل شیء»؛ یعنی نام امیرالمومنین(ع) روی هر برگ درخت، روی هر دانه گندم، هر گوشه از آسمان نوشته شده‌است. حرف‌های استاد درباره زندگی بود؛ امروزی‌ها می‌گویند سبک زندگی، لایف استایل، روش حیات. می‌گفت همه اهل زمین سر سفره‌علی(ع) نشسته‌اند. می‌گفت هر نانی که می‌خورید، هر دانه برنجی که توی سفره‌هایتان هست، هر نمکی که روزی‌تان می‌شود، از کیسه‌ای است که هر صبح از نجف برایتان می‌فرستند. می‌گفت روی نان و نمکی که می‌خورید، نوشته علی(ع)، حرمت صاحب سفره را نگه دارید. می‌گفت کلید هر قفلی که روی زمین هست، دست علی(ع) است: «یا صاحب کل مفتاح». می‌گویند «ان ارض الله واسعه»، ارض الله، سفره امیرالمومنی(ع) است. شنیده‌اید می‌گویند «هر جا بروید آسمان همین رنگ است»، آسمان، سایه علی(ع) است که بر سر ما افتاده است.

سفره نان نجـــــف



۳۲



۳۴



بازخوانی

امام حسن(ع) چرا با معاویه صلح کرد؟

یک میلیون درهم معاویه برای فریب اصحاب

فاطیما صدر

۲۱ رمضان سال چهلم هجرت، یعنی روز شهادت علی(ع)، امام حسن(ع) در مسجد کوفه حرف‌هایی زد و بعد مردم کوفه و بصره و مدائن و سراسر عراق با وی بیعت کردند. حجاز و یمن و فارس هم به واسطه استاندارانشان با حسن بن علی(ع) بیعت کردند و خلافت او را پذیرفتند؛ تقریبا همه، غیر از معاویه و اتباعش. بقیه خوارج به همان شدت که با علی(ع) دشمن بودند، با معاویه هم دشمنی می‌کردند و به همین دلیل با حسن(ع) شرط کردند که با مردم شام بجنگد. امام شرطی برای بیعت نپذیرفت. برای بیعت نزد حسین(ع) رفتند، قبول نکرد. ناچار با حسن(ع) بیعت کردند. امام، برای تبعیت در جنگ و صلح از آنها پیمان گرفت.



◆ آتش زیر خاکستر

با شروع خلافت امام حسن(ع) برای عده‌ای موقعیتی پیش آمد تا توان خود را به کار گیرند که منافعی به دست آورند. در این مسیر دو راه را انتخاب کردند؛ یا پست و شغلی در حکومت دست و پا می‌کردند یا دور هم می‌نشستند و توطئه می‌کردند.

پول و وعده‌های معاویه، مهم‌ترین سلاح حکومت شام در برابر خلافت حسن بن علی(ع) بود. حکومت خلیفه جدید مسلمانان کم‌کم در معرض دو دستگی و اختلاف قرار گرفت.

◆ نامه به معاویه

امام حسن(ع) برای معاویه نامه نوشت: «آن روز که حکومت را که حق ما بود غصب کردند، در شگفت بودیم و به دلیل فضیلت و سابقه آن مردم در اسلام سکوت کردیم اما برابر دست اندازی تو به این منصب، همگان باید تعجب کنند که فضیلت و اثر نیکی در اسلام نداری و زاده دشمن‌ترین قریش با رسول خدا و قرآنی».

و در پایان نامه، امام تهدید می‌کنند که اگر جز به ستیزه‌گری تن در ندهی، مسلمانان را سروقت تو خواهم فرستاد.

◆ پاسخ شام

معاویه پاسخ نامه امام را می‌دهد: «اهل بیت در مخالفت با حکومت خلفای اسلام سابقه دارند!».

معاویه نوشت: «تنها حجت حکومت، سابقه بیشتر، تجربه مفصل‌تر و سن بیشتر است».

◆ خورشید جهاد

کوفه تهدید معاویه را می‌شنید و خبر پیشروی او را به سوی عراق دریافت می‌کرد. ثبات حکومت سرزمین اسلامی، نیازمند سرکوب گردن‌کشی معاویه بود. امام که جنگ را تا این زمان روا نمی‌دانست، فرمان جهاد داد تا پاسخی به ستیزه‌جویی معاویه بدهد.

◆ سفر به سرزمین جنگ

هم خوارج و هم یاران واقعی امام که از آغاز بیعت منتظر فرمان جهاد بودند، از این دستور استقبال کردند ولی در ده روز اقامت امام در نخیله – که مقر سپاه در آن بود – تنها ۴هزار نفر به او پیوستند. امام به کوفه بازگشت و از مردم گلایه کرد. حسن(ع) گفت: «مرا فریب دادید، چنان‌که خلیفه پیشین را فریفته بودید».

پس از این سخنان، سپاه عظیمی از کوفه حرکت کرد.

عدد لشکریان امام را تا ۲۰ هزار نفر هم گفته‌اند. توی لشکر همه جور آدمی بود؛ یاران صدیق امام، آشوب طلبان، طمع‌کاران غنیمت، اهل شک، صاحبان عصبیت‌های قبیله‌ای و خوارج.

◆ یاران نیمه راه

امام در خطابه‌ای به لشکر خود فرمود «دنیاتان پیشاپیش دینتان است» اما نمی‌توانست سپاه خود را از این آدم‌ها خالی کند. همه مدعی اسلام بودند و توانایی حمل سلاح داشتند. سپاه امام به سپاه پیامبر(ص) در جنگ حنین و سپاه علی(ع) در صفین شباهت بسیار داشت.

◆ موریانه در لشکر امام

بعد از فرار عبیدالله، ۸هزار نفر از سپاه امام جدا شدند. بزرگان کوفه و سران قبیله‌ها به معاویه نامه نوشتند و فرمانبری خود را اعلام کردند. معاویه همه این نامه‌ها را یکجا برای امام فرستاد تا پیش‌فرض مذاکره‌های صلح باشد.

یکی از کسانی که نامه‌ها را برای امام آوردند، در بازگشت، میان لشکریان امام گفت: «خوب شد، خدا به دست پسر رسول خدا خون‌ها را حفظ کرد و فتنه را خواباند و آرزوی صلح را برآورده کرد».

همزمان جاسوسان معاویه در سپاه مدائن شایع کردند که قیس بن سعد- جانشین عبیدالله بن عباس در سپاه مسکن- با معاویه هم‌پیمان شده است.

تردید تمام فضای سپاه مدائن را هم دربر گرفت.

◆ اجبار امام به صلح

عبیدالله بن عباس با ۸هزار نفر به معاویه پیوست و معاویه در سپاه مدائن شایع کرد قیس بن سعد -فرمانده دوم لشکر مسکن- با معاویه هم‌پیمان شده و در لشکر مسکن هم گفتند امام حسن(ع) صلح را پذیرفته است.

سپس معاویه و گروهی را نزد امام فرستاد تا نامه‌های خیانت بزرگان کوفه را برایش ببرند. هیأت حامل نامه‌ها پس از خروج از خیمه امام، در میان لشکریان مدائن شایع کردند امام صلح را پذیرفت! خوارج به خیمه امام حمله و آن را غارت کردند. امام برای حفظ جانش به «مظلم اباصلت» رفت.

جراح بن سنان اسدی در «مظلم اباصلت» به امام حمله کرد، امام زخمی شد. امام را به مدائن بردند. لشکر معاویه به عراق رسید. چیز زیادی از سپاه امام باقی نمانده بود، امام صلح را پذیرفت.

معاویه حاضر شد امتیازی به حسن بن علی(ع) بدهد و حکومت را از وی بگیرد.



امام به دلیل دشنامی که معاویه بر منبر به علی(ع) داده بود، تبار خود و معاویه را قیاس کرد و سپس گفت: «خدا آنکه را نام و نشانش پست‌تر و گذشته‌اش شرارت بارتر و سابقه کفر و نفاقش بیشتر است، لعنت کند»

◆ پیمان‌نامه

اصلی‌ترین بندهای پیمان صلح همین‌هاست:

۱- حکومت معاویه به شرط عمل به کتاب خدا، سنت پیامبر و سیره خلفا ادامه یابد.

۲- حسن(ع) و حسین(ع) پس از معاویه جانشین او شوند و معاویه جانشین دیگری تعیین نکند.

۳- دستور لعن و نفرین بر امیرالمومنین(ع) که کار رسمی بالای منبرها بود، لغو شود.

۴- سهم خانواده شهدای صفین و جمل، بنی‌هاشم و مردم کوفه به آنها برسد.

۵- جان مسلمانان در سرزمین‌های اسلامی، خاندان پیامبر و اصحاب امیرالمومنین(ع) در امان باشد.

◆ عهدهای شکسته

اطراف امام خلوت شده بود. لشکر معاویه و باقیمانده یاران امام حسن(ع) در کوفه جمع شدند، معاویه بر منبر رفت، علی(ع) را دشنام داد و گفت: «هر عهدی با کسی بستم، زیر دو پای من است و مصلحت مردم فقط در سه کار است؛ مالیات دادن سر وقت، روانه کردن سرباز سروقت و جنگیدن با دشمن در خانه دشمن». سپس امام بر منبر رفت و چنین گفت: «معاویه چنین نمایانده که من او را شایسته خلافت دیده‌ام و خود را نه! دروغ می‌گوید. ما در کتاب خدا و قضاوت پیامبر از همه‌کس به حکومت اولی‌تریم.... خدا میان ما و کسانی که به ما ستم کردند و مردم را علیه ما شوراندند و آنچه را رسول خدا برای ما قرار داده بود، بازگرفتند، حکم خواهد کرد...». پیامبر فرمود: «هرگاه ملتی زمام خود را به کسی بسپارد که از او داناتری درمیان امت هست، کارش به سقوط خواهد کشید».

امام به دلیل دشنامی که معاویه بر منبر به علی(ع) داده بود، تبار خود و معاویه را قیاس کرد و سپس گفت: «خدا آنکه را نام و نشانش پست‌تر و گذشته‌اش شرارت بارتر و سابقه کفر و نفاقش بیشتر است، لعنت کند».

◆ پس از خیانت

پس از صلح، امام از کوفه خارج شد و به سمت مدینه رفت. پس از خروج فرزندان پیامبر(ص) از کوفه، طاعون، شهر را فراگرفت و جمعی از اهل کوفه را به کام مرگ برد.

◆ ادامه شرایط صلح

معاویه به پیمانش عمل نکرد، عده‌ای از اصحاب و دوستان علی(ع) را به شهادت رساند و قصد جان حسن(ع) و حسین(ع) را داشت؛ یزید را جانشین خود کرد و تا زنده بود، از کسان و بزرگان برایش بیعت گرفت. اما حسن(ع) به شرط‌های صلح وفادار ماند.

سلیمان بن صرد، حجر بن عدی کندی، مسیب بن نجیه و دیگران نزد امام آمدند و پیشنهاد جنگ دادند و امام همه را به بعد از مرگ معاویه موکول کرد؛ مسلمان پای عهدش می‌ایستد. حتی حسین(ع) به صلح پایبند بود و وقتی جمعی سراغ او رفتند، حاضر به جنگ با معاویه نشد.

◆ این پسر آقای شماست

روزی رسول خدا، حسن را با خود بالای منبر برد و گفت: «این پسر من آقای شماست و روزی خدا به دست او میان دو گروه مسلمانان صلح برقرار می‌کند».

***بهره‌مند از «صلح امام حسن(ع)» نوشته شیخ راضی آل‌یاسین و «زندگانی امام حسن(ع)» نوشته سیدهاشم رسولی محلاتی**

عبرت

رسانه‌های حاکم شام

دو اردوگاه به نام مسکن و مدائن بر پا شد. امام در مدائن بود و عبیدالله بن عباس فرمانده سپاه مسکن.

معاویه نامه‌ای به پسر عباس نوشت که حسن‌بن علی به زودی مجبور می‌شود با ما صلح کند، تو پیش رو باش نه تابع.

جاسوسان معاویه در سپاه مسکن شایعه کردند که ابن‌عباس به لشکر شام پیوست.

عبیدالله به تردید افتاد و در ازای گرفتن یک میلیون درهم پاداش، اردوگاه امام را ترک کرد و شبانه به اردوگاه معاویه پیوست.

ترس و تردید در سپاه مسکن موج می‌زد.

قیس بن سعد فرماندهی سپاه را در مسکن بر عهده گرفت و با فصاحت کلامش لشکریان را قانع کرد که عبیدالله شایسته این منصب نبوده است.

گزارش

یک شب در هیات دانشجویی دانشگاه صنعتی شریف

نوکر ندیده‌اید؟

فرهاد شیرمحمدی

شب جمعه است. مسجد دانشگاه شریف دعای کمیل دارد؛ این هفته هم مثل هر هفته. بچه‌های هیات‌الزهرا - هیات دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه صنعتی شریف - پس از تمام‌شدن کمیل و رفتن مردم، تازه کارشان شروع می‌شود. با حضور بچه‌های ورودی جدید دانشگاه که بیشتر توسط طه - مسؤول امسال هیات - جمع شده‌اند، فضای جالبی ایجاد شده است؛ از آن فضاهایی که آدم‌ها هنوز همدیگر را نمی‌شناسند و یک جور حیای خشک بینشان هست. بزرگترهای هیات هم آمده‌اند؛ فارغ‌التحصیلان دانشگاه؛ دانشجویان دیروز دانشگاه شریف که مدرکشان را گرفته‌اند و رفته‌اند پی زندگی‌شان ولی هویت خود را هنوز هم همین هیات می‌دانند و هر کجا و با هر دردسری باشند، دانشگاه شریف را رها نمی‌کنند و خودشان را می‌رسانند. یک حسینیه جمع‌وجور در ساختمان ابن سینا در شمال دانشگاه.



بیشتر بچه‌ها از نماز مغرب در مسجد حاضرند تا کارهایی را که لازم است قبل از مراسم انجام شود انجام دهند. هر کس در گوشه‌ای مشغول کاری است. محمدرضا - آبدارچی امسال - چای دارچین را گذاشته که دم بکشد. محمود و چند تا از بزرگترها دائم می‌آیند و سراغ چای را از او می‌گیرند. بچه‌های آبدارخانه هم برای اینکه چای و دیگر مواد از گزند ناخنک‌ها در امان باشند، درهای آشپزخانه را قفل می‌کنند.

عده‌ای هم هستند که به اذعان بیشتر بچه‌ها، مخلصانه‌ترین کار را انجام می‌دهند؛ بچه‌های آشپزخانه. همین که بچه‌ها در مسجد فضا را آماده شروع مراسم می‌کنند، آنها در آشپزخانه سلف دانشگاه که با مسجد فاصله دارد، کارهای شام و تدارک مقدمات طبخ شام شب‌های بعد را انجام می‌دهند. دو سالی است که آشپزی هم به همت امیرحسین توسط بچه‌ها انجام می‌شود و انصافا قابل مقایسه با غذاهای سلف نیست؛ یعنی با همان امکانات می‌شود با این کیفیت کار کرد. این هم دردسری برای رستوران دانشگاه است. از چند روز قبل امیرحسین - آشپز کم‌سن و سال و ماهر هیات - و منصور و احسان، بچه‌ها را برای کار در آشپزخانه سرخط کرده بودند و در همان روزها آشپزخانه پربود از بچه‌هایی که مقدمات غذای روزهای بعد را آماده می‌کردند؛ فقط هنگام توزیع غذا بود که به مسجد می‌آمدند و به کشیدن غذا کمک می‌کردند. عباس به سرآشپزها تاکید می‌کند که پوست از سر این جوان‌ترها بکنید. بیشترشان همین یکی دو سال را با ما هستند و بعد مثل اسلافشان توی MIT، برکلی و استنفورد و تورنتو باید سراغشان را بگیریم. باید مزه کار برای همیشه بماند زیر دندانشان تا مثل اسلافشان همیشه هیات شریفی باشند!

حالا دیگر دعا شروع شده. بچه‌ها فلاسک چای و استکان‌ها را داخل حیاط گذاشته‌اند. چند نفر استکان‌ها را می‌شویند و چند نفر مشغول تجدید حیات فلاسک‌ها هستند. اما یکی از قدیمی‌ها می‌گوید هنوز خوب نشده، باید چای را خودمان بریزیم و بدهیم دست عزادارها. اینکه خودشان مجبورند چای را بریزند، یعنی ما هنوز ادب مجلس امام حسین(ع) را بلد نیستیم. اما امسال امکانات اجازه نمی‌دهد، ان‌شاءالله از سال بعد. صدای دعا در حیاط مسجد پیچیده. عزاداران اباعبدالله(ع) کم‌کم می‌آیند و در هوای سرد چای می‌خورند.

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد...» به آخرهای زیارت عاشورا می‌رسیم. عباس می‌دود و به بچه‌های آبدارخانه یادآوری می‌کند که یادتان نرود برای حاج‌آقا چای بیاورید. عباس حواسش به همه کارها هست، هیچ چیز یادش نمی‌رود. آن‌قدر سال‌های متوالی در هیات بوده که دیگر می‌داند ثانیه به ثانیه باید چه کارهایی را به بچه‌ها یادآوری کند. امین هم همین‌طور؛ مسؤول برنامه محرم هم بود. چرا این بزرگترها در کار این‌قدر آرامش دارند؟ هر قدر کوچک‌ترها نگرانند، آنها خونسردند و همین آرامششان مایه اطمینان بچه‌هاست. همه جای برنامه را سرک می‌کشند و مثل یک برادر بزرگتر، صمیمانه نظارت می‌کنند. انگار آنان که تجربه بیشتری دارند، کمک آقا اباعبدالله(ع) را بیشتر دیده‌اند و دلشان به راه افتادن برنامه قرص‌تر است.

حالا دیگر سیدمیعاد قرآن خوانده و حاج‌آقا صدیقی روی منبر رفته و شروع می‌کند. جمعیت در مسجد کیپ تا کیپ نشسته‌اند؛ با شور و حرارت و محبتی که همیشه نسبت به ائمه(ع) دارند.!

محمود فارغ‌التحصیل سال‌هایی است که برای ما دور محسوب می‌شود؛ از آنها که همه از نرفتنش تعجب کردند. می‌خواست بماند و در کشورش کار کند. اما حالا توی هیات این حرف‌ها معنی ندارد، راننده وانت است؛ یا شیر را آورده یا اگر شامی در کار باشد، باید دیگ‌ها را به سمت مسجد جابه‌جا کند. با سرعت بچه‌ها را سوار وانت می‌کند تا برای بار کردن دیگ‌ها از آشپزخانه سلف کمک کنند. بقیه بچه‌ها هم برای کشیدن غذا آماده می‌شوند. سیدمحمد که دیگر استاد شده، دیگ‌ها را برانداز می‌کند و با توجه به تعداد افراد شرکت‌کننده در مراسم و مقدار غذای موجود، به بچه‌هایی که می‌خواهند غذا را در ظرف‌های یک‌بار مصرف بکشند، اشاره می‌کند. به یکی می‌گوید فلان قدر برنج بکش، دیگری را برای کشیدن خورش توجیه می‌کند و حواسش به همه چیز هست.

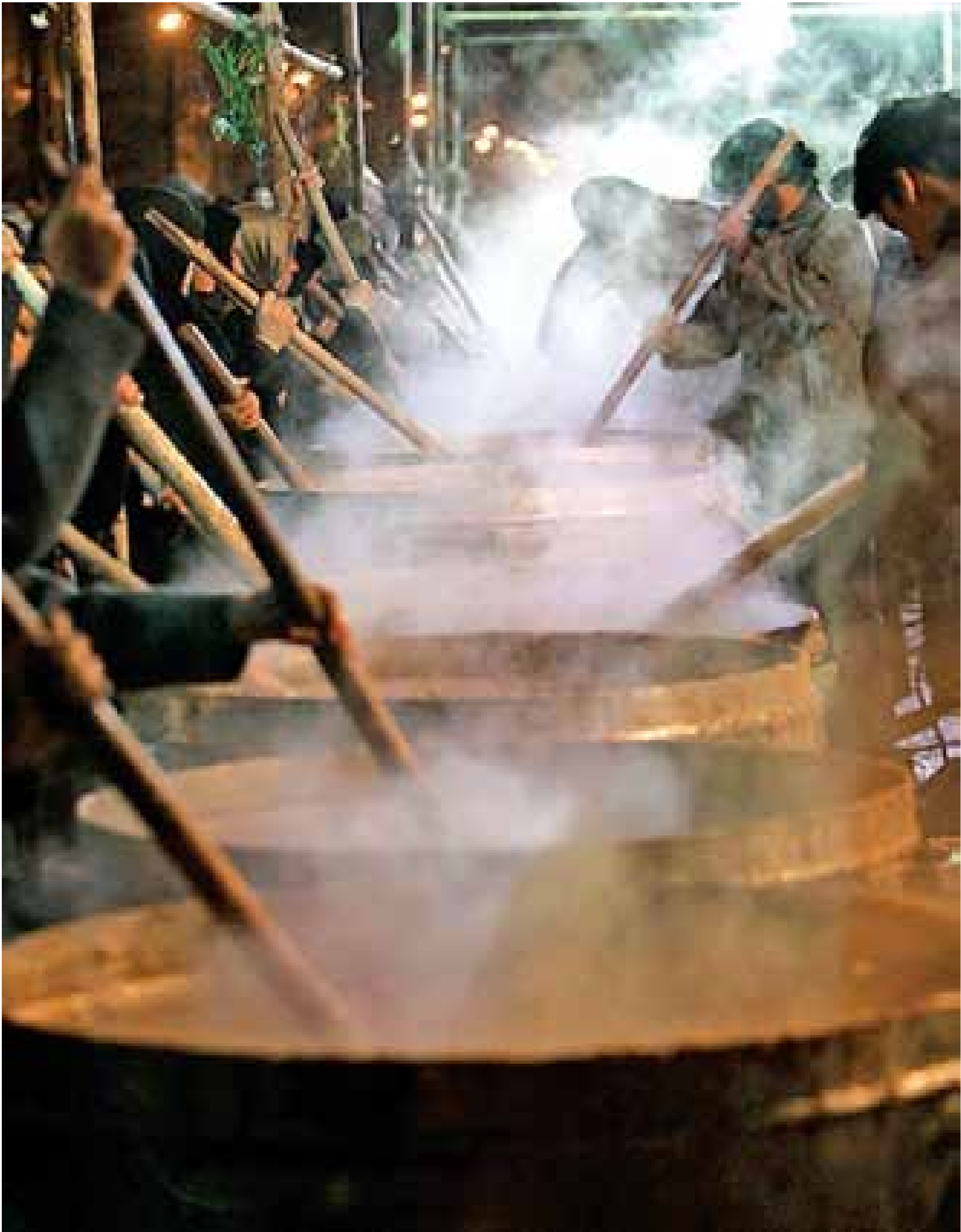
دیگ‌ها می‌رسند. با صلواتی که محمدرضا فرمانش را صادر می‌کند، بچه‌ها مشغول می‌شوند. ذکری را بلند می‌گویند یا سوره‌ای از قرآن را به همخوانی تکرار می‌کنند. هرچند دقیقه هم به ترتیب صلواتی برای چهارده معصوم(ع) می‌فرستند. اتاقی که آنجا غذا را می‌کشند، یکی از کلاس‌های حیاط مسجد است. دمای اتاق به‌شدت بالا می‌رود. برای اینکه غذاها سرد نشوند، کسی حق ندارد در را باز بگذارد؛ این را سید محمد با تاکید به همه بچه‌ها تذکر داده و سفت و سخت پای اجرایش می‌ایستد. می‌گوید خادم امام حسین(ع) باید سختی بکشد.

ظرف‌های غذا در سبدهایی چیده شده و آماده توزیع است. دیگر مراسم به سینه‌زنی رسیده. بچه‌ها هم شورشان بیشتر شده و کشیدن غذا به آخرش نزدیک می‌شود. حاج احمد، مداح هیات است؛ سینه‌زنی به سبک و سیاق همیشه و تقریبا با همان طول مدت. بچه‌های هیات به اینجای مراسم که می‌رسد، دل توی دلشان نیست. انگار خیلی دوست دارند در سینه‌زنی شرکت کنند. هر کس در هر حالی که هست، اگر یک دستش هم خالی باشد، از سینه زدن دریغ نمی‌کند. اما امید بچه‌ها به شبی است که قرار است خودشان مراسمی بگیرند. هر کس اینجا بیشتر دل به کار بدهد، شب موعود، هوای دلش ابری‌تر است؛ این را همه بچه‌های هیات گواهی می‌دهند. بساط چای هم همچنان در حیاط برقرار است. علیرضا، پویا و احمد هرچند دقیقه یک‌بار، استکان‌ها را در ظرفشویی گوشه حیاط می‌شویند. مردم هم گاهی کمک می‌کنند. در حیاط جنب‌وجوشی است. رو به آخر مراسم، دوندگی بچه‌ها بیشتر می‌شود. صدای مراسم هم که از بلندگوهای حیاط پخش می‌شود شور را بیشتر کرده است.

«خدایا، خداوندا، به حق امام حسین(ع)، این دست‌های درازشده به درگاهت را خالی برمگردان!» حاج احمدآقا به دعا رسیده و مراسم رو به پایان است. غذا در کنار درهای مسجد آماده است. جمعیت بیرون می‌آیند. اینجای مراسم است که بچه‌ها نفسی می‌کشند و با رضایت به سینه‌زنان امام حسین(ع) نگاه می‌کنند. بین بچه‌ها رسم است که تا آخرین نفر غذا را نگرفته، خودشان حق خوردن غذا ندارند. اگر هم غذا به خود بچه‌ها کم برسد، دو نفره یا سه نفره، شریکی غذا می‌خورند و قربان برکتش بروم که سیرشان می‌کند. جمعیت دارد از حیاط مسجد خارج می‌شود. حامد کیسه‌ای در دست گرفته و بلند با آن لحن خاطره‌انگیز هر ساله‌اش داد می‌زند: «کمک به خرج هیات». این کیسه‌ای است که بیشتر مخارج مراسم محرم از آن تامین می‌شود. دیگر مردم می‌روند. بچه‌ها سفره‌ای می‌اندازند داخل مسجد و خودشان غذا می‌خورند. غذاهای اضافه هم بین مردم بیرون از مسجد توزیع می‌شود. زیاد طول نمی‌کشد. دوباره هر کس سر کارش می‌رود. بچه‌های آبدارخانه تا پاسی از شب به شست‌وشوی دیگ‌ها و فلاسک‌ها و سینی‌ها و... مشغولند. ابوذر هم که مسؤول مالی است، حساب‌های امروز را رسیدگی می‌کند. یک عده مسجد را و عده‌ای هم خیمه توی حیاط را تمیز می‌کنند. بعد از تمام شدن کار، بچه‌ها می‌روند. عده‌ای هم شب در اتاق پشتی مسجد می‌مانند و شب را در شریف به سحر می‌رسانند.

***

هر سال شب عاشورا مراسم که تمام می‌شود، مثل هر شب، بچه‌ها به شستن دیگ‌ها و جمع و جور کردن آبدارخانه و تمیز کردن مسجد و خلاصه هر جور کاری که روی زمین مانده، مشغول می‌شوند. بعد از یک استراحت یکی دو ساعته، تا صبح بیدار می‌مانند و مراسمی برای خودشان می‌گیرند. زیارت عاشورا را با صد لعن و صد صلوات می‌خوانند و بعد روضه حاج‌احمد و سینه‌زنی تا خود صبح. اینها همان‌هایی‌اند که دلشان مدام می‌رفته توی مجلس سینه‌زنی اما کارشان را چیز دیگری یافته بودند. امشب اشکشان تمام نمی‌شود. همین یک شب است و چه شبی! فقط یک شب برای عزاداری وقت دارند، آن هم شب عاشورا که گرم باد دم او که گفت: «مکن ای صبح طلوع». کافی است حاج احمد شروع کند. بسم‌الله را می‌گوید. اشک بچه‌ها جاری می‌شود. اشک بچه‌ها تمام نمی‌شود که اشک بچه‌ها در پی عباس(ع) تمام نمی‌شد. سینه‌شان مثل خیمه‌ها می‌سوزد. بچه‌ها هی گریه می‌کنند و گناهشان می‌ریزد. نفسانیت را ذبح می‌کنند. سینه‌زدن هم تمام می‌شود مثل معرکه. حالا دیگر بچه‌ها پاک پاک شده‌اند. انگار هرچه دلبستگی بوده، قطع شده؛ مثل دست‌های اباالفضل(ع) و حالا در دل بچه‌ها فقط حسرت می‌ماند. تمام شد. داستان محرم و صفر امسال هم تمام شد.





سعید از کانادا آمده. آنجا؛ ادامه تحصیل می‌دهد اما هر سال می‌آید و دربست در خدمت هیات است. ان‌شاءالله که توفیق همراهش باشد. بعد از چند ماه، چند روز بیایی ایران و دنبال کار هیات باشی، همت می‌خواهد؛ هم او و هم خانواده‌اش که راضی به این وضعند



حاشیه

دکترها سر دیگ

از بیرون که به جمع بچه‌ها نگاه کنید، عمرا باورتان شود اینها همان نخبه‌های کشورند که تا قبل از اینجا و حتی در خانه، غیر از درس خواندن کار دیگری نکرده‌اند. جالب‌تر وقتی است که برخی از مردم مثل آبدارچی‌های اداره‌شان با اینها برخورد می‌کنند و لبخند رضایت در برخورد با مردم در چهره بچه‌ها پیداست. شاید مردم حق دارند. بعضی بچه‌ها که هنوز اسم هم را یاد نگرفته‌اند و گاهی بزرگترها را دکتر صدا می‌زنند، ملت یک‌جور عجیبی نگاهشان می‌کنند. کجای دنیا دکترها سر دیگ شیر کاکائو می‌روند؟! سعید از کانادا آمده. آنجا ادامه تحصیل می‌دهد اما هر سال می‌آید و دربست در خدمت هیات است. ان‌شاءالله که توفیق همراهش باشد. بعد از چند ماه چند روز بیایی ایران و دنبال کار هیات باشی، همت می‌خواهد؛ هم او و هم خانواده‌اش که راضی به این وضعند. واقعا اگر سعید و وحید نباشند سیستم صوتی هیات یک جایش لنگ می‌زند، حتی اگر صدا همیشه خوب باشد.

بازخوانی

روایت امیرمؤمنان(ع) از اهل کوفه

نامردهایی شبیه مردها

فاطمه مرشدی

کوفه و آدم‌های کوفه، با حکومت امام علی(ع) و سال‌های درگیری با معاویه، گره خورده. امام(ع) از مردم کوفه می‌گوید و از آنها می‌خواهد، دست به هر راهی و کاری می‌زند تا بالا بیاوردشان، دست‌های کوتاه عقلشان را بگیرد و بلندشان کند؛ گریه می‌کند، نفرین می‌کند، دست می‌زند روی دستش و بالا و پایین می‌رود که سرپا نگه‌شان دارد. هر بار که می‌رود روی منبر مسجد کوفه، سراغشان را می‌گیرد، به خاطر اشتباه‌های پشت سر هم، سرزنشان می‌کند، از دنیا می‌گوید، از آخرت می‌گوید. می‌گوید: «کاش ندیده بودمتان! کشتید مرا! کاش کمی فکر می‌کردید. نمی‌شـود کمی... فقط کمی کمتر ترسو باشید؟ من به چه کسی بگویم؟ آدم‌های معاویه به خاطر هیچ چیز، دارند خودشان را برایش می‌کُشند، آن وقت من به شما وعده نعمت و جایزه می‌دهم و شما به من نگاه هم نمی‌کنید». امام(ع) زیاد بحث می‌کند و می‌گوید و می‌شنود از مردم کوفه ولی تغییری پیدا نمی‌شود توی رفتار مردمی که عافیت و راحتی را ترجیح می‌دهند بـه فراخوان‌های علی(ع). روزگار حضور علی(ع) در کوفه، روزگار تاریخی عجیبی بود.



همــه عادت‌هایی کــه مردم کوفه داشــتند و امــام علی(ع) ســال‌های ســال، از آنها منعشان کرد و خواســت این‌طور نباشــند و کمی تغییر کنند، اینهاســت، بدی‌هایی که امام را پیر کرد تا عوضشــان کند، آفت‌هایی بود که افتاده بود به جان مردم این شهر و نه می‌گذاشت خودشان خوب زندگی کنند و نه اینکه امام(ع) بتواند حکومت کند.

حرف امام(ع) را گوش ندادند

حرف گــوش نــدادن و نافرمانی عــادت مردم کوفــه بود. امــام(ع) به هر روشــی و به هر حالتــی راه می‌آمد بــا آنها تا حرف بشنوند، تا حرف‌های امام(ع) را قبول کنند؛ لااقل برای سعادت خودشــان. توقع گوش کردن از این مردم؟ امام(ع) ســر ماجرای حکمیت به هر دری زد تا حواسشان را جمع کنند و زیــر بار زرنگی‌هــای معاویه نروند. گــوش نکردند. امام(ع) می‌گفت: «اگر از من که امام خیرخواه و مهربان شما هســتم نافرمانی کنید، پشیمان می‌شــوید». آخر این کار، حسرت می‌ماند و سرگردان می‌شــوید. عین خیالشان هم نبود، رفتند زیر بار توطئه‌های عمروعاص.

ســال ۳۵ هجری، یکی از فرماندهان معاویه زمین‌های آباد غرب فرات را در یــک حمله گرفت. مــردم کوفه مقاومتی نکردند. امام(ع) گفت: «گرفتار شــما شــده‌ام. وقتی فرمان جهاد می‌دهم، اطاعــت نمی‌کنید و وقتی صدایتان می‌کنم جواب نمی‌دهید. برای یاری کردن خدا منتظر چه هستید؟ نه دین می‌تواند شما را متحد کند و نه غیرتی دارید که شما را به حرکت بیندازد.

من مطیع خدایم ولی شما حرفم را گوش نمی‌کنید. آن‌وقت فرمانده شــام، معاویه، گناه می‌کند و اطرافیانش اطاعتش می‌کنند. کاش می‌شد ده‌تا از شما را می‌دادم و یکی از آنها را می‌گرفتم. شما امام به حق خودتان را نافرمانی می‌کنید و آنها در باطل، سخت پشتیبان فرمانروایان باطلند».





مردم کوفه با حرف گوش نکردن و همراهی نکردن‌هایشان داد امــام(ع) را درآوردنــد، باعــث شــدند شــیوه حکومت امام(ع) پیش نــرود. امام(ع) می‌گفت: «دلــم را خون کردید! برنامه‌هایم را خراب کردید، طوری که پشت سرم می‌گویند پسرابوطالب شــجاع هســت ولی برنامه ندارد و راه و روش جنگ را خوب بلد نیســت. کســی هســت که بیشتر از من عمرش را در میدان جنگ گذرانده باشد؟»

امام(ع) زیاد سعی کرد که آنها حرف گوش کنند که نکردند.

عافیت‌طلبی و کناره‌گیری از جهاد

امام(ع) خطبــه می‌خواند؛ خطبه‌هایی پرشــور تــا به جهاد دعوتشــان کند؛ از دنیــا می‌گفــت و دفاع از شــهر و دین و دفاع از حق، از آخــرت می‌گفت و اجر جهــاد در راه خدا و بهشــت. می‌دید بعــد از ســخنرانی، یکی‌یکــی پراکنده می‌شــوند و خودشــان را می‌زنند به نفهمی. مهلت می‌داد، بهانه می‌آوردند، می‌گفتند الان ســرد اســت. هوا که کمی گرم‌تر بشود، حتما می‌جنگیم. هوا که رو به گرمی می‌رفت، می‌گفتند توی این گرما که نمی‌شــود جنگیــد، بگذار هوا کمی خنک‌تر شــود. امام(ع) می‌گفت:« شــما که از گرما و سرما فرار می‌کنید، تحمل شمشیر دارید؟»

دل جنگ نداشــتند. امام(ع) می‌گفت: «قبــل از اینکه اینها به مال و جان و ناموستان دســت پیدا کنند با آنها بجنگید و کارشــان را یکســره کنید. نکردید، کار را گذاشتید روی دوش هم تا دشــمن از هر طرف به شما حمله کرد و شهرها را از چنگتان درآورد. مردهایشــان خلخــال از پای زن‌های مسلمان و غیرمســلمان درآوردند و به غنیمت بردند. همه شــهرهایتان را فتح کردند بی‌آنکه خونــی از بینی یکی از سربازهایشــان بیاید و شما نشســتید. جا دارد اگر کسی از غصه این اتفاق بمیرد».

امام(ع) بارها خواســت قبل از موفقیت معاویه و پیش بردن نقشه‌هایش، با یک جنگ ساده کارش را تمام کند ولی مگر اهل کوفه همراهی کردند؟ امام(ع) می‌گفت: «بین شما فریاد می‌زنم ولی نمی‌شــنوید. هربار که به شــما حمله می‌شود، مردانتان مثل سوسمار به سوراخ خود می‌روند و مثل کفتار ســراغ لانه‌شــان می‌روند. وقت راحتی و خوشی تعدادتان زیاد است ولی موقع جنگ و سختی انگشت‌شمارید».

> امام(ع) گفت: «گرفتار شما شده‌ام. وقتی فرمان جهاد می‌دهم، اطاعت نمی‌کنید و وقتی صدایتان می‌کنم جواب نمی‌دهید. برای یاری کردن خدا منتظر چه هستید؟»

جای خالی عمل

ســپاه معاویه شهر به شــهر، قلمرو حکومت اسلامی را فتح می‌کند. سپاه معاویه و سربازهای سپاهش پیروز می‌شوند و یکی‌یکی فرماندهان منصوب امام(ع) را از قلمرو حاکمیت بیرون می‌کنند اما مردم کوفه به روی خودشان نمی‌آورند. بی‌خیال، دســت روی دست گذاشــته‌اند. امام(ع) می‌گوید: «معاویه و اطرافیانش بر باطل خودشــان وحــدت دارند و آن‌وقت شما در حق خودتان دچار تفرقه‌اید؟ وحدت آنها بر باطل و پراکندگی و تفرفه شما در حق، دل آدم را می‌کشد و غصه‌دار می‌کند».

نشــد، هیچ‌جور نشــد که مردم کوفه یک‌بار هم که شــده حرفشان یکی باشد؛ نشد که به هر دلیل و با هر انگیزه‌ای دور یک هدف جمع شــوند و پایش بایستند. پای حرف‌هایشان نایستادند. عجب مردمی بودند مردم کوفه.

فرهنگ و هنر

آیه، ویژه‌نامه مذهبی
همشهری جوان

حال «فرهنگ» چطور است؟

اوضاع و احوال فرهنگ در سرزمین ما ایران چنان نیست که بشود با خیال راحت درباره آن حرف زد. حال «فرهنگ» خوب نیست. این برایند برداشت ما از مطالعه در مولفه‌های مختلف فرهنگی در کشور است.
سیاه‌نمایی شد؟ ببخشید.
غرض ناامید کردن مخاطبان فرهنگ، هنر، ادبیات، اندیشه و این جور چیزها نیست. ستاره‌های کوچک و بزرگی هم در گوشه و کنار اقلیم فرهنگی ایران می‌درخشند. اما کارهای خوب معمولا دنباله ندارند و بیشتر اتفاق‌های امیدوارکننده حاصل تلاش فرد یا جمعی است که با انگیزه‌های خود وارد میدانی از حوزه‌های مختلف فرهنگی شده‌اند....
مشکل کجاست؟









گفت‌وگو

حسن بنیانیان از عملکرد خود دفاع کرد و توپ انتقاد را به زمین هنرمندان انداخت

کارگردان‌های معروف فیلم دینی نمی‌سازند

رضا صیادی

سابقه سال‌های اول انقلاب حوزه هنری - یا همان حوزه فرهنگ و اندیشه اسلامی -از خاطره‌های خوب خیلی از هنرمندان انقلاب اسلامی است؛ خیلی از کسانی که در میدان فرهنگ و هنر نامی به حساب می آیند و هنرمندان و نویسندگان و اهالی فرهنگ جوانی را به مخاطب ایرانی معرفی کرده‌اند، چند سالی در حوزه هنری کار کرده‌اند؛ اگرچه بسیاری از آنها این مجموعه را ترک کرده‌اند و به محیط‌های دیگری رفته‌اند و تعدادی در سال‌های آخر عمر حرف‌های تلخ و شیرینی درباره این محله پررفت‌وآمد زده‌اند. قیصر امین‌پور، سید حسن حسینی، علی معلم‌دامغانی، سلمان هراتی، سیدمرتضی آوینی، حمید عجمی، ضیاءالدین شفیعی، مجید قادری، رسول ملاقلی‌پور، سیدمهدی شجاعی و مجید مجیدی فهرست مفصلی از تراز هنرمندان انقلاب، رفت‌وآمدی در حوزه هنری داشته‌اند و عده‌ای هنوز هم دارند. این به کنار، سطح توقع از جایی که چهره‌های جدی و تاثیرگذاری به فرهنگ سرزمین ایران نشان داده، چنان بالاست که بی‌تعارف، شرایط امروز حوزه هنری با آنچه حدود ۳۰ سال بعد از تاسیس به آن رسیده، فاصله‌های محسوسی دارد. حسن بنیانیان- رئیس حوزه هنری- به سوال‌هایی در این‌باره پاسخ گفته است.

عکس: بهنام مؤذن

◆ بارها از زبان شما شنیده‌ایم که وظیفه حوزه هنری تبلیغ دین با زبان هنر است. در این تعریف، کدام کارکرد دین و کدام جنس منظورتان است؟

دین، یک نظام به هم پیوسته از اعتقادهای بنیادی افراد است که همه را از لحاظ روانی آماده می کند تا آنها را در روابط اجتماعی در نظر بگیرند. تا کنون دو محور اعتقادات و اخلاق اجتماعی، توسط هنرمندان و حوزه هنری جدی گرفته شده اما باید بگویم که محور سومی هم وجود دارد که باید در دستور کار ما قرار داشته باشد. چهره سوم دین، یک نظام کارآمد برای اجرای قانون‌ها و حدود الهی است. واقعیت این است که همه بخش‌های دین برای زندگی انسان مفید و کارآمد است. اتفاقا همین بخش سوم است که در سال‌های اخیر مورد حمله سنگین دشمنان قرار گرفته و نیاز به معرفی دارد. نگاه توطئه‌گر غرب مدت‌هاست که سعی می کند حدود و قانون‌های الهی را ابزار خشونت جلوه دهد. در این شرایط باید هنر وارد عرصه شود و از دین دفاع کند.واقعیت این است که بسیاری از سیاست‌های حکومت دینی ما بر اساس همین قواعد شکل گرفته؛ مثلا مشکل ما با استکبار جهانی دقیقا در همین چهارچوب قرار می گیرد. متاسفانه از ظرفیت‌های هنر در این حوزه کم‌استفاده شده‌است.

◆ پس چرا کاری برای تحقق آن انجام نشده است؟

نمی‌توانیم خودمان مستقل در این حوزه وارد عمل شویم. باید یکی از معاونت‌های قوه قضائیه با ما تعامل داشته باشد و اجازه دهد بستری برای فعالیت‌های هنری پیدا کنیم. قطعا اگر چنین موضوعی محقق شود، می‌توانیم بهره‌های فراوانی ببریم؛ مثلا در بحث اجتهاد می‌توان چندین فیلم مستند برای طلبه‌ها ساخت تا با چالش‌های قضائی آشنا شوند و بدانند در مقوله اجتهاد با چه فراز و نشیب‌هایی روبه‌رو هستند. این می‌شود تبلیغ دین با زبان هنر.

◆ چرا درباره موضوعات اخلاقی و اعتقادی کاری نمی‌کنید؟

کارهای خوبی در سال‌های اخیر در این‌باره انجام شده که می‌توانم فهرست بلندی از آنها ارائه دهم اما نکته مهم‌تر این است که نباید فقط حوزه را مستقل ببینید و بررسی کنید. معتقدم باید همه مسؤولان و سازمان‌های تاثیرگذار کشور نسبت خود را با فرهنگ مشخص کنند. حوزه هنری، بستری برای اجرا کردن این برنامه‌هاست. به‌هرحال ما با هنرمندان تعامل داریم و ابزار ساخت یک اثر هنری برای ما فراهم است.

◆ یعنی محتوا باید جای دیگری تولید شود و حوزه فقط به آن فرم بدهد؟

نه، منظورم این نیست. به‌هرحال هر هنرمندی خودش یک نگاه خاص به موضوع‌های مختلف دارد. اصلا معتقدم خود هنرمند باید محتوا را تولید کند. ما باید او را با نگاه و تفکرات دینی آشنا کنیم. البته مشکلی که اینجا وجود دارد، این است که همه ما می‌دانیم بیشتر هنرمندان حوصله نشستن پای سخنرانی‌های بیشتر از ۱۵ دقیقه را ندارند. به همین دلیل باید در برنامه‌های مختلف و به بهانه‌های گوناگون مفاهیم دینی را غیرمستقیم به آنها اموزش داد. این آموزش هم کار هر کسی نیست. باید طلبه‌های امور دینی به عنوان کارشناسان این حوزه وارد بحث آموزش شوند و با هنرمندان تعامل داشته باشند.

◆ آقای بنیانیان! بسیاری از این «باید»ها که شما می‌گویید وظیفه حوزه است. آیا پیدا کردن همین طلبه‌ای که می‌گویید وظیفه شما نیست؟

اتفاقا حدود هشت سال است که تعامل ما با طلاب صمیمی و سازنده شده. در دفترهای استانی ما طلبه‌های بسیاری رفت‌وآمد دارند که هم نگاه دینی دارند و هم نگاه هنری. اینها واقعا ارزشمند است.

◆ چرا از خروجی این «تعامل» خبری نیست؟

زمان می‌برد تا خروجی این آموزش‌ها در جامعه دیده شود. مدت‌هاست در شهر قم کلاس‌های ویژه فیلمنامه‌نویسی برای طلبه‌ها برگزار می‌شود. به‌هرحال بیشتر این افراد فعلا تازه‌کار هستند و زمان می‌برد تا یک اثر هنری شاخص تولید کنند که در ذهن‌ها ماندگار شود. از این گذشته، توقع نداشته باشید هر سال چند اثر فاخر هنری در حوزه هنری تولید شود. واقعا یک بار می‌شود که فیلمنامه حضرت یوسف(ع) را از قران استخراج کرد و یک کار ماندگار ساخت. اما می‌توان به آینده امیدوار بود چون از بین هنرمندهای آماتور که فعلا آموزش می‌بینند، تا چند سال بعد تعدادی هنرمند بزرگ بیرون خواهد آمد.

◆ یعنی رویکرد اصلی شما هنرمندهای تازه کار هستند؟

بله، واقعا این افراد کجا کارشان دیده‌می‌شود؟ محلی برای عرضه آثارشان ندارند. ما تمام تلاشمان را می کنیم اما باید دیگران هم وارد میدان شوند.

◆ این دیگران، دقیقا یعنی چه کسانی؟

یعنی همه افرادی که بستری برای فعالیت‌های هنری دارند؛ مثلا چرا بچه‌های مسجدی آستین همت بالا نمی‌زنند؟ چرا بعد از نماز درها را می‌بندند و همه می‌روند سراغ زندگی خودشان؟ باید آثار هنرمندان تازه‌کار مذهبی در مساجد محله‌هایشان عرضه و مورد نقد قرار بگیرد. این آثار در مواجهه با مخاطب پخته‌تر می‌شود و به مرور زمان به بلوغ هنری می‌رسد. آن وقت خروجی‌های این محافل هنری به ما معرفی شوند تا دوره‌های کلاسیک برایشان

بیشتر هنرمندان معتقدند با ساخت آثاری درباره دین و انقلاب در دنیای هنر سوخت می‌شوند. ترجیح می‌دهند آثاری بسازند که هم اینجا مورد تشویق قرار بگیرد و هم در جشنواره‌های خارجی

برگزار کنیم و فضای گسترده‌تری برای عرضه آثارشان ایجاد کنیم؛ مثلا کسی که چند بار فیلمش در مسجد پخش شده و از آن استقبال شده، با کمک ما اثر بعدی‌اش را برای شبکه‌های استانی بسازد. حتی می‌تواند به فیلم‌های ۹۰ دقیقه‌ای بلند فکر کند. این ظرفیت‌ها بین جوانان وجود دارد.

◆ شما یک مدل تربیت هنرمند را تعریف می‌کنید که باید به صورت خودجوش بین مردم ایجاد شود. اگر قرار باشد سازمانی برای تحقق این مدل آستین بالا بزند، حوزه است. قبول ندارید؟

این مدل تا اندازه‌ای شروع شده؛ یعنی ورود هنر به مسجد، جلسه‌های مذهبی و حتی مدرسه‌ها. قبول دارم که سرعتش پایین است. اکنون بخشی از بدنه سازمان تبلیغات اسلامی در مسجدها فعال است که انتظار می‌رود رسانه‌ها با تبلیغ، مقدمه‌ها را فراهم کنند. البته لازمه‌اش همکاری دو جانبه است؛ مدت‌هاست منتظریم از سوی مرکز امور مساجد با ما تماس بگیرند و مثلا بگویند ما ۳هزار امام جماعت جوان آشنا به هنر داریم که می‌خواهیم در حوزه هنری آموزش ببینند. بعد بین این افراد استعدادیابی کنیم و صد جوان برتر شناسایی شوند، روی این افراد سرمایه‌گذاری شود.

◆ شاید مسؤولان مرکز رسیدگی به امور مساجد هم می‌گویند منتظریم از حوزه هنری با ما تماس بگیرند و... . فکر می‌کنید این منتظر دیگری بودن، درست است؟

ما بیکار ننشسته‌ایم و تا کنون ده‌ها نامه برای امور مساجد نوشته‌ایم اما اگر پاسخ آنها مثبت نباشد، چه نتیجه‌ای دارد؟ تربیت هنرمند مثل تربیت پزشک است. تا یک جایی کتاب و جزوه و امتحان جواب می‌دهد، بعد از آن باید داوطلب آستین را بالا بزند و با بیمار مواجه شود. هنرمند هم تا یک جایی می‌تواند در کلاس‌ها و برنامه‌های ما شرکت کند. در نهایت باید یک اثر تولید کند و مهم‌تر از آن، محلی برای عرضه آن داشته باشد. اگر این تعاملات بین سازمانی ایجاد شود، افراد می‌توانند آثارشان را در محیط‌های مناسب عرضه کنند؛ مثلا ما تجربه داشته‌ایم که فردی اثر هنری ساخته اما چون در یک مکان مذهبی مناسب آن را نمایش نداده، با استقبال منفی روبه‌رو شده و انگیزه‌هایش را از دست داده است. اگر همان فیلم را در مسجد محل نمایش می‌داد، مورد تشویق قرار می‌گرفت و روحیه‌اش دو چندان می‌شد. باور کنید تمام تلاشمان را برای برقراری تعامل با مسجدها و مدرسه‌ها انجام داده‌ایم اما نتیجه نداده است. ساختارها طوری طراحی شده که همه مسؤولان می‌گویند برنامه کار ما از بالا می‌آید و اجازه تغییر آن را نداریم.

◆ یعنی درباره این برنامه‌ها نمی‌شود گفت‌وگو کرد؟

متاسفانه مدیران سطوح بالای کشور، فرهنگ را چندان جدی نمی‌گیرند. از این گذشته مدیریت‌ها هم موقتی است و کار کردن در حوزه فرهنگ، نیاز به یک زمان طولانی دارد. متاسفانه مدیران ما در این مدت زمان‌های کوتاه ترجیح می‌دهند بودجه و انرژی‌شان را در حوزه‌هایی متمرکز کنند که نتیجه معلوم است. اگر چهار ورزشکار تربیت کنند و آنها در یک مسابقه استانی مدال بیاورند، با افتخار در کارنامه مدیریتی‌شان می‌آورند اما اگر در حوزه فرهنگ چند جوان را تعلیم دهند، هیچ دستاورد محسوسی نخواهند داشت چون نتیجه این تلاش‌ها سال‌ها بعد و در زمان مدیریت فرد دیگری دیده می‌شود. چاره این است که یک نهاد نظارتی در کشور فقط دستاوردهای فرهنگی سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها را دقیق و علمی بررسی کند و هر چند وقت یک‌بار به مسؤولان مربوط گزارش دهد. از این گذشته، فرهنگ برای خانواده‌ها هم جایگاه چندانی ندارد و همین، کار را سخت می‌کند. به همین دلیل رهبر معظم انقلاب می‌گویند فرهنگ در کشور ما مظلوم است.

◆ وقتی رهبر انقلاب فرهنگ را مظلوم معرفی می‌کنند، حوزه هنری هم به طور غیرمستقیم محکوم به کم‌کاری می‌شود. شاید یک دلیل این مشکلات، فاصله گرفتن هنرمندان متعهد و کارآمد از حوزه باشد؟

این موضوعی است که شما خبرنگاران مطرح می‌کنید اما حواستان به چند نکته نیست. ببینید! در دهه اول انقلاب اسلامی به واسطه فضای خاص جامعه، تعدادی هنرمند متعهد وارد حوزه هنری شدند که الان تعدادشان بسیار محدود است. همه می‌خواهند با این افراد کار کنند و به اصطلاح سرشان دعواست، ما خودمان را از این دعوا کنار کشیدیم. گفتیم به جای آنکه از زحمت دیگران بهره ببریم، خودمان هنرمند متعهد تربیت کنیم و از نتیجه تلاش خودمان استفاده کنیم. راهبردمان رفتن به سوی تربیت هنرمند جوان. همین استعدادهایی است که برایتان شرح دادم. آموزش این افراد هم چندان راحت نیست. ابتدا باید دین را به طور دقیق و علمی برایشان تعریف کرد. بعد باید جامعه را بشناسند چون قرار است این افراد پزشک جامعه شوند و بدون داشتن شناخت جامع نمی‌توانند موثر واقع شوند. مرحله آخر هم آموزش تکنیک‌های هنری به آنهاست. الان در همه جلسه‌های هنری حوزه، مباحث دینی مستقیم و غیرمستقیم مطرح می‌شود تا هنرمندان به شناخت کافی برسند.

◆ اما جمعی از هنرمندان، خودشان تصمیم گرفته‌اند با حوزه هنری همکاری نکنند، نه؟

این هم حرف شماست. به‌هرحال هنرمندی که سال‌ها کار کرده و برای خودش اسم و رسمی پیدا کرده، دوست دارد شخصیت مستقلی داشته باشد. می‌خواهد استاد دانشگاه باشد و کرسی دیگری را به دست آورد. چرا من باید با اصرار او را در حوزه نگه دارم؟ چرا باید به او امتیاز بدهم تا بماند و از حوزه بیرون نرود؟ با این کار، هم در زندگی آن هنرمند دخالت می‌کنم، هم فضا برای کشف استعدادهای جدید باز نمی‌شود. ما مدیرها بودجه در اختیارمان است و می‌توانیم با استفاده از این پول مدام هنرمندان صاحب‌نام را به حوزه بیاوریم، با آنها عکس یادگاری بگیریم و در گزارش کارهایمان بیاوریم اما این نوعی خودخواهی مدیریتی است. اجازه بدهید کسی که ۲۰ سال در حوزه بوده و حالا می‌خواهد فضای جدیدی را تجربه کند، بیرون برود و فرد دیگری جایگزینش شود. تا کی باید متکی به این چند نفر باشیم؟

◆ این حرف شما درباره افرادی صحیح است که می‌خواهند در یک فضای آموزشی کار تئوری کنند. اما مثلا یک فیمساز مجرب، اگر با شما کار نکند، از حوزه نمی‌رود؟

چه عیبی دارد؟ اجازه دهید سازمان‌های دیگر از هنر این عزیزان استفاده کنند. نظام که ضرری نمی‌کند.

◆ ضررش این می‌شود که فیلم‌های دینی را هنرمندان جوان شما با کیفیت پایین می‌سازند و هنرمندان قوی‌تر درگیر کارهای دیگر می‌شوند. شاید بعضی از هنرمندان راحت نیستند با شما کار کنند....

نه. ماجرا این است که شما با دیدگاه‌های این هنرمندان از نزدیک آشنا نیستید.

◆ خب چه دیدگاهی دارند؟

بیشتر این افراد دوست ندارند آثارشان در نگاه اول دینی تلقی شود. در خوشبینانه‌ترین حالت دوست دارند چند نکته دینی در عمق لایه‌های پنهان اثرشان دیده شود؛ مثلا در حوزه سینما افراد کمی هستند که حاضرند یک فیلمنامه دینی را دست بگیرند و کار کنند. خیلی از این دوستان حاضر نیستند درباره موضوعاتی مثل استکبار ستیزی یا عدالت‌خواهی کار کنند. البته با توجه به حساسیت این سوژه‌ها، ما کار را دست افراد کم تجربه هم نمی‌دهیم. همین می‌شود که تعداد آثار دینی هنری بسیار محدود است.

◆ حتما نمی‌توانند با شما کار کنند و گرنه خیلی‌ها دغدغه‌اش را دارند، ندارند؟

چرا با ما کار نکنند؟ اینجا بهترین فضا برای کار است. البته ما در حوزه هنر، خودمان هم حرف داریم و مثل بسیاری از ارگان‌ها نیستیم که پول بدهیم و عقب بایستیم. در همه مرحله‌های خلق یک اثر هنری وارد می‌شویم و پیشنهاد می‌دهیم. حق طبیعی‌مان است که این کار را انجام دهیم. حوزه هنری باید در این زمینه حرفی برای گفتن داشته باشد. حقیقت همان است که گفتم؛ آقایان دوست ندارند درباره سیاست‌های کلی نظام فیلم بسازند.

◆ یعنی اعتقاد ندارند؟

این را نمی‌دانم. همین قدر می‌دانم که بیشترشان معتقدند با ساخت چنین آثاری در دنیای هنر سوخت می‌شوند. ترجیح می‌دهند آثاری بسازند که هم اینجا مورد تشویق قرار بگیرد و هم در جشنواره‌های خارجی. خیلی شفاف بگویم که با عرض شرمندگی این هنرمندانتان حاضر نمی‌شوند درباره این موضوع‌ها فیلم بسازند. چرایش را از خودشان سؤال کنید. اتفاقا دوست دارم بدانم چه جوابی می‌دهند. ما دوست داریم درباره این چیزها آثار هنری فاخر تولید کنیم؛ البته کتاب و فیلم کوتاه هم منتشر کرده‌ایم اما برای فیلم بلند این آقایان رضایت نمی‌دهند. بارها اعلام کرده‌ام و باز هم تاکید می‌کنم که درهای حوزه هنری برای همه هنرمندانی که حاضرند درباره دین فیلم بسازند، باز است.

مدیران سطوح بالای کشور، فرهنگ را چندان جدی نمی‌گیرند. از این گذشته مدیریت‌ها هم موقتی است و کار کردن در حوزه فرهنگ، نیاز به یک زمان طولانی دارد. متاسفانه مدیران ما در این مدت زمان‌های کوتاه ترجیح می‌دهند بودجه و انرژی‌شان را در حوزه‌هایی متمرکز کنند که نتیجه معلوم است

چرا با ما کار نکنند؟ اینجا بهترین فضا برای کار است. البته ما در حوزه هنر، خودمان هم حرف داریم و مثل بسیاری از ارگان‌ها نیستیم که پول بدهیم و عقب بایستیم. در همه مرحله‌های خلق یک اثر هنری وارد می‌شویم و پیشنهاد می‌دهیم

نگاه | مهدی حیدری

فرهنگ حاشیه نیست

۱) بعضی وقت‌ها اهالی سیاست، در کنار کارهای رایج خود یاد موضوع‌های دیگری هم می‌افتند. بعضی از آنها گاهی یادشان می‌آید به گستره فرهنگ نیم‌نگاهی داشته باشند. نگاه اهل سیاست به فرهنگ، در بیشتر مواقع نگاهی انتزاعی است. کسانی پیدا می‌شوند که فرهنگ را زاید بر زندگی و پول و سیاست به عنوان بخش‌های اصلی یک جامعه به حساب می‌آورند و عده‌ای دیگر که اهمیت بیشتری برای فرهنگ قایلند، این گستره وسیع را فرصتی برای پی‌گیری هدف‌های دیگر خود می‌یابند! غرض فقط تقبیح رفتار اهالی سیاست درباره فرهنگ نیست. مسأله اصلی این است که نگاه تفریحی به موضوع فرهنگ باعث می‌شود مشکلات حوزه‌های مختلف، اعم از مسایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، حل نشده باقی بمانند و وقتی حرفی از «فرهنگ» برای حل آنها به میان می‌آید، عده‌ای عاقل اندر سفیه می‌نگرند و از ربط میان فرهنگ و بقیه بخش‌های یک نظام کامل می‌پرسند.

۲) شورای عالی انقلاب فرهنگی مدتی پس از انقلاب و با دستور حضرت امام (ره) تشکیل شد و به تعبیر رهبر معظم انقلاب اسلامی، وظیفه مهندسی فرهنگی کشور را بر عهده دارد و اگر چه برای عمل به وظیفه‌های خود در حوزه‌های فرهنگی، از سوی عالی‌ترین مقام کشور تشویق می‌شود اما همچنان تاثیری نه در خور وظیفه خود در نظام فرهنگی ایران دارد.

۳) دیدارهای مکرر رهبر معظم انقلاب با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، حاوی گلایه‌های رهبر معظم انقلاب از اقدامات ناکافی شورای انقلاب فرهنگی است. تاکیدهای دایم و مکرر رهبری برای آنکه مصوبه‌های شورا باید در دستگاه‌های فرهنگی کشور اجرا شود، اصرار ایشان بر اینکه شورا باید فعال‌تر از چیزی باشد که هست و ضرورت تعامل جدی و واقعی شورا با نخبگان فرهنگی، فکری و ... از جمله ترجیع‌بندهای مکرر دیدارهای رهبر معظم انقلاب با اعضای این شوراست. تقریبا در همه دیدارها، رهبر معظم انقلاب به عنوان ناظر فعالیت شورا، اعضای آن را به نقش محوری و پایه‌ای فرهنگ توجه می‌دهد و تصریح می‌کند که فرهنگ موضوعی حاشیه‌ای و انتزاعی نیست. بحث‌های نظری و تئوریک، از آفت‌های رفتار دانشگاهیان و متفکرانی است که بعد از مدتی تحقیق و مطالعه، خود را از متن مردم جدا می‌بینند و در میان خود به بحث‌های غالبا بی‌حاصل در حوزه‌های کلان فکری مشغول می‌شوند که معمولا مابه‌ازایی در مسایل و مشکلات واقعی مردم ندارد و میدان فرهنگ، از اصلی‌ترین محل‌هایی است که می‌توان در کنار آن نشست و دست زیر چانه از مسایل کلان تئوریک حرف زد و با سرعت از درگیری‌های اصلی و نیازهای مردم دور شد. نمونه این حرف‌ها پرداختن جمعی از چهره‌های مشهور فرهنگی به موضوع «مهندسی فرهنگی»، بدون نزدیک شدن به مصداق‌های آن است. بعد از تاکید رهبر معظم انقلاب بر ضرورت توجه به «مهندسی فرهنگی» و برشمردن آن به عنوان وظیفه اصلی شورای عالی انقلاب فرهنگی دکان‌هایی به این نام باز شدند و علاوه بر گفتن و شنیدن حرف‌های کلی و بی‌مصداق در این باره، حتی عده‌ای از مسؤولان فرهنگی، با برداشتی سطحی از بیان رهبری، وارد بحث‌هایی در این زمینه شدند که سعی می‌کرد مسایل فرهنگی کشور را در قالب ادبیات مهندسی و ریاضی بگنجاند و تکیه صرف این «مهندسان فرهنگی» بر رسم نمودارهای رنگی برای تحلیل مسایل فرهنگی، نشانه‌های جدی از درک ناصحیح آنها از موضوع داشت. تلاش‌های شورای انقلاب فرهنگی در زمینه «مهندسی فرهنگی» که رهبر معظم انقلاب آن را ناکام دانسته‌اند، در قالب چاپ چند کتاب و برگزاری همایش و سخنرانی‌های طولانی، چیزی نیست که از بیان رهبری و توجه به نیازهای جامعه فرهنگی ایران برآمده باشد. سخن از یک یا چند مدیر خاص نیست، این یک ماجرای تقریبا عمومی است. حضور جمع انبوه کسانی که در رشته‌های مهندسی و فنی یا پزشکی و علوم تجربی تحصیل و کار کرده‌اند، در حوزه‌های فرهنگی – که نگاه فیزیکی به فرهنگ از نتیجه‌های آن است – از جمله خطرهایی است که همچنان «فرهنگ» را به عنوان مهم‌ترین موضوع و البته مظلوم‌ترین بخش جامعه تهدید می‌کند. به خصوص که این مهندسان و دکترهای حاذق! از جمله تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران و مدیران فرهنگی به شمار می‌روند.

محمود حبیبی کسبی در گفت‌وگو با آیه:

شاعران مذهبی روی لبه تیغ راه می‌روند

فائقه السادات میرصمدی

محمود حبیبی کسبی را با چاپ مجموعه شعر «من شور» شناختیم؛ کتابی با مجموعه شعرهایی در قالب غزل و مثنوی. این کتاب سه بخش دارد با نام‌های سرخ، آبی و سبز. بخش سرخ، غزل‌های عارفانه است و به قول شاعر حال و هوای کشف و شهود دارد. بخش آبی، غزل‌های عاشقانه است و خودش می‌گوید از نظر فرم و محتوا عمق کمتری نسبت به بخش اول و سوم دارد و بخش آخر سبز. فصل سبز شامل غزل‌ها و مثنوی‌هایی درباره ائمه(ع) است. مثنوی عاشورایی این بخش مثل روضه است. حبیبی کسبی بخش آخر را بیش از بقیه فصل‌ها دوست دارد و به مداحی و مرثیه‌سرایی برای اهل بیت(ع) افتخار می‌کند. او از شاعران جوانی است که جریان جدیدی را در ادبیات کشور راه انداخته‌اند و می‌خواهند شعر را به آسمان برگردانند.



عکس: بهنام مؤذن

◆اوضاع شعر چطور است آقای کسبی؟

جریان شعر امروز ما چه شعر نو (نیمایی، سپید و آزاد) و چه شعر کلاسیک متاسفانه به سمت ماتریالیسم و روزمرگی پیش می‌رود. این جریان بعد از نیما یا به طور دقیق‌تر از سال‌های مشروطه شروع شد. با اجتماعی شدن شعر، بعد از نیما و پیروان او- به ویژه فروغ فرخزاد و شاملو- شعر کاملا به سمت روزمرگی، ماتریالیستی و حتی اومانیستی شدن پیش رفت. بعد از انقلاب اتفاق‌هایی در کشور افتاد که شعر دوباره به آسمان برگشت.

◆یعنی چه که به آسمان برگشت؟

یعنی در این دوره شعرها بیشتر درباره مفاهیمی مثل انقلاب، ایثار و شهادت سروده می‌شدند. اما از سال ۷۰ به بعد جریانی در غزل شکل گرفت که نام غزل نو یا غزل پست‌مدرن بر آن گذاشتند. تلاش من و خیلی از شاعران همسن‌وسالم (چند سال بزرگ‌تر یا کوچک‌تر) این است که جریان مادی شدن شعر را اصلاح کنیم.

◆می‌خواستید شور و هیجان این گونه شعرها را کم کرده یا فضا را کمی عادی‌تر کنید؟

نه، معتقدم آنها کار خودشان را انجام دهند و ما هم کار خودمان را بکنیم. یک دلیل فاصله گرفتن مخاطب از شعر امروز همین مادی شدن شعر است.

◆یعنی این شاعران طوری حرف می‌زنند که کسی نمی‌فهمد یا با شعر آنها احساس خویشی نمی‌کند؟

بله، تفاوت این شعرها همان تفاوت «من» شعر کلاسیک و «من» شعر معاصر است. «من» حافظ یک «من» نوعی است؛ یعنی «منی» است که هم به دلیل خوردن میوه ممنوعه از بهشت رانده شده و هم «منی» که ازل تا به ابد فرصت درویشان است. من خود حافظ را به ندرت در شعرهایش می‌بینیم؛ شعرهایی که درباره من شخصی حافظ بوده از تعداد انگشتان دست کمتر است؛ اما دقیقا برعکس این جریان در شعر معاصر اتفاق افتاده است. من شاعر معاصر، من شخصی است نه من نوعی! من شاملو فقط من شاملوست. حتی شاعرانی هم که پس از نیما در قالب‌های کلاسیک شعر می‌گفتند- مثل حسین منزوی یا محمدعلی بهمنی-به سمت غزل نئوکلاسیک رفتند و همین طور شعر گفتند. اما شاعرانی که به سمت غزل کلاسیک رفتند، من نوعی شعر کلاسیک را حفظ کردند اما شهریار، ابتهاج و عماد خراسانی من نوع بشر را حفظ کردند. حفظ من نوع بشر خیلی مهم است. بسیاری از مردم یا حتی فارغ‌التحصیلان ادبیات فارسی هنوز معنی بعضی از غزل‌های حافظ، ترکیب‌ها، کلمه‌ها و مفردات را نمی‌دانند اما در مناسبت‌ها فال حافظ می‌گیرند، می‌خوانند و لذت می‌برند. بعضی از فوق لیسانس‌های ادبیات ما هنوز نمی‌توانند شاهنامه بخوانند. اما عده زیادی از مردم هستند که شاهنامه می‌خوانند و بعضی بیت‌ها را از بر کرده‌اند. من شعر کلاسیک، عام است و عمومیت دارد و با وجود گذشت قرن‌ها هر کسی می‌تواند خودش را در آن ببیند. اما من شعر معاصر خاص است. مخاطب حداکثر یک لحظه در شعر فروغ فرخزاد یا حسین منزوی را می‌تواند درک کند که شخصی است و ممکن است برای او هم اتفاق افتاده باشد. به همین دلیل شعر معاصر نمی‌تواند از یک چهارچوب فراتر برود، درگیری ذهنی‌ای که ایجاد می‌کند بسیار کم است و بیش از دو، سه بار واقعا نمی‌شود آن را خواند. قله‌های ادبیات کلاسیک را مثال زدم، حتی شاعران رده دوم و سوم هم شعرهای ماندگاری دارند که به دلیل همان من نوع بشر است. طبیب اصفهانی، طالب آملی یا کلیم همدانی شاید با یک غزل زنده بوده و در ادبیات حضور داشته باشند؛ دلیل اصلی، نوع نگاه به «من» و دلیل دیگر، تفاوت شعر آسمانی و زمینی است.

درست است که ادبیات مدرن برای پاسخگویی به بخشی از تمایل‌های درونی و غریزی مخاطب شکل گرفته اما نمی‌تواند به حالت‌های معنوی و معرفتی او پاسخ بدهد.

اگر من شعر کلاسیک، من نوع بشر است پس می‌شود آن را به زبان‌های دیگر ترجمه کرد و مردم غیرفارسی زبان هم باید از آن لذت ببرند. معتقدم شعر کلاسیک ترجمه‌پذیر نیست.

◆چرا؟ چون وزن و قافیه در ترجمه از بین می‌رود؟

از بین رفتن وزن و قافیه هم یک دلیل است اما دلیل کوچکی است. مشکل اصلی آسمانی بودن شعر کلاسیک است. احوالات یک عارف ترجمه‌پذیر نیست. چقدر می‌توانیم احوال مولوی را ترجمه کنیم! «ای طوطی خوش الحان تو قی قی و من قوقو»؛ چطور می‌شود این مصراع را ترجمه کرد؟ اصلا می‌شود شعرهای ازلی- ابدی حافظ را ترجمه کرد؟ البته فیتز جرالد شعرهای خیام را ترجمه کرده که به اعتقاد منتقدان، فیتز جرالد خودش شعر گفته و به نام خیام ثبت کرده یا گوته که شعرهای حافظ را مثلا ترجمه کرده؛ این ترجمه‌ها هیچ کدام شبیه شعر و نسخه اصلی نیستند.

ولی شعر معاصر کاملا ترجمه‌پذیر است چون نشانه‌ای از معنای شهودی در آن نیست. در شعر معاصر اتفاقی‌های فیزیکی‌ای جریان دارند که به راحتی قابل ترجمه‌اند. جدا از شعرهای زبان‌محوری که بعد از دهه ۷۰ سروده شده، این شعرها هم قابلیت ترجمه کمی دارند. به طور کلی معتقدم شعر مدرن قابلیت ترجمه بیشتری دارد.

◆گفتید بعد از مشروطه، شعر اجتماعی شد. یعنی شعری که به اتفاق‌های روزمره بپردازد؟

بله. قبل از این دوره هم سابقه شعر اجتماعی داریم؛ مثل شعرهایی درباره حمله مغول یا قصیده‌هایی که راجع به زلزله یا سیل است؛ مثل قصیده معروف انوری. بیت‌های فراوانی از شعرهای حافظ و خاقانی و شاعران دوره سبک هندی در زمینه‌های اجتماعی هست اما به طور خاص شعر اجتماعی یا شعری که نشود برداشت دیگری از آن کرد، شعر پس از مشروطه است.

وقتی حافظ می‌گوید «واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند/چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند» بعد از این چند بیت، دوباره سراغ احوال عارفانه خود می‌رود. به همین دلیل نمی‌شود به آن شعر، شعر اجتماعی صرف گفت. حافظ اگر بخواهد شعر اجتماعی هم بگوید باز با همان نگاه توحیدی این کار را می‌کند ولی امروز اگر قرار است شعر اجتماعی یا شعر سیاسی گفته شود، متاسفانه شعر سیاست‌زده و اجتماع‌زده گفته می‌شود که تاریخ مصرف هم دارد. شعر اجتماعی هر طیفی با هر فکر و سلیقه‌ای تاریخ مصرف دارد و بعد از چند روز فراموش می‌شود.

◆چطور مفهوم‌های عمیق معنوی را در قالب کلمه‌های ساده مطرح می‌کنید؟

نوع هر یک از بخش‌های کتاب «من‌شور» متفاوت است. بخش میانی کتاب که فصل آبی نام دارد و بیشتر در فضای تغزلی است، حاصل سال‌های اول تجربه شاعری است؛ از عوالم و زبان آن شعرها هم کاملا معلوم است. ادعایی نسبت به این بخش از کتاب ندارم ولی بخش اول و سوم قوی‌تر است.

◆اما این طور به نظر نمی‌رسد. کتاب من‌شور شعرهای یکدستی دارد.

شاید از نظر فرمی این‌طور باشد و تفاوتی به نظر نرسد؛ اما از نظر محتوا و مضمون اگر عمقی در این شعرها وجود داشته

مادی شدن شعر یعنی...

تفاوتی را که از خواندن غزل حافظ، سعدی یا مولوی با شعر و غزل‌های دوران پس از مشروطه حس می‌کنید، همان مادی شدن است. در تمام دوران شعر کلاسیک یعنی از رضی‌الدین آرتیمانی تا خاتم‌الشعرا جامی و بعد از آن شاعران سبک هندی و حتی شاعران دوره بازگشت هیچ یک به این اندازه شعر زمینی نگفته‌اند. فکر می‌کنم مخاطب شعر اگر بخواهد دنبال اتفاق‌های زمینی بگردد به سینما می‌رود ولی مخاطب شعر و به طور کلی مخاطب هنر دنبال اتفاق‌های زمینی نیست چون این ماجراها را در زندگی روزمره درک می‌کند. مخاطب سراغ هنر می‌رود تا اتفاق‌هایی را درک کند که خودش توانایی هضم آن را نداشته یا چیزهایی را تجربه کند که هنوز برایش اتفاق نیفتاده. مخاطب از هنرمند مدد می‌خواهد که بعضی اتفاق‌ها را درک کند. تلاش من هم این است حالت‌هایی را تشریح کنم که مخاطب با آن مواجه می‌شود اما به دلیل دور بودن از فضا، توانایی درک یا به تصویر کشیدن و به کلام درآوردن آن را ندارد.

مردم از شعری خوششان می‌آید که حرف خودشان را بزند. اما شعر زمینی یا اومانیستی دقیقا همین مشکل را دارد؛ یعنی از فضای مخاطب دور است.



خارج از گفت و گو

فلسفه یا شعر

اتیمولوژی درون زبانی ترجمه‌پذیر نیست. این مساله در شعرهای من زیاد وجود دارد. یک سری کلمات از نظر زبانی هم‌ریشه هستند؛ مثلا در زبان عربی؛ محبت، حب، حبیب و محبوب هم‌ریشه هستند و از نظر ظاهری هم معلوم است و لازم نیست کسی آن را کشف کند. اما یک سری کلمه‌ها هستند که هم‌ریشه نیستند. ولی به هم شبیه‌اند. وظیفه شاعر این است که شباهت‌ها و تجانس‌ها را کشف کند؛ مثلا نمونه‌هایی که در شعر من هست مثل نوحه و نوح، صبح و صبوح، روح و ریحان، دست و دستور یا مست و مستور و...؛ این شباهت‌ها بی‌دلیل نیست. گاهی شکل ظاهری کلمات شبیه حالت فیزیکی آنهاست مثل پا، چشم یا لب.

البته نظرهای مختلفی درباره شیوه کار ما و دوستان شاعرمان وجود دارد. عده‌ای

باشـد، بخش اول و سوم کتاب عمیق‌تر اسـت. البته از نظر فرم و صورت شـعر هم معتقدم بخش اول و سوم غنی‌ترند. بخش ابتدایی حاصل یک‌سـری اتفاقات درونی اسـت و به بیان دیگر یک برون‌ریز شاعرانه است. منظوم کردن و به زبان درآوردن یک کشـف و شهود شاعرانه است. به همین دلیل نام این بخش را سرخ گذاشتم. محتوای شعرهای این بخش توحیدی و معرفتی اسـت. بخش پایانی را که حاوی مرثیه و مدح و اظهار ارادت به سـاحت ائمه(ع) است، سبز نامیدم و دلیل انتخاب این رنگ هم مشخص است.

در این ۳۰-۲۵ سال اخیر روند تغییر و تحول جهان چندصدبرابر شده. شاید از روزی که آدم به زمین آمد تا سال‌های کودکی ما جهان یک نوع بود، روزی که هابیل و قابیل با هم جنگیدند با چند سال پیش که ما با برادرانمان درگیر بودیم خیلی تفاوت نداشت ولی امروز جهان به اندازه همه آن ۷هزار سال یا ۹هزار سـال تغییر کرده و من و شـاعرانی هم که شبیه هم هستیم مرثیه‌خوان آن جهان گذشته‌ایم. سوگ‌سرا و عزادار ارزش‌های از دست رفته‌ایم و در این شعرها مدینه فاضله از دست رفته‌مان را می‌جوییم. فکر می کنم تمام این شـعرها به زبان می‌آید تا بشـر بفهمد که باید به ارزش‌ها برگردد و رجوع کند. حال اگر این رجوع را نتواند به تنهایی انجام دهد انشاءالله به شیوه الهی رجعت صورت می‌گیرد.

◆ آرایه جناس در شـعر شـما زیاد دیده می‌شود. علاقه ویژه‌ای به آن دارید؟

این مساله به دلیل جریانی است که هم‌اکنون میان شاعران همسن و سال و هم‌نسـل من وجود دارد. این بچه‌ها جریان شـعری راه انداختند؛ مثل حافظ ایمانی که مشـهدی است یا عباس کیقبادی که شـاعر بسـیار خوب اصفهانی اسـت و عده‌ای دیگر که مشـغول فعالیت در حوزه شـعر هستند. نام این دو نفر را گفتم چون بیشـتر از بقیه با آنها احسـاس نزدیکی می کنم؛ هم از نظر شـعری و هم از نظر شخصی. در این جریان شعری از یک‌سری آرایه‌های ادبی بیشتر استفاده می‌شود که یکی از این صنایع ادبی جناس است. دلیل وجود جناس در شعرهای خودم را می‌توانم توضیح دهم اما درباره بقیه دوستان نمی‌دانم. این جناس‌ها شاید برگرفته از مکتب مرحوم سیداحمد فردید باشد. «اتیمولوژی»ای که او مطرح کرد الان بعد از ۴۰-۳۰ سال با واسطه‌هایی مثل استاد علی معلم یا اسـتاد یوسف‌علی میرشـکاک یا قبل از اینها، استاد سید عباس معارف به ما رسید.

اصالت اتیمولوژی به این اسـتادان به ارث رسـید. بخشـی از «اتیمولـوژی» بخش بین زبانی اسـت؛ مثـلا کلمه‌هایی در زبان‌های اساطیری از جمله یونانی، فارسی، عربی، عبری و... با تغییر اندکی در ظاهر یک معنا دارند. مثلا یوسف همان جوزف است یا میکائیل، همان میخائیل، میکل، میشل یا مایکل است. بخش دیگر اتیمولوژی بخش درون‌زبانی است.

◆ چقدر در غیر حوزه ادبیات مطالعه می کنید؟

جالب است بدانید مطالعه ادبی من خیلی کمتر از مطالعه‌های من در حوزه‌های دیگر است؛ به ویژه ادبیات امروز را خیلی کم مرور می کنم. تا چهار، پنج سال پیش شعر معاصر می‌خواندم اما الان شعر معاصر خیلی کم می‌خوانم، نمی‌دانم این اخلاق عیب است یا حسـن ولی به نظر می‌رسد یک نقص است. اگر قرار باشـد مطالعه ادبی کنم ادبیات کهن را ترجیح می‌دهم. بیشتر وقتم مطالعه به خواندن حکمت، فلسفه، تاریخ و الهیات و ادیان می گذرد. از ۱۵-۱۴ سالگی عادت مطالعه‌ام همین طور بوده تا همین امروز.

◆ مخاطب برایتان اهمیت دارد؟

مخاطب دو دسـته عام و خاص دارد. نوع مخاطب و پذیرش او بستگی به نوع شـعر دارد. در شعر مذهبی قطعا مخاطب عام برایم اهمیت دارد. اما در بقیه گونه‌های شعری شاید مخاطب خاص کمی مهم‌تر است.

مخاطب، دو دسته عام و خاص دارد. نوع مخاطب و پذیرش او بستگی به نوع شعر دارد. در شعر مذهبی قطعا مخاطب عام برایم اهمیت دارد. اما در بقیه گونه‌های شعری شـاید مخاطب خاص کمی مهم‌تر است

◆ فکر می کنید چقدر از شـاعران پس از انقلاب مثل قیصر، سیدحسن حسـینی و سلمان هراتی تاثیر گرفته‌اید؟

قطعا مخاطب شعرهای این شاعران هسـتم. اما بین شاعران معاصر بیش از همه وام‌دار اسـتاد علی معلم هسـتم. از میان بقیه شاعران هم شعر سیدحسن حسـینی و احمد عزیزی را بیشتر خوانده‌ام؛ از قیصر خیلی کم تاثیر گرفته‌ام. چون دنیای او بیشتر دنیای جمالی بود و دنیای من جلالی است به همین دلیل بیشتر شبیه سید حسن و استاد معلم است.

◆ قبول دارید جریان ادبی و شـعری‌ای که قیصر، سیدحسن و سلمان هراتی راه انداختند، ادامه پیدا کرده؟ شما با تاثیر از این شاعران راه چندساله را زودتر طی کردید؟

شـاید تفاوتی که شـما می گویید در شـعر بعضی از شاعران جوان با بقیه جریان حاکم بر ادبیات امروز مشـاهده می‌شود، به دلیل شاگردی بعضی از این بچه‌ها در محضر بعضی استادان است؛ مثلا حمیدرضا برقعی سال‌ها در محضر استاد مجاهدی شـاگردی کرده یا بقیه دوستانی که در شـعر امروز به جایی رسیده‌اند همین طور. البته قدیمی‌ها هم همین‌طور بوده‌اند؛ اجازه شاعری مثل اجازه فقه بود. اگر کسی می‌خواست مجتهد شـود باید از بزرگترها اجازه اجتهاد می گرفت. شاعر هم باید تعداد مشخصی شـعر حفظ می کرد و حکمت، فلسفه، فقه و شعر هم می‌خواند؛ یعنی یک شـاعر حکیم می‌شد به همین دلیل است که می گوییم حکیم فردوسی یا حکیم عمر خیام. در قدیم حکیم کسـی بود که نجوم و ریاضی می‌دانسـت، از طب و فقه و موسـیقی چیزهایی بلد بود و شعر هم می گفت؛ نمونه‌اش ابن‌سیناسـت که شاعر و طبیب و حکیم و فیلسوف و فقیه است.

امروز شاعر فقط می‌تواند شعر بگوید یا حداکثر یک کار دیگر می کند که از راه آن بتواند زندگی‌اش را اداره کند. به‌طور کلی بیش از شاعران معاصر، من از شاعران کلاسیک و ادبیات کهن تاثیرپذیرفته‌ام.

◆ شعرهای عاشورایی بخش آخر «من شور» شبیه روضه اسـت. چطور این مفاهیم تکراری را طوری بازگو کردید که بـه نظر نو می آینـد و مثل روضه تاثیرگذار است؟

چند سال پیش برای استاد میرشکاک شعر خواندم. او چیزی به من گفت که سعی می کنم تا آخر عمرم به آن توجه کنم. او گفت سعی کن روی سخنت همیشـه با آسمانیان باشد نه با زمینی‌ها! فکر می کنم اگر روی سخن با آسمانیان باشد- یعنی آسمانیان سخن آدم را تحویل بگیرند- خودشان زحمت جذب مخاطب عام یا خاص را می کشـند. اینکه چقدر شعر من این ویژگی را دارد نمی‌دانم. این دلیل معنوی قضیه بود؛ اما از نظر فن شاعری و ادبیات، شـاعران امروز ما که به صورت جدی در حوزه شعر آیینی کار می کنند، تلاش می کنند همان‌قدر که مخاطب خاص شـعر و ادبیات را در نظـر می گیرند به همان میزان به مخاطب عام توجه کنند.

◆ یعنی دنبال زبان مشترک هستید؟

این جریان با محمدرضا آقاسی شروع شد. با همه حرف‌هایی که درباره شعر آقاسی و وجه کمرنگ ادبی و فنی شعر او می گویند، او دریچه‌ای به دنیای شـعر کشورمان باز کرد که به وسیله آن مخاطبان جلسه‌های روضه و دعا و هیات‌ها با شعر واقعی آشتی کردند. آقاسی با مخاطب عام شـعر ارتباط جدی ایجاد کرد و چیزهایی می گفت که همـه می‌فهمیدند. او به زبان بینابینی فکر می کرد که استاد مجاهدی به طور جدی‌تر آغاز کرد. استاد مجاهدی شعر هیات و روضه را در قالب غزل، قصیده، مثنوی و حتی مخمس و مسمط آورد و مرثیه‌هایی خلق کرد که توانست به قلب مخاطبان هیاتی راه پیدا کند.

این ویژگی یک کاتالیزور درونی اسـت که به آدم می گوید اگر کمی از خط وسـط فاصله بگیری یک دسته از مخاطبان را از دست می‌دهی. این طور کار کردن راه رفتن روی لبه تیغ است. مخاطب اصلی شعر مذهبی مردم کوچه و بازار و مراسم هیات هستند اگر شـاعر بتواند حواس و قلب آنها را درگیر کند یک موفقیت است و اگر بتواند پاسخگوی ذائقه خاص خواص باشد نوع دیگری از موفقیـت. اگر بتوان نیاز هر دو گـروه را در نظر گرفت که دیگر نور علی نور می‌شود.

◆ با اهالی هیات‌ها ارتباط مستقیم هم دارید؟

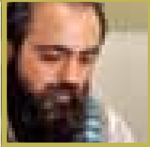
حاج علی انسانی در همین محرم گذشته می گفت شاعری که در مراسم روضه نباشد نمی تواند برای اهل بیت(ع) شعری بگوید و ذهن کسی را درگیر کند. فکر می کنم همین‌طور است. نسل ما و بچه‌هایی که پس از انقلاب به دنیا آمده‌اند یا حتی پیش از آن هم با این مفاهیم آشنا هستند. خوشبختانه ایران کشوری اسـت که مردمش اعتقاد قـوی به دین دارنـد که هیچ‌کس نتوانسته برای تخریب این اعتقاد کاری کند.

بچه‌های هم نسـل ما معتقدند سر سـفره اهل بیت(ع) بزرگ شـده‌اند و همه این مفهوم‌ها تصویرها و مقاتل در ذهنشـان رسوب می کند. وقتی شاعر قلم به دست می گیرد که برای آنها شـعر بگوید می‌ماند از کجا شـروع کرده و کدام اتفاق را بیان کند. خدا را شـکر در این بخش کمبود نداریم؛ اما معتقدم اگر می‌خواهیم کار جدی هنری یا ادبـی‌ای انجام دهیم نباید به چیزهایی که در روضه‌ها می‌شنویم اکتفا کنیم. باید با مقاتل بیشتر آشنا شویم؛ یعنی شـاعر به طور جدی مقتل بخواند و مقتل بداند و نسـبت به همه ائمه(ع) شـناخت درستی داشته باشد.

در ادبیات آیینی اتفاق نامبارکی در سـال‌های اخیر افتاد که رعایت نکردن ادب گفت‌وگو با اهل بیـت(ع) بود. با همان زبان و همان ادبیاتی که شـعر عاشـقانه می گفتند، برای حضرت فاطمه(س) شعر گفته شد. ادب گفت‌وگو خیلی مهم است.

عقل می‌گفت عاشق نشو!

چشم وا کرده‌ای چیده‌ای دام را
باز کم کرده‌ای روی بادام را
بر لبت ذکر و در چشم‌هایت شراب
همنشین کرده‌ای کفر و اسلام را
دست در موی من می‌برد روی تو
تا نصیحت کند پخته‌ای خام را
قبضم از حسن خلق تو بسط آمده
بایزیدت رها کرده بسطام را
سر کشیدم لبت را که طاقت نبود
جرعه جرعه ببوسم لب جام را
اول لب مجیبی، «الف لام میم»
آخر لب رحیمی، «الف لام را»
ای لبالب صبوری، «الف لام صاد»
لب به لب می‌بری صبر و آرام را
یم به یم در سبو شهد «یاسین» بریز
کز لبت تر کند تشنگی کام را



تا که «حبل‌المتین» تو «حامیم» شد
مختصر کرد آغاز و انجام را
گر طهورای هویت محیا شود
شهد «طاها» کنی زهر دشنام را
طلعت ساقی از مشرق آینه
شرح «طاسین» کند کشف و الهام را
شرح رنگین کمان «طواسین» بخوان
رنگ کن بال طاووس اوهام را
گر سر وصل داری بگو، ورنه هیچ
بس کن این پیک پیغام و پسغام را
عمری از خود رمیدم، رمیدم ز خود
تا در آغوش گیرم دمی، دام را
عقل می گفت عاشق نشو! من شدم
پس رها کردم این پیر بدنام را

بین دل و دلدار فقط فاصله دار است

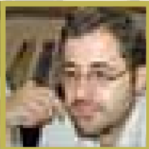
از حلقه غم هلهله را بردر و بردار
از پای طرب آبله را بردر و بردار
بین دل و دلدار فقط فاصله دار است
بر دار شو این فاصله را بردر و بردار
از موی تو تا روی تو صد فرقه نهان است
پیدا شو دو صد سلسله را بردر و بردار
شب طره خود را گره زد بر سر و رویت
این چادر پرحوصله را بردر و بردار
آهوی نگاه تو بلایی‌ست طبیعی
از دام زمین زلزله را بردر و بردار
در خوف، رجا خفته، رجا در قفس خوف
پیراهن شکر و گله را بردر و بردار
از بس که نرفتیم به منزل نرسیدیم
قفل قفس قافله را بردر و بردار

پیکر به پیکر گشته‌ام گودال‌ها را

این سو تنی افتاده بی‌سر، پس سرت کو؟
آن سو سری بر نیزه بی‌تن، پیکرت کو؟
خواهر، برادر را به صورت می‌شناسد
یا دست کم از یک نشان...! انگشترت کو؟
پیکر به پیکر گشته‌ام گودال‌ها را
ای شهریار نی‌سواران لشکرت کو؟
قرآنِ به روی نیزه می‌خوانی، شگفتا
رَحلَت نمایان است اما منبرت کو؟
کوچک شمارند آب دریا را بزرگان
دریای عطشان، اکبرت کو؟ اصغرت کو؟
چشمان خون‌آلوده‌ات بر خون سوارند
آن چشمه جاری ز حوض کوثرت کو؟
وقتی سرت را نیزه‌ها بر سر گرفتند
تا در بغل گیرد تنت را، مادرت کو؟

شب شعر

بدون عشق جهان جای زندگانی نیست



فاضل نظری

چشم آهوی

پیشانی‌ام را بوسه زد در خواب هندویی
شاید از آن ساعت طلسمم کرده جادویی
شاید از آن پس بود که احساس می کردم
در سینه‌ام پر می‌زند شب‌ها پرستویی
شاید از آن پس بود که با حسرت از دستم
هر روز سیبی سرخ می‌افتاد در جویی
از کودکی دیوانه بودم، مادرم می گفت:
از شانه‌ام هر روز می‌چیده‌ست شب بویی
نام تو را می کَند روی میزها هر وقت
در دست آن دیوانه می‌افتاد چاقویی
بیچاره آهویی که صید پنجه شیری است
بیچاره‌تر شیری که صید چشم آهویی
اکنون ز تو با ناامیدی چشم می‌پوشم
اکنون ز من با بی‌وفایی دست می‌شویی
آیینه خیلی هم نباید راستگو باشد
من مایه رنج تو هستم، راست می گویی

سیب سرخ زندگی

با یقین آمده بودیم و مردد رفتیم
به خیابان شلوغی که نباید رفتیم
می‌شنیدیم صدای قدمش را اما
پیش از آن لحظه که در را بگشاید رفتیم
زندگی سرخی سیبی است که افتاده به خاک
به نظر خوب رسیدیم ولی بد رفتیم
آخرین منزل ما کوچه سرگردانی است
دربه‌در در پی گم کردن مقصد رفتیم
مرگ یک عمر به در کوفت که باید برویم
دیگر اصرار مکن باشد، باشد، رفتیم...



میلاد عرفان‌پور

طلسم

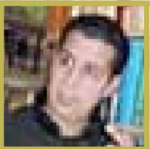
جان رفته ولی زخم جفایت نرود
تاثیر طلسم چشم‌هایت نرود
فرشی زدل شکسته انداخته‌ام
آهسته بیا شیشه به پایت نرود

•••

با گردش بی‌امان، زمان در پی کیست؟
این گونه جهان، با هیجان در پی کیست؟
دنبال که این‌چنین زمین می گردد؟
با این همه چشم، آسمان در پی کیست؟

•••

پس از او هم نامش را نگهدار
شکوه صبح و شامش را نگهدار
زمستان پیرمردی سالخورده است
بهارا! احترامش را نگهدار



مهدی‌فرجی

دریا

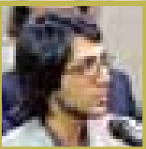
می‌توانی بروی قصه و رویا بشوی
راهی دورترین نقطه دنیا بشوی
ساده نگذشتم از این عشق، خودت می‌دانی
من زمین‌گیر شدم تا تو، مبادا بشوی

آی! مثل خوره این فکر عذابم می‌داد
چوب ما را بخوری، ورد زبان‌ها بشوی
من و تو مثل دو تا رود موازی بودیم
من که مرداب شدم، کاش تو دریا بشوی

دانه برفی و آن‌قدر ظریفی که فقط
باید از این طرف شیشه تماشا بشوی
گره عشق تو را هیچ‌کسی باز نکرد
تو خودت خواسته بودی که معما بشوی

در جهانی که پر از وامق و مجنون شده است
می توانی عذرا باشی، لیلا بشوی
می توانی فقط از زاویه یک لبخند
در دل سنگ‌ترین آدم‌ها جا بشوی

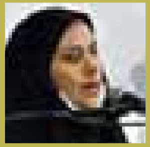
بعد از این، مرگ نفس‌های مرا می‌شمرد
فقط از این نگرانم که تو تنها بشوی



علیرضابدیع

تسخیر

با استکان قهوه عوض کن دوات را
بنویس توی دفتر من چشم‌هات را
بر روزهای مرده تقویم خط بزن
وا کن تمام پنجره‌های حیات را
خواننده کتیبه چشم و لبت منم
پررنگ کن به‌خاطر من این نکات را
ما را فقط به خاطر هم آفریده‌اند
آن گونه‌ای که خواجه و شاخ نبات را
نام تو با نسیم نیشابور می‌رود
تا از غبار غم بتکاند هرات را
یک لحظه رو به معبد بوداییان بایست!
از نو بدل به بتکده کن سومنات را
حالا بایست! دور و برت را نگاه کن
تسخیر کرده‌ای همه کائنات را
تا پلک می‌زنی، همه گمراه می‌شوند
بر روی ما مبند کتاب نجات را...



پانته‌آ صفایی

دیر است

هزار بار نوشتی بیا بیا دیر است
هزار بار نوشتم که پای دل گیر است
شکست نیم نگاهت سکوت آینه را
نگاه کردن تو انتشار تصویر است
هزار بار برایت سروده‌ام اما
غزل برای تو تنگ است، دست و پاگیر است
غروب، فرصت خوبی برای دیدن بود
دریغ، چشم تو از این کرانه‌ها سیر است
تو با دعای توسل گذشتی از پاییز
به استخاره نشستیم ما، دگر دیر است
نه من، نه تو، نه غزل، هیچ‌کس مقصر نیست
گناه زردی ما روی دوش تقدیر است

پشت دوربین

قصه‌های شهر جنگی در نشست صمیمانه با محمدعلی باشه آهنگر کارگردان سینما

زندگی در ۵۰۰ متری جنگ

حسین فتاح‌پور ـ لیلا صدری

«فرزند خاک» دومین فیلم محمد علی آهنگر، بهترین فیلم اوست. این حرف را بعد از دیدن «بیداری رویاها» سومین فیلم او هم می‌توان گفت. می‌گوید بچه آبادانم و زندگی در جنگ و حاشیه‌های آن را می‌شناسم. انتخاب موضوع‌ها و ساخت بخش‌های عمده‌ای از هر سه فیلم و بیشتر «فرزند خاک» حرف آهنگر را تایید می‌کند. گفت‌وگو با کارگردان آبادانی که در فاصله ۵۰۰ متری جنگ زندگی کرده، به بهانه پخش ویدئویی فیلم دوم اوست که در جشنواره فجر سالی که ساخته شد، سهم زیادی از توجه داوران را به خود جلب نکرد اما در جشن خانه سینما، نامزد ۱۲ رشته مسابقه بود. فیلم سوم از جهت انتخاب سوژه و بخشی از پرداخت به خوبی «فرزند خاک» هست اما درباره نظام منطقی روایت، در آن می‌شود حرف‌های جدی هم زد. احترام به نگاه ویژه یک فیلمساز که «هنوز خسته نشده» کمترین کاری است که از ما برمی‌آید.


عکس: بهنام مؤذن

◆ قبلا در مصاحبه‌ای گفته‌اید «فرزند خاک» پروژه چند ساله و طولانی‌ای بوده که سال‌ها ناکام مانده....

بله، این فیلم هم نسبت خواهری با «بیداری رویاها» دارد. اینها همه پروژه‌هایی بودند که از ساخت آنها در سال ۷۸ جلوگیری شد و هیچ‌یک اجازه ساخت پیدا نکرد.

◆ برای چه با ساخت این فیلم‌ها مشکل داشتند؟

از خود آن دوستان باید پرسید! به هر حال احتمالا چیزهایی در این فیلم‌ها گفته می‌شود که نوعی تحلیل از جنگ و بعد از جنگ داده و این قاعدتا کمی ذهن را آزار می‌دهد. این حرف‌ها و اتفاق‌ها خیلی خوشایند بعضی شنونده‌ها نیست ولی غیر از این نمی‌توانم بسازم. یعنی نمی‌توانم فیلمی بسازم که اشاره‌هایی به فاجعه نداشته باشد. فیلمنامه فرزند خاک و بیداری رویاها بخشی از یک فیلمنامه ده قسمتی است که جلوی ساخت ۹تای آن گرفته شد و اصلا اجازه ساخت نگرفتند. فیلم بیداری رویاها هم که اجازه پیدا کرد وقتی فیلمنامه‌اش کامل شد یک هفته قبل از فیلمبرداری جلوی آن را گرفتند. نمی‌دانم اگر این فیلمنامه مثلا سال ۱۳۷۹ ساخته می‌شد چه واکنش‌هایی در پی داشت. بعضی منتقدان می‌گویند وجه اعتراضی فیلم، کمرنگ و محافظه‌کارانه است. به آنها گفتم شما همه چیز را در فضای سیاسی موجود می‌بینید ولی این فیلم ربطی به این اتفاق‌ها ندارد؛ یک داستان و یک درام اجتماعی است که من ابداع‌کننده آن نبوده‌ام. بعد از جنگ آلمان، بعد از جنگ در روسیه، فرانسه، آمریکای شمالی، جنگ‌های داخلی آمریکا، همه این جنگ‌ها به فاجعه‌هایی ختم شدند که این در فیلم‌هایشان به تصویر کشیده شده. زندگی مجروحان، جانبازان، مفقودان، اسیران و بازمانده‌های جنگ بعد از جنگ به فاجعه‌هایی ختم شد که این زندگی همچنان رنگ و بوی تازه دارند و باید با نگاه نو به این اتفاق‌ها پرداخته شود.

اما خب گاهی جلوی این نوع نگاه‌ها به دلایل مختلف که بیشتر به نظرم سلیقه‌ای است تا برنامه‌ریزی شده، گرفته می‌شود. خیلی برایم جالب است؛ فیلم دیگری شبیه همین فیلم در جشنواره بود- از بردن اسم آن پرهیز می‌کنم- خیلی از دوستان گفتند چرا این دو فیلم شبیه همدیگر شده‌اند؟ گفتم قرار نیست من پاسخ بدهم، این فیلمنامه با اسم قبلی «بازگشت» و قبل از آن با اسم «داوود و رخشانه» و قبل‌تر از آن با اسم «نخل گمشده در سال ۱۳۷۹-۱۳۷۸ ثبت شده است؛ دوره‌ای که فرزند خاک هم به نام سلفش «صادق» بود. گاهی خوش‌شانس هستیم که می‌توانیم اسم فیلممان را ده سال بعد عوض کرده و بزکش کنیم. دلیل عوض کردن اسم‌ها این بود که وقتی فیلمنامه تایید نمی‌شد بعد از مدتی فیلمنامه را تغییر می‌دادیم و دوباره به شوراها می‌فرستادیم. شوراها هم گاهی احساس می‌کردند این فیلمنامه جدید هم نباید ساخته‌شود

◆ در این ماجرا خود واقعیت گاهی تندی و گزندگی‌اش بیشتر است تا فیلمی که تلخ ساخته می‌شود؛ پس هر کس که به اندازه آشنایی به موضوع ربط داشته باشد، می‌فهمد تلخی اصل قصه از فیلم آن بیشتر است. حالا چه وجهی دارد کسی بگوید اینها تند است؟

اینها همه برمی‌گردد به نوع جهان‌بینی ریاکارانه‌ای که در ذهنیت بعضی آدم‌ها وجود دارد. می‌بینید یک کلمه یا یک ترکیب کلامی می‌آورند و می‌گویند این فیلم «ضدجنگ» است و بعد هم فیلم محکوم می‌شود. در واقع فیلم با این ترکیب ادبی که ضدجنگ است محکوم می‌شود. درحالی‌که در واقعیت این‌طور نیست؛ محکوم می‌شود چون ضد یک‌سری نگاه است. گاهی فراموش می‌کنیم آدم‌هایی در این مسیر رفتند و جنگیدند؛ آدم‌هایی بودند که می‌دانستند چه مشکل و سختی‌ای پشت آن است. اگر قرار بود این نگاه در آنها باشد، اصلا جنگ نمی‌رفتند.

◆ ولی لااقل فرزند خاک که ضدجنگ نیست، هست؟

می‌گویند هست. می‌گویند وارد دنیای ممنوعه شدید و چیزهایی را گفتید که کسی نباید به این دنیا و این خلوت می‌رسید. همچنان هم می‌گویند. در یکی، دو شهرستان کم مانده بود که از شدت ناراحتی روی سن بیایند. این مسائل وجود دارد و نمی‌توانیم با اینها مقابله کنیم. از آن طرف هم خیلی از دوستان می‌گویند چرا فیلم‌های جنگی حرفی برای گفتن ندارند؟ چرا در فیلم‌های جنگی به واقعیت‌ها اشاره نمی‌شود چرا این فیلم بر اساس مستند رویدادی و تاریخی استوار نیست؟ چرا شخصیت‌های جنگ را باور نمی‌کنیم؟ یا چرا شخصیت این فیلم‌ها مثل کسانی که ما دیده‌ایم، نیستند؟

کشور ما مصداق آن ضرب‌المثل عجیب و غریبی است که پدر و پسری از شهری می‌گذشتند و با سه حالت وارد شهر می‌شدند؛ یعنی یک بار پدر سوار آن چهارپا می‌شود، یک بار پسر سوار می‌شود، یک بار هر دو پیاده می‌آیند و یک بار هر دو سواره. خلاصه هر جور کار کنید، بالاخره زبان‌هایی هست که آن کار را به نقد می‌کشد. بدم نمی‌آید، این نقدها گاهی خوب هستند ولی خیلی از آن آدم‌ها که روزی مخالف بیداری رویاها یا فیلم فرزند خاک بودند بعدها زنگ زدند و تشکر کردند. خیلی از آدم‌ها که با فرزند خاک مشکل داشتند و سازنده این فیلم را تهدید می‌کردند، به این فیلم جایزه دادند. خب این واکنش‌ها وجود دارد. مهم این است که دوستان فقط حرف می‌زنند. آنهایی که مدام دراین باره گفت‌وگو می‌کنند یک فیلمنامه قابل بیرون نمی‌دهند. حاضرم با این دوستان مناظره کنم.

> مهم این است که دوستان منتقد فقط حرف می‌زنند. آنهایی که مدام دراین باره گفت‌وگو می‌کنند یک فیلمنامه قابل بیرون نمی‌دهند

◆ وقتی می‌گویید خلاف جریان آب، باید این طور بپرسم که کدام جریان آب؟ یعنی آن جریان آب که جریان مدیران فرهنگی به آن می‌گویند و می‌گویند این اصل است یا آن چیزی که از خود مخاطب به دست می‌آورید و بازخورد اصلی کارتان است؟

منظورم بیشتر مدیران فرهنگی هستند. چرا؟ چون اتفاقا مخاطب خاکریز آخری است که با آن روبه‌رو می‌شوند. آن بنده خدا یک چیزی را می‌بیند که نهایی است.

◆ بعد از اینکه ساختید و تمام شد....

بله. مخاطب اصلا با من کاری ندارد. اتفاقا همیشه وقتی فیلم را با مخاطب عادی می‌بینم، احساس خوبی دارم. با منتقد که فیلم را می‌بینم، گاهی اضطراب دارم چون منتقد مستقیم حرفش را می‌زند و رعایت حضور مرا نمی‌کند، زمینه‌های قبلی من را هم بررسی نمی‌کند، فیلم‌های قبلی‌ام را هم نمی‌بیند و شرایطی را هم که برای ساخت فیلم داشته‌ام اصلا نمی‌خواهد بشنود و می‌گوید به من ارتباط ندارد. اینکه مثلا موقع ساخت چقدر بودجه در اختیار من بوده، برای او اهمیتی ندارد. اینکه چه بازیگری را می‌خواستم، آمده یا نه، برایش مهم نیست؛ یعنی اصلا به فرایند تولید توجه نمی‌کند. می‌خواهد قلم خودش را

پله پله تا اسکار

پیشداوری‌ها این بود که فیلم «فرزند خاک» هم جزو گزینه‌های ارسالی به اسکار باشد. ولی در رأی هیات داوران آن سال فرزند خاک حتی در فهرست ده فیلم هم نبود و این اتفاق احتمالا بر پیشانی آن دوستان خواهد درخشید که این فیلم را اصلا ندیده‌اند؛ فیلمی را که در سه رده اصلی جشنواه فجر نمی‌آورند، اگر بیاورند مجبورند به آن جایزه بدهند اما اگر نیاورند کسی نمی‌تواند ادعایی درباره آن داشته باشد چون این یک شگرد است که بعد از بیست و چند سال، دیگر برای هیات داوران و هیات برگزاری مشخص است. همین دوره هم در گروه داوری کسانی از روزی که فیلم «بیداری رویاها» نمایش داده شد، گفتند این فیلم ضدجنگ است. البته یکی از افتخارهای من این است که امسال خیلی به این حرف‌ها توجه نشد و اگر اجازه بدهند همین را می‌نویسم؛ اینکه بیداری و رویاها اصلا در جشنواره دیده نشد و... افتخار این فیلم خواهد بود. به هر حال این مسائل در اسکار هم هست و می‌دانید که آن سال یکی دو فیلم از ابتدا قرار بود که بروند و این سنت آن سال انتخاب بود. اعتراضی هم ندارم. این چیزها وجود دارد و من هم پذیرفته‌ام و چون پذیرفته‌ام، دیگر برایم مساله نیست. فقط دوست دارم اگر تهیه‌کننده‌ای با من کار می‌کند، به این حس من احترام بگذارد.



خارج از گفت و گو

این جنگ بی‌رحم

وقتی واقعیت جنگ خودش را عریان‌تر از همه چیز در آبادان نشان می‌دهد، احساس می‌کنید این اسیر که الان در جنگ در اختیار شماست، خانواده و زندگی دارد و ممکن است خانواده‌اش دچار آسیب‌هایی شوند که پای شما نوشته می‌شود. جنگ خیلی بی‌رحم است اما در عین بی‌رحمی و در فضای بی‌رحمی اگر جلوی خشونت را بگیرید، کاری کرده‌اید وگرنه زمانی که همه چیز سر جای خودش است، اصلا دلیلی ندارد که شعار انسانیت بدهید. همین چیزها باعث می‌شود جنگ را ساده و عادی روایت کنم. در فیلم «فرزند خاک» روحانی عراقی‌ها می‌گوید مگر پیغمبرها آدم‌های عادی نبودند؟ اتفاقا خداوند اصرار دارد بگوید پیغمبران آدم‌های عادی‌ای هستند و می‌خواهند همه چیز را ساده و عادی نشان دهند. رزمنده اصلا عادی حرف می‌زند و این اتفاق عجیب و غریبی نیست. الگوی «بیداری رویاها» هم همان فرزند خاک است

بعضی جاها به رخ بکشد. البته همیشه هم این طور نیست؛ خیلی از منتقدان هم برای مردم چراغ راه می‌شوند. مسعود فراستی و طهماسب صلح‌جو از همین جمله‌اند.

بعضی پیشاپیش شما را به یک جریان فکری منتسب می‌کنند. اگر به سمت جریان فکری A بروید تبعاتی برایتان دارد، اگر به جریان B منتسب شوید، تبعات دیگری دارد. مخاطب امروز هم به قدری باهوش است که به دقت نگاه می‌کند و دنبال این است که شما را در جاده یا کانالی ببیند و بعد با همان محور با شما روبه‌رو شود؛ این بدبختی هنرمندان در این دوره و زمانه است. مدیران فرهنگی بیش از آنکه به اصل ماجرا فکر کنند به اینکه در چه شرایطی و در چه پستی قرار گرفته‌اند، فکر می‌کنند. در شرایطی به مدیران فرهنگی هم حق می‌دهم چون تابع سیاست‌هایی هستند که قبلا نوشته شده‌اند و حالا باید اجرا شوند. یک زمان‌بندی کوتاه مدت یا میان مدت دارد.

در کوتاه مدت قرار است اتفاقی بیفتد و این کوتاه مدت مدیران فرهنگی معمولا یکی دو سال است. بعد از آن به سرازیری و بی‌انگیزگی می‌افتند و چالش‌های یکی دو سال قبل که حالا باید به آن پاسخ بدهند. به هر حال برخورد با آنهاست چون آنها معمولا قبل از خودشان کاتالیزورهایی دارند که به آنها اعتماد می‌کنند. مدیران فرهنگی اعلام کردند که وقتی فیلم یا فیلمنامه این چنینی ساخته می‌شود خیلی‌ها به ما زنگ می‌زنند. در خیلی بولتن‌ها نوشته می‌شود و آنها باید پاسخ آن بولتن‌ها را بدهند. بنابراین به مدیران فرهنگی هم حق می‌دهم چون به نظرم به عنوان مدیر فرهنگی باید بنشیند پاسخ آنها را بدهد. پاسخ من را هم بتواند بدهد یا اگر واقعا نمی‌تواند، پاسخ آنها را بدهد، نباید این وسط من را هم تنها بگذارد. این اتفاق به هر حال افتاده، فقط برای من هم نیفتاده. اما مهم‌تر از آن تاریخ معاصر کشور ماست که دچار تحریف می‌شود. ممکن است تا چند سال دیگر نتوانیم اصلا فیلم بسازیم. سن ما بالا می‌رود، توانایی‌مان کم می‌شود و خسته می‌شویم. بابا والله‌بالله ما هم خسته شده‌ایم. مگر من چقدر می‌توانم مقابله کنم. بعد از ما این تاریخ می‌افتد دست دوستان جوان‌تر که فکر می‌کنم لااقل به اندازه ما در این دوره تسلط ندارند. به اندازه ما کتک نخورده‌اند و صیقل ندیده‌اند. نتیجه آن هم فیلم‌های تاریخی‌ای می‌شود که الان از تلویزیون پخش می‌شود؛ مثلا درباره سریالی که چند روز پیش تمام شده، همه می‌گویند این تحریف تاریخ بوده.

> خانه ما در آبادان در محاصره بوده. ۱۹-۱۸ساله بودم و زن هم داشتم، پدرم و مادرم هم بودند در خانه‌ای که ۵۰۰ متر با خط مقدم فاصله داشت. می‌دانید که عرض آبادان کلا دو کیلومتر است

◆ درباره این یکی دو فیلم شما هم که یک مجموعه مثل حوزه هنری پشتیبان آن بوده، وضع به همین شکل بود؟

در فیلم‌های فرزند خاک و بیداری رویاها هم بنیانیان و هم آقای نیرومند واقعا کمک کردند. در فیلمنامه هم چون فیلم قوام گرفته بود واقعا دیگر دخالت نکردند و سعی کردند کمک کنند. اما همچنان قبل از جشنواره فشارهایی بیرون از حوزه در ارتباط با بخشی از مفاهیم وجود داشت که اینها را دیگر به حوزه انتقال ندادم. اما مطمئنم حداقل برای بعضی فیلمسازها مساله به این راحتی حل نمی‌شود.

◆ برای درآمدن روایت‌های فرزند خاک و بیداری رویاها چه کار کردید؟

این چیزها برای من که با جنگ زندگی کرده‌ام خیلی سخت است. مثل بعضی‌ها نیستم که سه ماه به منطقه عملیاتی فلان‌جا بروم یا مثلا با اتوبوس ببرندم اهواز، از اهواز ببرندم فلان خاکریز و آنجا بمانم؛ حالا مثلا درگیری‌های مقطعی هم به وجود بیاید یا پدافندی، جنگ فرسایشی‌ای، تکی، عملیاتی یا پاتکی، بعد تمام شود و برگردم؛ من با جنگ زندگی کرده‌ام. خانه ما در آبادان در محاصره بوده. ۱۹-۱۸ ساله بودم و زن هم داشتم، پدرم و مادرم هم بودند در خانه‌ای که ۵۰۰ متر با خط مقدم فاصله داشت. می‌دانید که عرض آبادان کلا دو کیلومتر است.

◆ واقعا ۵۰۰ متر تا خط مقدم فاصله داشتید؟

بله. عرض آبادان از اروند تا بهمنشیر دو کیلومتر است و اصلا فاصله زیادی نیست.

منزل ما نزدیک بازار کویتی‌ها بود. فاصله بازار کویتی‌ها تا خط مقدم هم پیاده سه- چهار دقیقه بیشتر نبود. اگر بخواهید پیاده بروید، یک خط مستقیم است. ما در این منطقه زندگی می‌کردیم. اصلا خریدهایمان در همان خیابانی بود که دومین خیابان حاشیه اروند بود.

◆ تا کی آنجا ماندید؟

تا سال ۶۳. تا ششم شهریور ۶۳ با خانواده‌ام در آبادان بودم. بعد هم که آمدم بیرون، رفتم فاو؛ یعنی از سال ۶۴ رفتم فاو. بعد هم در سال ۶۶ در خط مقدم تمام جبهه‌های غرب و جنوب نمایش اجرا می‌کردیم. هفت ماه فقط نمایش اجرا می‌کردیم. در خط مقدم درون بعضی سنگرهایی که نشسته بودند ما هم به صورت نشسته نمایش اجرا کردیم.

◆ چه اتفاقی افتاد که «فرزند خاک» برای رفتن به اسکار انتخاب نشد؟

البته پیش‌بینی می‌کردم. اصلا چرا به اسکار نگاه می‌کنیم؟ در جشنواره فجر با وجود کاندیدا شدن فیلم در بخش‌های مختلف. در سه بخش اصلی اصلا کاندیدا نشد. بعد همان فیلم در جشن خانه سینما در ۱۲ رشته کاندیدا شد؛ یعنی در تاریخ جشن‌های خانه سینما رکورد زد.

> در هر دوره جشنواره فجر سیاست‌هایی وجود دارد. وقتی برای فیلمی n میلیارد تومان هزینه می‌کنند، آن فیلم باید در جشنواره بدرخشد

◆ آن موقع حتی برای جشن خانه سینما هم مصلحت‌اندیشی شد. اگر توجه کنید آن موقع در بخش‌های اصلی جشنواره فجر کاندیدا نشد.

«نبات داغ» که در بخش مسابقه شرکت کرده بود، یک هفته قبل از جشنواره از بخش مسابقه کنار گذاشته شد و بعد از پنج سال دلیلشان برایم روشن شد که گفتند ما نمی‌دانستیم این فیلم مستند است یا داستانی؛ یعنی هیچ متخصصی آنجا نبود که تشخیص دهد این فیلم مستند است یا داستانی؟

◆ بعضی‌ها می‌گویند بعضی فیلم‌ها را در بازبینی با دور تند می‌بینند. درست است؟

بله این چیزها هست. اتفاقاتی در جشنواره فجر برای فیلم ما رخ داد که من و شاه‌حسینی به میرعلایی- که الان رئیس بنیاد فارابی است- گفتیم ما به اختتامیه جشنواره نمی‌آییم.

◆ احمد میرعلایی تهیه‌کننده بود؛ نه؟

بله. در سینما صحرا گفتیم به اختتامیه نمی‌آییم چون جشنواره با این فیلمم رفتار خوبی نمی‌کند. آن موقع به هر حال بحث و جدل‌هایی شد که احساس کردم دعوای بیهوده‌ای است. در هر دوره جشنواره سیاست‌هایی وجود دارد. وقتی برای فیلمی n میلیارد تومان هزینه می‌کنند، آن فیلم باید در جشنواره بدرخشد. کاری نداریم که آن فیلم چقدر به سینمای استاندارد نزدیک است و چقدر «سینما» در آن وجود دارد. اسکار هم از این ماجراها بیرون نیست. وقتی یک فیلم دیجیتالی – ویدئویی را به عنوان یکی از کاندیداها تا مرحله بالا می‌آورند و می‌دانند درجشن اسکار فیلم دیجیتالی را به عنوان فیلم تدوین شده نمی‌پذیرند اگر هم بپذیرند، فیلم ما را اصلا در این رده نمی‌آورند؛ یعنی سیاستی وجود دارد که فیلم‌های ما را به این رده نیاورند.

◆ معمولا فیلمنامه را خودتان می‌نویسید؟

بله و تمام اینها با آقای محمدرضا گوهری بوده. ما از دانشگاه همکلاس بودیم. او رشته فیلمنامه‌نویسی را انتخاب کرد و من کارگردانی را. از سال ۱۳۶۸ با هم کار را شروع کردیم. البته آخرین نسخه بیداری رویاها را محمدرضا تنهایی نوشت.

◆ فیلمنامه‌های شما چندبار بازنویسی

نگاه

فیلم من محکوم است

اگر تحلیل جنگ پشت فیلمی نباشد و دلالت امروزی نداشته باشد، محکوم می‌شود اما در جامعه ما بر عکس است؛ اگر فیلمی این تحلیل‌ها و دلالت‌ها را داشت، محکوم می‌شود؛ یعنی دقیقا همان حرکت در خلاف جریان آب. می‌خواهم بدانم برای چه باید فیلم یک خاطره جنگ را بسازم؛ آن خاطره که در بیان شفاهی و در جلسه‌های خاطره‌گویی شیرین‌تر و زیباتر بیان می‌شود و خود اصل خاطره‌گو وقتی به صورت متکلم آن را منتقل می‌کند. جای فیلمساز کجاست؛ این را می‌توان به شکل مستند بازسازی شده یا گزارشی ارائه کرد. ولی در سینمای داستانی و جنگی اگر پشت فیلمی تحلیل نباشد، اصلا نباید ساخته شود. اما اتفاقا دوستان همان خاطره‌ها را دوست دارند. چون جهان‌بینی، رمزگشایی و آن اتفاق‌های ناگفته در آن خاطره دچار محدودیت می‌شود. داستانی را تعریف می‌کنید که آدم‌های آن محدود شده، واقعه آن محدود شده و تحلیل هم پشت آن نیست.

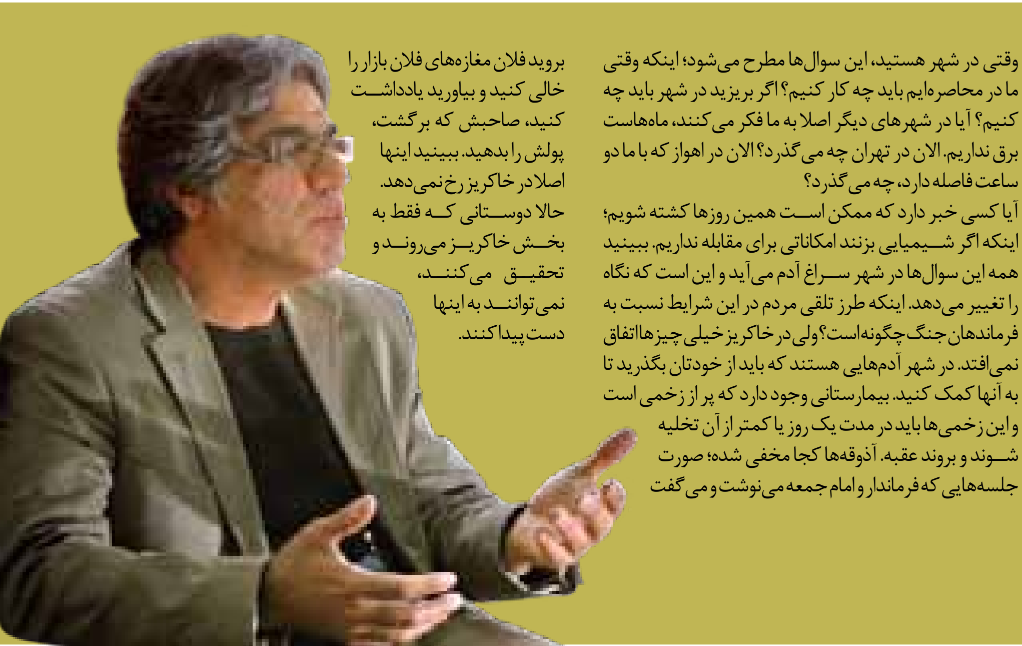
روی صحنه

ماجرای «اسب میشل افلق»

یادم هست گردان تخریب لشکر ۵ نصر از عملیاتی برگشته بود و در این عملیات خیلی کشته داده بود. آن موقع اگر اشتباه نکنم بنه اصلی عملیاتی‌شان میان سوسنگرد و اهواز بود و پشتیبانی‌شان هم بسته به منطقه اهواز بود. به ما گفتند که اینها از نظر روحی مشکل پیدا کرده‌اند. من و مرحوم علی سجادی حسینی که گلوله خورد، حجت ایزدی، رمان‌نویس و سه- چهار تا از هنرمندان اهواز رفتیم آنجا که نمایش اجرا کنیم. نمایشنامه هم اتفاقا خیلی غمگین بود به نام «نخل‌های بی‌سر» که عبدالرضا حیاتی نوشته بود. اجرا را شروع کردیم و آنها همه گریه می‌کردند. خاطرم نیست آن فرمانده‌ای که آمد این را به ما گفت، چه کسی بود. آمد به ما گفت که شما هنر نکردید اشک اینها را درآوردید، اگر هنر دارید، اینها را بخندانید چون دیشب از عملیات برگشته‌اند و خیلی شهید و زخمی داده‌اند. ما آن لحظه فکر کردیم چطور اینها را بخندانیم. ۲۰دقیقه وقت خواستیم. آن فرمانده گفت در این مدت از رزمندگان پذیرایی می‌کنیم. پشت صحنه داشتیم فکر می‌کردیم به اینها چه بگوییم. تمام هنر ما این بود که همان جا طرحی آماده کنیم و برویم روی صحنه و فی‌البداهه آن را جلو ببریم، مدل نمایش روحوضی خیلی هم جواب داد. نمایشی به نام اسب میشل افلق حدود یک ساعت فی‌البداهه ادامه پیدا کرد. بعدها آن نمایشنامه اصلی ما شد. دیدیم چه تاثیری در روحیه بچه‌ها می‌گذارد؛ اینکه یک نفر چند هنرمند را ببرد خط مقدم و رزمنده احساس تنهایی نکند. موسیقی ما یک سنج و یک طبل دستی بود که قابل حمل بود. به هر صورت بعد از این تاثیرها بود که دو واحد تئاتر کودکان و نوجوانان و واحد تئاتر جبهه آماده کردیم و خودم مسؤول واحد تئاتر جبهه بودم. یکی از نمایشنامه‌های ما ۱۰ هزار تماشاگر داشت.

بعدها دو پسر کوچکم را که یکی در «فرزند خاک» هم بود، در سن سه و پنج سالگی می‌بردم خط مقدم و آنها هم نمایشنامه اجرا می‌کردند و این خیلی برای رزمنده‌ها جذاب بود که دوتا بچه پنج ساله و سه ساله آمده‌اند و نمایشنامه‌ای در این سنگرها اجرا می‌کنند. می‌خواهم بگویم آن موقع کار این جوری بود. ما با جنگ ما زندگی کردیم. وقتی در جنگ زندگی کنید، دیگر به عنوان رزمنده در یک خاکریز حضور ندارید که اتفاق‌هایی که در این خاکریز رخ می‌دهد ببینید. در اتفاق‌های خاکریز زن وجود ندارد، شهر نیست و تنهایی آدم‌هایی که در آن شهرند دیده نمی‌شود. رزمنده‌هایی در سنگرها پخش هستند؛ گاهی نگهبانند، گاهی پدافندند و گاهی می‌آیند شهر می‌گردند و می‌روند. زندگی‌ها در یک فضای مشابه اتفاق می‌افتد ولی در شهر نزدیک به جنگ چیزهای زیادی می‌بینید. وقتی زنی در یک خانه زندگی می‌کند، یک زن، یک مادر، پدر، بچه، اینها خیلی متفاوت هستند. ترس‌ها، تنهایی‌ها، اضطراب‌ها، عشق‌ها و حتی دزدی‌هایی که در این شهر اتفاق می‌افتاد تفاوت داشت. حتی مسائل دیگری که می‌توانم بگویم تحلیل شرایط آن موقع جنگ بود مثل اینکه چرا وقتی عملیاتی در خط انجام می‌دهند به ما فکر نمی‌کنند؟ اینکه چرا نیروی کمکی به ما نمی‌دهند؟ وقتی در شهر هستید، این سوال‌ها مطرح می‌شود؛ اینکه وقتی ما در محاصره‌ایم باید چه کار کنیم؟ اگر بریزید در شهر باید چه کنیم؟ آیا در شهرهای دیگر اصلا به ما فکر می‌کنند، ماه‌هاست برق نداریم. الان در تهران چه می‌گذرد؟ الان در اهواز که با ما دو ساعت فاصله دارد، چه می‌گذرد؟

آیا کسی خبر دارد که ممکن است همین روزها کشته شویم؛ اینکه اگر شیمیایی بزنند امکاناتی برای مقابله نداریم. ببینید همه این سوال‌ها در شهر سراغ آدم می‌آید و این است که نگاه را تغییر می‌دهد. اینکه طرز تلقی مردم در این شرایط نسبت به فرماندهان جنگ چگونه است؟ ولی در خاکریز خیلی چیزها اتفاق نمی‌افتد. در شهر آدم‌هایی هستند که باید از خودتان بگذرید تا به آنها کمک کنید. بیمارستانی وجود دارد که پر از زخمی است و این زخمی‌ها باید در مدت یک روز یا کمتر از آن تخلیه شوند و بروند عقبه. آذوقه‌ها کجا مخفی شده؛ صورت جلسه‌هایی که فرماندار و امام جمعه می‌نوشت و می‌گفت بروید فلان مغازه‌های فلان بازار را خالی کنید و بیاورید یادداشت کنید، صاحبش که برگشت، پولش را بدهید. ببینید اینها اصلا در خاکریز رخ نمی‌دهد. حالا دوستانی که فقط به بخش خاکریز می‌روند و تحقیق می‌کنند، نمی‌توانند به اینها دست پیدا کنند.



پرده نقره‌ای

فروش خانگی

فرزند خاک در ماه مبارک رمضان اکران شد. این هم از همان تحفه‌هایی است که دوستان در سبد ما گذاشتند؛ یعنی بدترین فصل اکران را به فرزند خاک دادند. پنج سالن سینما هم بیشتر ندادند. از این پنج تا سینما هم آزادی و فرهنگ سه سئانس نمایش نمی‌دادند با وجود همه این کاستی‌ها، همان دوره دومین فیلم جدول فروش بود. فیلم اول، «همیشه پای یک زن در میان است» بود با حدود ۳۰ سالن نمایش. مدتی است که فرزند خاک وارد شبکه ویدئویی خانگی شده، استقبال بد نبوده. شهرستان که بودم حتی دیدم از روی اصلش کپی می‌زنند و در بسته‌هایی می‌گذارند که پوستر و عکس روی آن را هم کپی می‌کنند و به قیمت نازل‌تری از قیمت اصلی می‌فروشند. در دزفول و اهواز این ماجرا را دیدم.



می‌شود؟

خیلی، مثلا فرزند خاک حدودا ۲۵بار بازنویسی شد، بیداری رویاها شاید از این هم بیشتر. ولی خب بازنویسی‌ها بخشی به دلیل فشارهایی است که روی فیلمنامه می‌آید و بخشی به دلیل اینکه همیشه چیزهایی تغییر می‌کند و جابه‌جا می‌شود. نمی‌توانید فیلمی بسازید که متعلق به سال ۱۳۶۰ باشد و دلالت بر امروز نداشته باشد. جامعه ما این طوری است ولی در هالیوود یک فیلم مستقل از امروز ساخته می‌شود.

◆ **بازنویسی برای بهتر شدن کیفیت کار است – مثلا برای اینکه عیب و نقص آن رفع شود – یا برای تامین انتظارهایی که مدیران از شما دارند؟**

معمولا وقتی کار بخواهد اجرا شود، این مرحله خودش را نشان می‌دهد. حالا قرار است شسته و رفته‌اش کنیم. مثلا در فیلم فرزند خاک سکانسی وجود داشت که یک قاطر می‌افتاد و ما قرار بود نشان دهیم که حالا قاطر با آن همه جنازه‌ای که حمل می‌کند می‌افتد و می‌رود ته دره و زن باید برود ته دره جنازه‌ها را بردارد و بیاورد. دیدم باید یک قاطر کشته شود، این کار را نکردم و از خیر آن سکانس گذشتم. اجرایی شدن سخت هم بود ولی واقعا نمی‌خواستم یک حیوان تلف شود و غیر از این راهی برای این اتفاق وجود نداشت. در خیلی از فیلم‌ها دیده بودم حیوان را پایین می‌اندازند. در فیلم‌های جنگی هم می‌اندازند. می‌گویند آقا این آفریده شده که ما بیندازیمش پایین. چنین اجازه‌ای به خودم ندادم. در بیداری رویاها هم خیلی سکانس‌ها بود؛ مثلا سکانس خودکشی داوود در اتوبان که آن هم از نظر اجرایی کار خیلی سختی بود و به دلیل خطری که ممکن بود برای بازیگر – یعنی امین حیایی – رخ بدهد، زیر بار نرفتم آن را اجرا کنم. موقع اجرا شدن خیلی چیزها می‌تواند منطقی‌تر نوشته شود.

> **در سینمای جنگ کاملا خلع سلاح وارد می‌شوم و هیچ سلاحی در دستم ندارد. بعضی از تماشاگرها به خاطر آموزش‌های غلطی که از طریق خیلی فیلم‌ها به آنها داده شده به فیلم نگاه می کنند**

◆ **بیداری رویاها کی اکران می‌شود؟**

خیلی دوست داشتم عید اکران شود ولی پر بود. تهیه‌کننده و حوزه اصرار دارند که اگر بشود فیلم را تابستان اکران کنند.

◆ **بعد از این می‌خواهید چه کار کنید؟**

یک فیلمنامه هست به نام «دیدگاه» که باز درباره جنگ است. هر چند دستم را داغ کرده بودم بعد از بیداری رویاها دیگر درباره جنگ کار نکنم ولی این آدم‌ها از ذهن من نمی‌روند و هنوز با آنها زندگی می‌کنم. از آن فضای سخت گذشته نمی‌توانم خارج شوم.

فقط دلم می‌خواهد آزادی عمل بیشتری در این حوزه داشته باشم. بعید می‌دانم که حداقل برای من رخ دهد. تمامش تقریبا چند ماه آخر جنگ است، فیلم بسیار سنگینی است.

◆ **فیلم شهری است؟**

در یک شهر و در فضای پالایشگاه رخ می‌دهد که این فیلم یک تجربه تحقیقی یک سال و نیمه دارد. من و گوهری پژوهش را انجام دادیم، محمدرضا هم فیلمنامه را تقریبا تمام کرده و آنهایی که قرار بود بیایند جلو، با وجود تمهیداتی که داشتند فعلا کار را بی‌پاسخ گذاشته‌اند اما کار دارد انجام می‌شود. ببینیم آیا می‌شود در سال آینده آن را ساخت یا نه. این فیلمنامه رویکرد ویژه‌ای به جنگ دارد و فصل جدیدی در روابط آدم‌های جنگ به وجود می‌آورد. خمیرمایه اصلی‌اش هم این است که خب بالاخره می‌خواهید با دشمن چه کار کنید؛ یک چنین چیزهایی... .

◆ **از این تیپ فیلم‌ها که با دشمن دوست می‌شویم و جنازه طرف را روی دوشمان می‌بریم و از این حرف‌ها؟**

نه، خیلی بی‌رحمانه‌تر از این است ولی با یک رویکرد تازه؛ اگر یک‌جوری بشود این را تحمل کرده و بعد به ساخت آن کمک کنند.

◆ **فروش نهایی «فرزند خاک» چقدر بود؟**

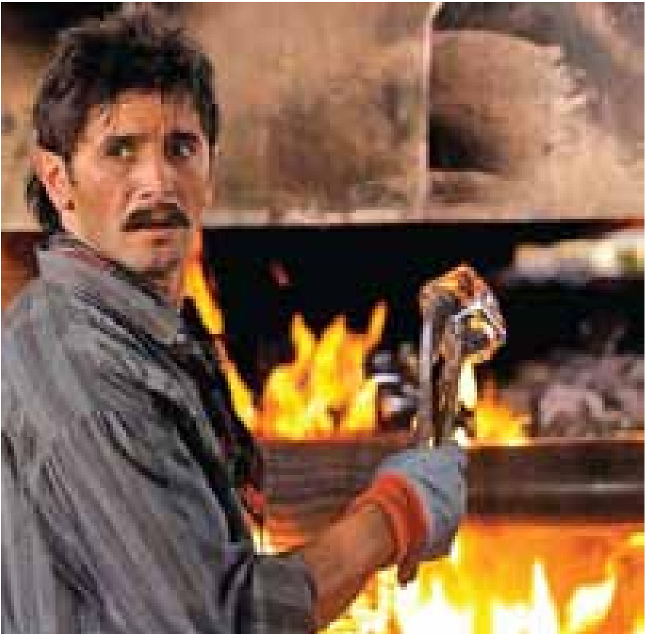
فروش نهایی‌اش را یادم نیست، فکر کنم آن موقع در تهران نزدیک ۲۰۰ میلیون تومان؛ شهرستان‌ها را هم نمی‌دانم. معمولا شهرستان هم درصدی از همین است. با آن تعداد سینما خیلی خوب بود.

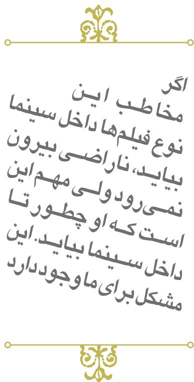
◆ **یادتان هست هزینه ساخت تقریبا چقدر شد؟**

این را از آقای میرعلایی پرسیدم. فکر کنم حدود ۳۴۰-۳۳۰ میلیون تومان باشد.

◆ **فکر می‌کنید این مدل کار مخاطب جدی دارد یا چون حالا ما وظیفه داریم، پس نباید این کارها روی زمین بمانند و... .**

مخاطبش خاص‌تر است. نمی‌توانم بگویم مخاطب عام دارد چون آن‌موقع غیرواقع‌بینانه حرف زدم اما می‌شود برای این فضا فکری کنیم که جذابیتش بیشتر شود. خب یکی نوع ساخت است، یکی استفاده از بازیگر و یکی اینکه اجازه داشته باشیم در فیلمنامه فراز و نشیب بهتری رقم بزنیم. در سینمای جنگ – به ویژه این نوع فیلم‌ها – کاملا خلع‌سلاح وارد می‌شوم و هیچ سلاحی در دستم ندارم. بعضی از تماشاگرها به خاطر آموزش‌های غلطی که از طریق خیلی فیلم‌ها به او داده شده به فیلم نگاه می‌کنند. می‌گویند فیلم جنگی است و نمی‌آیند. از ابتدا خلع سلاح هستید. جنگ یک پایه‌اش در سیاست است، یک پایه‌اش در دیانت، یک پایه در شرایط اجتماعی و پایه دیگرش در خشونت!





◆ **پس چرا این فیلم‌ها را می‌سازید؟**

اگر مخاطب این نوع فیلم‌ها داخل سینما بیاید، ناراضی بیرون نمی‌رود ولی مهم این است که او چطور تا داخل سینما بیاید. این مشکل برای ما وجود دارد.

نگاه

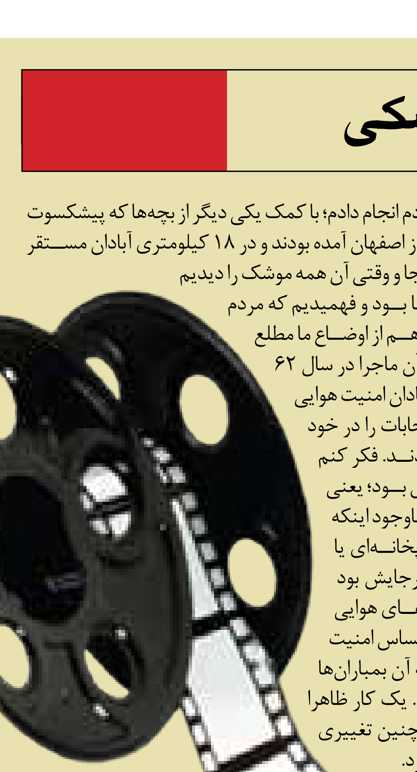
سود و زیان مهم نیست

معمولا در کار فرهنگی به حساب سود و زیان مالی خیلی نباید فکر کرد اما اگر فیلم با سینماهای بیشتری یا در شرایط بهتری نمایش داده شود، شرایط فرق می‌کند. به فیلم ما حداقل صد اکران مجانی دادند. خب در بیشتر دانشگاه‌های کشور مجانی نمایش داده شد؛ فرهنگسراها و از دانشگاه صنعتی شریف و بهشتی گرفته تا تربیت مدرس و علم و صنعت و آزاد و علمی کاربردی. تقریبا دانشگاه‌های سراسر کشور این فیلم را دیدند. اگر این مخاطب بخواهد پول بدهد و فیلم را ببیند، جمع فروشش چقدر می‌شود؟

خاطره

از فیلم مستند تا سایت موشکی

زمان جنگ در جنوب اتفاق عجیبی افتاد. هواپیماها خیلی آبادان را می‌زدند. یعنی آبادان شده بود یک مسیر، یک کانال یا یک اتوبان هوایی که اینها هرطور دلشان می‌خواست آن را بمباران می‌کردند. بعد هم با توپولوف‌های بمب‌افکنشان می‌آمدند. شهر تقریبا نیمه ویرانه شده بود. هر چه ما می‌گفتیم یک سایتی اینجا بزنید و یک کاری کنید، هواپیماها شهر را نابود می‌کنند و مردم آسایش ندارند، اصلا کسی به این فکر نبود. ما با دوربین‌های بتاماکس -نمی‌دانم دیدید یا نه، دوربین‌های خیلی قدیمی‌ای است- یک واحد پرتال داشتیم. با این دوربین‌ها از پرواز هواپیماهای جنگنده‌ای فیلم گرفتیم که بر فراز آبادان مثل هواپیماهای مسافربری حرکت می‌کردند و کسی نمی‌توانست آنها را بزند. روی پشت‌بام‌ها از اینها فیلم‌برداری می‌کردیم. بهترین فیلم‌های مستند بمباران هوایی آن روزها را ما گرفتیم. دوربین‌ها را می‌بردیم روی پل‌ها، مستقر می‌شدیم تا هواپیما بیاید رد شود، بعد هم که می‌آمد به راحتی در شهر بمب می‌ریخت و برمی‌گشت. ما این صحنه‌ها را ثبت می‌کردیم. از این تصویرها یک فیلم یک ساعتی درست کردیم و ۳۰-۲۰ نسخه کپی کردیم و دادیم یک رزمنده. او هم در مجلس بین نماینده‌ها توزیع کرده بود. اول فیلم نوشتیم ما بچه‌های آبادان هستیم و آبادان این‌طور بمباران می‌شود، به داد ما برسید، ما سایت می‌خواهیم. جالب بود بعد از مدتی یک سایت در ۱۸ کیلومتری آبادان راه‌اندازی کردند. آن سایت در ماه اول حدود ۱۸ هواپیما را انداخت که اولین گفت‌وگوها با بچه‌های آن سایت را خودم انجام دادم؛ با کمک یکی دیگر از بچه‌ها که پیشکسوت من بود. آن گروه از اصفهان آمده بودند و در ۱۸ کیلومتری آبادان مستقر شدند. رفتیم آنجا و وقتی آن همه موشک را دیدیم قوت قلبی برای ما بود و فهمیدیم که مردم شهرهای دیگر هم از اوضاع ما مطلع شده‌اند. بعد از آن ماجرا در سال ۶۲ به قدری در آبادان امنیت هوایی برقرار بود که انتخابات را در خود شهر برگزار کردند. فکر کنم انتخابات مجلس بود؛ یعنی جمعیت حومه باوجود اینکه بمباران‌های توپخانه‌ای یا خمپاره‌اندازها سرجایش بود و فقط بمباران‌های هوایی کم شده بود، احساس امنیت می‌کردند و به آن بمباران‌ها راضی شده بودند. یک کار ظاهرا ساده در آن فضا چنین تغییری در جنگ ایجاد کرد.



خاطره

مسلمان، یهودی، مسیحی همه با هم

فرزند خاک فیلمی است که به جنگ می‌پردازد اما پر از شعار نیست. دقیقا نمی‌توانم پیدا کنم این نگاه از کجا می‌آید. آدم زمانی که هنوز دنیا نیامده، اتفاق‌هایی که برای پدر و مادرش رخ می‌دهد روی او هم تاثیر مستقیم دارد. این را فقط من نمی‌گویم. در دوران کودکی هم ادامه دارد. شاید دلیلش این باشد که جغرافیای زیستی من بی‌واسطه واقعیت‌های پیرامونی‌اش را خیلی عریان به من نشان داد. آبادان یک شهر توریستی، کارگری و طبقاتی است و پدر من مسجد و حسینیه می‌ساخت؛ یعنی اصلا این کارش بود. اگر به ندرت بیکار می‌ماند، خانه می‌ساخت، حتی کنیسه ساخت. اینکه من احساس کنم یهودی‌هایی که مثلا راسته فلان خیابان آبادان خیلی مسالمت‌آمیز کنار مسلمان‌ها کار می‌کنند. اینکه کلیسای معروف آبادان با مسجد موسی بن جعفر(ع) یک دیوار دارد؛ یعنی دیوار مشترک بین هر دو. وقتی پدرم مسجد موسی‌بن جعفر(ع) را می‌ساخت،آب مسجد را از کلیسا گرفته بودند. شیلنگ انداخته بودند داخل کلیسا، پدر روحانی می‌آمد و آن آب را می‌داد و اینها کار می‌کردند. گاهی هم پدر روحانی می‌آمد و می‌ایستاد و نگاه می‌کرد که چطور دو مکان مقدس کنار هم ساخته می‌شود. ما جلوی کلیسا فوتبال بازی می‌کردیم و پدر روحانی از اینکه ما آنجا سر و صدا می‌کنیم گاهی نگران می‌شد. گاهی که بازی می‌کردیم و روز جشن مثلا عید پاک بود می‌رفتیم و شیرینی‌های جشن عید پاک را در کلیسا می‌خوردیم. بسیاری از دوستان من ترکیبی بودند از دانیال و یعقوب یهودی، ادوین مسیحی و من هم محمدعلی مسلمان! ما یک تیم بودیم. فکر می‌کنم در کمتر جایی در کشور آدم‌ها این‌طور با هم نزدیک باشند که هر یک از همسایه‌ها یک دین داشته باشد و اتفاقا هیچ وقت بحث این چیزها نباشد و هر کس به دین بقیه احترام می‌گذارد. جالب است بدانید شنبه‌ها می‌رفتم و چراغ‌های خانه دانیال و یعقوب را روشن می‌کردم. می‌دانید یهودی‌ها براساس قوانین تورات روز شنبه چراغ و آتش روشن نمی‌کنند، من می‌رفتم روشن می‌کردم. خیلی جالب است صبح زود می‌آمدند دنبال من که بدو، می‌خواهیم صبحانه بخوریم چراغ‌ها خاموش است. مادر دانیال منتظرم بود تا بروم چراغ‌ها و اجاق گازشان را روشن کنم.

باور کنید در همه ذهنیت‌هایی که من الان از فیلم‌های آبادان دارم همیشه یکی به نام دانیال وجود دارد که سرباز ژاندارمری است و در بهداری بهداشت کار می‌کند و وقتی عملیات می‌رفت دل‌نگرانش بودم که خدایا برای دانیال اتفاقی نیفتد و همین‌طور برعکس.





آیه، ویژه‌نامه مذهبی
همشهری جوان

ابوعبدالرحمان سلمی در «فتوت» نوشت: پرسیدی جوانمردی چیست؟ بدان که جوانمردی هماهنگی و خوش‌طاعتی و ترک زشتی‌ها و لازم دانستن خوشخویی‌ها و نیکی‌های آشکار و پنهان است. باید هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات را که جوانمردی از تو می‌طلبد، لازم بدانی و در همه احوال از جوانمردی تهی نباشی؛ جوانمردی‌ای که با پروردگار و پیامبر وصحابه و گذشتگان نیک و با مشایخ و برادران و خانواده و خویشان به کار می‌بری. ابونصر محمد بن عبدالباقی خباز معروف به ابن رسولی -ادیب و شاعر نیمه دوم قرن پنجم هجری- در رساله فتوت نوشت: از زمان آدم(ع) آیین فتوت در جهان پیدا شد و آدم به گزاردن حق آن قیام کرد و چون مدت به پایان آمد، آن به شیث نبی وصیت کرد و بعد به نوح و از نوح به سام رسید، بعد به ابراهیم، بعد در مسیح ظاهر شد و سرانجام به حضرت رسول اکرم(ص) رسید که معدن اخلاق بود.



۵۶



۵۸

اخلاق جوانمردی

پشت دوربین

حجت‌الاسلام حسین نوروزی معتقد است قبل از تعیین سبک زندگی باید هدف زندگی را تعیین کرد

هدف واقعی وسیله را هم توجیه می‌کند

نشانی دقیق لازم نیست. در میدان غیاثی تهران از هر کس بپرسید مجلس حاج آقای نوروزی کجاست، کوچه هفتم را نشان می‌دهد. پلاک هم لازم نیست، دوشنبه شب‌ها جلوی خانه نوروزی‌ها، پارکینگ انواع موتور می‌شود و این بهترین راهنماست برای کسی که قرار است برای نخستین بار مهمان این مجلس شود؛ یک مجلس قدیمی که سال‌هاست در زیرزمینی کوچک برگزار می‌شود و مشتریان ثابتی دارد. ساعت هفت شب، کم کم مهمانان از راه می‌رسند. همدیگر را می‌شناسند. حدود ساعت هفت و نیم، خانه، از جمعیت پر می‌شود. همه مشغول صحبتند؛ درست مثل دانش آموزان کلاس درس قبل از ورود معلم. حاج آقا هم چند دقیقه بعد می‌آید و جلسه آغاز می‌شود اما نه به سبک مجلس‌های مرسوم. موضوع اصلی جلسه‌های حاج آقا نوروزی، خودشناسی است. سال‌هاست جلسه‌هایی برای تعریف نظری و ارائه راه‌های عملی با صورتی منظم در خانه او و مسجد فاطمیه برپا می‌شود.

حاج‌آقا روی صندلی می‌نشیند و با خیلی‌ها تک‌تک سلام و علیک می‌کند. معلوم است که ارتباط چند ساله آنها، صمیمی و گسترده شده. یکی از حاضران بی‌مقدمه با صدای بلند می‌گوید: «حاج‌آقا، جلسه پیش درباره احراز عدالت امام جماعت گفتید. این کار برای ما که دیده‌ها و قلب‌هایمان آلوده شده، خیلی سخت است. چه کار کنیم؟» حاج‌آقا بدون مقدمه پاسخ می‌دهد: «خب، آلودگی را باید از بین برد عزیزم» و همه سکوت می‌کنند. انگار دارند تک‌تک واژه‌های حاج آقا را در ذهن حلاجی می‌کنند. استاد ادامه می‌دهد: «من فقط مساله شرعی را برای شما گفتم، وظیفه من بیان مساله است. هر کس می‌خواهد در نماز جماعتی شرکت کند، باید عدالت امام را احراز کند».

مجلس، مجلس پرسش و پاسخ است. یکی دیگر از حاضران می‌پرسد: «من با ماشین در خیابان می‌روم، صدای اذان را می‌شنوم، پارک می‌کنم و در نماز جماعت شرکت می‌کنم. وقتی می‌بینم این همه آدم پشت سر یک روحانی مشغول نمازند، با خودم می‌گویم این آقا حتما عادل است. یعنی نباید پشت سر او نماز بخوانم؟»

حاج‌آقا با آرامش پاسخ می‌دهد: «خب، شما با دیدن همین صفوف عدالت امام را احراز کرده‌اید. چون حسن ظن دارید، نمازتان صحیح است و ثواب جماعت هم می‌برید اما اگر کسی با دیدن این صفوف عدالت امام را احراز نکرد، وظیفه‌اش با شما فرق دارد».

با لبخند ادامه می‌دهد: «یعنی هر کاری کرد، احرازش نیامد! آن بنده خدا بر عکس شما نمی‌تواند اقتدا کند.» حاج‌آقا می‌گوید: «بین مردم معروف شده که خواندن نماز فرادا در جایی که جماعت برقرار است، اشکال دارد. این طور نیست، کسی که عدالت امام را احراز نکرده، نمی‌تواند در جماعت شرکت کند و باید فرادا بخواند. البته خود من اگر در خیابان باشم و اذان بگویند، می‌روم و نماز جماعت می‌خوانم. اگر سوءظن نداشته باشیم، احراز عدالت کار دشواری نیست».

عادل کیست؟

حدود ۲۰ دقیقه از آغاز مجلس گذشته و هنوز جلسه به صورت پرسش و پاسخ برگزار می‌شود. یکی از انتهای مجلس می‌پرسد: «مهم‌تر از این مباحث، این است که بدانیم عادل کیست؟» استاد کمی مکث می‌کند و پاسخ می‌دهد: «خصوصیت‌های ما انسان‌ها درونی و بیرونی است. عدالتی که برای نماز جماعت شرط است، به خصوصیت‌های بیرونی مربوط می‌شود. باید ببینیم فردی که در محراب ایستاده، گناه علنی انجام داده یا نه؟ اگر حق کسی را خورده، دروغ گفته، تهمت زده یا هر گناه بیرونی دیگر، نمی‌توانیم پشت سرش نماز بخوانیم».

باز هم یکی سؤال می‌کند: «یک بار گناه کردن عدالت را از بین می‌برد یا اصرار بر گناه؟»

و پاسخ می‌گیرد: «اصولا اگر فرد عادت به گناه داشته باشد، از عدالت ساقط می‌شود اما اگر امام جماعتی از دستش در رفت و گناهی مرتکب شد، باید قبل از نماز استغفار کند، به شرط آنکه حق مردم بر گردنش نباشد».

یکی از بچه‌ها می‌گوید: «اگر گناهش حد شرعی داشته باشد چه؟» و حاج‌آقا با خنده می‌گوید: «امام جماعتی که باید حد بخورد، امام جماعت است؟»

مجلس آغاز می‌شود

قرار گذاشته بودیم با حجت‌الاسلام نوروزی درباره سبک زندگی دینی حرف بزنیم. انگار حاج‌آقا سوژه ما را می‌داند، سخنرانی خود را با همین موضوع شروع می‌کند: «در بحث خودشناسی، یکی از نکاتی که اهمیت ویژه‌ای دارد این است که بدانیم ما زندگی می‌کنیم یا فقط زنده‌ایم؟ زمانی می‌توانیم بگوییم زندگی می‌کنیم که هدفی را انتخاب کرده باشیم».

با همین مقدمه، بحث اصلی جلسه درباره «هدف و انتخاب» آغاز می‌شود که پیش نیاز بحث سبک زندگی دینی است: «انتخاب‌های انسان یا قهری است یا اختیاری. مثلا وقتی آب به یک سنگ برمی‌خورد، مسیرش را تغییر می‌دهد، اما این تغییر مسیر قهری است، نمی‌توان گفت که این کار را اختیار کرده. خیلی از تصمیم‌های ما انسان‌ها هم چنین حالتی دارد. به صورت قهری و جمادی کاری را انجام می‌دهیم، در صورتی که واقعا اختیار ما نبوده. بعضی دیگر از رفتارهای ما هم طبق غریزه صورت می‌گیرد و باز هم انتخاب ما در آن مؤثر نیست؛ مثلا خوابمان می‌آید و می‌خوابیم. اما واقعا می‌توانیم راه دیگری را برگزینیم؟ این انتخاب‌ها جبری است و باز هم نباید به عنوان اراده و انتخاب انسان قرار بگیرد».

مجلس ساکت است. استاد ادامه می‌دهد: «برای آنکه بتوانیم رفتارها و زندگی‌مان را بررسی کنیم، باید «هدف»مان را بشناسیم. موقعی می‌توانیم بگوییم فلان کار را طبق اراده خودمان انجام دادیم که یک هدف داشته باشیم. اما بسیاری از کارهای ما هدف نهایی ندارد».

هدف چیست؟

تقریبا همه دارند به یک سؤال فکر می‌کنند. حاج‌آقا می‌گوید: «حتما سؤال می‌کنید هدف چیست؟»

و بلافاصله می‌گوید: «اگر می‌خواهید هدفتان را بشناسید، باید از خودتان چند سؤال بپرسید؟ مثلا وقتی دارید غذا می‌خورید، بپرسید چرا غذا می‌خورم؟ مثلا پاسخش این است که انرژی بگیرم. دوباره سؤال کنید چرا باید انرژی بگیرم؟ چون کار کنم. چرا کار می‌کنم؟ باید این سؤال‌ها را آن قدر ادامه بدهیم که برسیم به نقطه‌ای که دیگر سؤال کردن مجاز نباشد. هر جا که این سؤال‌ها متوقف شد، به هدف رسیده‌ایم؛ مثلا اگر یکی در پاسخ به این سؤال که چرا غذا می‌خوری بگوید چون لذت می‌برم. دیگر چه سؤالی می‌توان کرد؟ هدف او لذت بردن است و همه روش زندگی‌اش برای رسیدن این هدف شکل می‌گیرد».

حاج‌آقا یک راه دیگر هم برای شناخت هدف بیان می‌کند: «هدف واقعی، آن است که برای انسان از هر چیز دیگر اهمیتش بیشتر باشد؛ یعنی حاضر باشد همه هدف‌های دیگر را فدای آن کند؛ یعنی حاضر باشد به هر قیمتی به آن برسد. نقل شده که فردی مدام از عشق به امام حسین(ع) سخن می‌گفت. وقتی میدان عمل فراهم شد، حضرت به او گفت حالا نوبت امتحان است. آن شخص گفت: یا اباعبدالله، من حاضرم برای شما همه دارایی‌ام را بدهم، هر جایی که شما بگویید بروم اما فقط از من طلب جان نکنید. حضرت گفت: اتفاقا اینجا فقط آنهایی که جان می‌دهند، جا دارند. طرف قبول نکرد و پا به فرار گذاشت. این ماجرا نشان می‌دهد سیدالشهداء هدف اصلی او نبوده است چون یک جا ایستاد و نتوانست جلو بیاید. انسان برای رسیدن به هدف واقعی از هیچ کاری دریغ نمی‌کند. هدف واقعی، هدفی است که وسیله را هم توجیه کند. در آیه ۱۱۱ سوره توبه آمده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» / خداوند از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را خریده، که (در برابرش) بهشت را به آنها بدهد».

درست شنیدید

گوش‌ها تیز می‌شود. جمله آن قدر صریح است که جمع با تعجب به هم نگاه می‌کنند.

استاد می‌گوید: «یک عمر به ما گفته‌اند هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. دلیلش این است که هدف‌های ما هدف نیست. وقتی شکم و شهوت هدف می‌شود، معلوم است که وسیله را توجیه نمی‌کند. بچه‌ها، ما هدف را گم کرده‌ایم. امیرالمومنین(ع) فرموده‌اند تعجب می‌کنم از کسی که دنبال گمشده‌اش می‌گردد، در صورتی که خودش گم شده است. اگر هدف را بشناسیم، به شرط آنکه الهی باشد، مسیر زندگی‌مان تغییر می‌کند. قرآن کریم درباره این افراد می‌گوید: «الَّذينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ». همین هدف، راه و رفتار مومنان را مشخص می‌کند. خدا نکند کسی هدف نداشته باشد و بدتر، خدا نکند کسی هدفی شیطانی داشته باشد و برای رسیدن به آن، هر کاری بکند».

آخرین نکته برای جمع بندی بحث مطرح می‌شود: «اگر هدف را بشناسیم، تازه زندگی آغاز شده است. در روایت داریم اگر کسی دو رکعت نماز قبول داشته باشد، کارش درست است و بهشتی می‌شود؛ آن هم نه یک نماز کامل. فرض کنید یک الله اکبر در نمازی گفتید و هدفتان از آن، فقط خدا بود، در نماز دیگر یک رکوع مقبول داشتید، در نماز دیگر یک سجده، وقتی همه این اعمال مقبول را جمع کنیم، اگر دو رکعت نماز کامل شود، کارمان درست است؛ دو رکعت نمازی که با نیت خدایی و با هدف او خوانده شده باشد. بچه‌ها هدف را بشناسید».

عکس: امین محمدی

مجلس

پای درس اخلاق حجت‌الاسلام امیرحسین شکیبافر

شناخت موانع سلوک

از بین بردن موانع یا جهاد اکبر، خودسازی، سلوک -هرچه که می‌خواهید بگویید- اهمیت بسیاری دارد؛ اینکه موانع راه شناخته شود و انسان آنها را یا رفع کند یا دفع؛ اگر در درونش این مانع وجود دارد از بین ببرد، اگر وجود ندارد از همان بیرون دفعش کند و اجازه ندهد، وجود پیدا کند. خیلی وقت‌ها کارهایی انجام می‌دهیم اما به دلیل وجود مانع، حرکت ایجاد نمی‌شود. در روایت هم داریم که برای فلان کاری که شخص انجام داد، چند صد سال روی پل صراط جلویش را می‌گیرند؛ پل صراطی که در قیامت هست، ظهور و مظهر همین راهی است که می‌رویم؛ چون آنجا باطن همه حقایق است، خودش را نشان می‌دهد.



شخص به طرف خدا حرکت می‌کند، نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، درس می‌خواند اما پس از مدت‌ها می‌بیند که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. این به دلیل وجود مانع است. مانع برداشته شود، رشد خواهد کرد. چون مانع نمی‌گذارد نماز، نماز باشد یا اثر کند. نمازش صورت فقهی دارد اما صورت حقیقی ندارد. گاهی حتی اجازه حرکت هم نمی‌دهد، چه رسد به اینکه وسط حرکت متوقف شود.



مرحوم آیت‌الله میرزا جوادآقای ملکی (رضوان الله تعالی علیه) فرمود: «مدتی نزد آیت الحق ملا حسین قلی همدانی(رضوان الله تعالی علیه) تلمذ می‌کردم. مدتی شاگرد سلوکی و تحت تربیت ایشان بودم و چیزی اتفاق نیفتاد! خدمت استاد رفتم و گفتم: «چیزی اتفاق نمی‌افتد، چه کنم؟». گفت: «شما در تبریز با خاندان فلان اختلاف دارید، هروقت توانستی کفش اینها را در نجف جلویشان جفت کنی، آن اتفاق می‌افتد». در ذهنم هست که حق هم با آنها نبود اما چنین فروتنی‌ای لازم بوده است». گفت آن کار را انجام دادم و اتفاق افتاد. مانع این کار را می‌کند. مانع در راه یا نیمه راه انسان را متوقف می‌کند یا اصلا اجازه حرکت نمی‌دهد.

درست است که انسان وقتی به دنیا می‌آید چیزی نمی‌داند؛ «الله اخرجکم من بتون امهاتکم لا تعلمون شیئا» ولی سرمایه فطری دارد که «فعلمها فجورها و تقواها...». هم خوبی و هم بدی، الهام می‌شود و خطور می‌کند. البته خطور از بیرون است و فطرت از درون است. درون یک هدایت ابتدایی دارد. هرکس به اندازه خودش؛ الذی قدر فهدا... حرکتش می‌دهند.



موانع راه، در جاهای مختلف فرق می‌کند. پله اول یک مانع دارد، دوم یک مانع، سوم یک مانع دیگرو... تااین صدمنزل راطی‌کند موانع متعددی وجود دارد.



باید به حقیقت بسم‌الله رسید

باید دید چه چیزی مانع شده که حرکت اتفاق نمی‌افتد. در روایت است که بعضی‌ها (کل برق الخاتف...) مثل برق جهنده‌ای صراط را طی می‌کنند، بعضی افتان و خیزان حرکت می‌کنند، بعضی معلق هستند، بعضی کندتر و بعضی تندتر حرکت می‌کنند. اینها به دلیل مانع است. اگر پرده برداشته شود می‌بینیم که چطور حرکت می‌کنیم؛ تازه اگر بر صراط باشیم! آنکه مانع ندارد و مقتضای حرکت را دارد، راهی را که دیگران ۹۰ سال و بیشتر باید طی کنند، مثل برق جهنده‌ای طی می‌کند.

سر کلاس درس بودیم، بچه‌ها گفتند کسی گفته اگر انا انزلنا... بخوانی همه گناهانت بخشوده می‌شود. گفتم حرف درستی زده است. اگر بسم‌الله هم می‌گفت این اتفاق می‌افتاد؛ به شرطی که مانع نداشته باشد و به حقیقت بسم‌الله برسد چون کسی که می‌خواهد به حقیقت بسم‌الله برسد، باید عروج کند. معراج هم با بندگی به دست می‌آید. این لفظ را می‌گوید. زبان می‌چرخد اما حاکی از درونش نیست. انسان گاهی حرف می‌زند که حاکی از درونش است. این صدق است وگرنه کذب است.

پس شناخت مانع ضرورت پیدا می‌کند. حضرت صادق(ع) روایت دارند که علم مردم در چهار چیز است: خدا را بشناسد، خدا چه کرده است با او، بداند خدا چه می‌خواهد از او و چهارم بداند چه چیزی او را از دین خارج می‌کند. این چهارمی یعنی مانع را بشناسد، دشمن و خرابی را بشناسد.

مقامات منازل پایین‌تر برای منازل بالاتر مانع است

نکته دیگر این است که موانع راه، در جاهای مختلف فرق می‌کند. پله اول یک مانع دارد، دوم یک مانع، سوم یک مانع دیگر و... . تا این صد منزل را طی کند، موانع متعددی وجود دارد. روح این موانع یکی است. از نظر معنا در هر مرحله این مانع یک چیز است اما به شکل‌های متفاوت در می‌آید و در زندگی هر کسی خودش را به شکلی نشان می‌دهد. بستگی دارد ظرف زندگی هر کس خودش را چطور نشان دهد.

بعضی وقت‌ها مقامات منازل پایین‌تر برای منازل بالاتر مانع است. این همان «حسنات الابرار سیئات المقربین» است. بعضی گفتند استغفاری که اهل بیت (سلام الله علیهم) می‌کردند، استغفاری از مقامات پایینشان بوده است. بالاخره رشد داشتند و در مقام خاص، چیزهایی را برایشان ذنب می‌گفتند که ما اگر داشته باشیم، به خودمان می‌بالیم. پس موانع را از این جهت هم می‌توان چند جور در نظر گرفت. با این حساب در منازل مختلف باید، متفاوت دنبال موانع گشت.

موانع ادراکی و تحریکی...

مطلب دیگر این است که موانع از جهت دیگر دو قسم می‌شود؛ علمی(ادراکی) و عملی(تحریکی). گاهی بخش ادراکی ما مورد هجمه شیطان واقع می‌شود و گاه بخش عملی ما؛ قوای پذیرش و قوای تاثیرگذاری. عمده بحث ما موانع ادراکی و تحریکی است که مربوط به بخش انسانی ما می‌شود.

راه نشان داده می‌شود یا عالمانه یا متعلمانه. همه تعلم است. عالم هم متعلم است چون علمش از جای دیگری می‌آید. کسی قابلیت دارد؛ الرحمن علم القرآن...؛ یکی مستقیم و یکی با چند واسطه. حضرت صادق(ع) فرمودند: شما آنچه را که می‌دانید، عمل کنید، آنچه را نمی‌دانید، می‌رسد. این یک کبرای کلی است. هرکس هرچه را می‌داند عمل کند، مرتبه بعدی‌اش می‌رسد، یا با واسطه یا بی‌واسطه. این مبتنی بر همان رحمت واسعه خداست. کسی قابل باشد، خدا دریغ نمی‌کند. بنابراین ممکن است کسی در گرفتن هدایت معذور باشد اما معذور بودنش دلالت بر تقصیر نداشتنش نمی‌کند. ممکن است خدا تقصیری را بخشیده باشد و بنده راهی را طی کرده باشد و جایی هم در بهشت نصیبش شود اما کمال علو نصیبش نمی‌شود. مقصر اصلی زندگی هر کسی خود اوست. اگر رشد کردی یا اگر به علوی که استعدادش را داشتی نرسیدی، مقصر خودت هستی. در دعای کمیل التماس می‌کند: فقبل عذری....

خدایا لیاقت را هم تو دادی!

موانع را باید شناخت. اینکه کسی پای این بحث می‌آید و یکی نمی‌آید، همه حساب دارد. این بحث‌ها قسمت بشود یا نشود. اینکه محروم بشوی، باید بینی چرا محروم شدی. دلایل زیادی برای محرومیت در این عالم وجود دارد. در مقام علم هم همین‌طور است؛ وفعل بی ماانت اهل و لا تفعل بی ما اهل...؛ خدایا تو به بزرگی، عظمت و لطف خودت عمل کن و به بی‌لیاقتی ما عمل نکن! هرچه که نگاه می‌کنیم می‌بینیم ما چیزی نداشته‌ایم. خدایا لیاقت را هم تو دادی. تو محکوم نبودی به اینکه حتما باید به ما کمک کنی، حتی اگر ما قابل هم باشیم اما اقتضای لطف و رحمت واسعه‌ات این است که اگر کسی لیاقت پیدا کرد، به او بدهی. این مقدمه‌ای برای ورود به بحث است.

تقوا بدون علم ممکن نیست

می‌بینی چند سال است راهی را آمده‌ای اما یکهو کج می‌شود، دیگر برنمی‌گردد. باید مراقب بود. تقوا یعنی مراقبت کردن از آفات. آفات را نشناسی، نمی‌توانی مراقبت کنی. بنابراین تقوا بدون علم ممکن نیست. حالا یا علم از جان خودت جوشیده و چشمه علم هستی یا نهری هستی که آب چشمه‌ای که جوشیده در نهر تو جاری شده است. در هر صورت علم حاکم است؛ علم جلو می‌برد و اهل تقوا می‌کند. حضرت امیر(ع) فرمودند: تقوا شفای مرض قلب شماست. تقوا چشمی است که کوری قلب شما را جبران می‌کند. تقوا در هر مرحله‌ای با مرحله دیگر فرق می‌کند. مواظبت فرق می‌کند. تقوا منجر به این خواهد شد که آفات راه ما را نگیرد. آفت هم خیلی زیاد است. گاهی طوری آفت شما را می‌گیرد که متوجه نمی‌شوید این آفت از کجا آمده است. پس پناه به خدا ببر.

سبک زندگی

آیه، ویژه‌نامه مذهبی
همشهری جوان

وقتی می‌خواهیم چیزی بخریم، اساس انتخاب از کجا می‌آید؟ وقتی جایی می‌رویم، کاری می‌کنیم؛ آنجا که در شرایط شبیه به هم می‌مانیم....

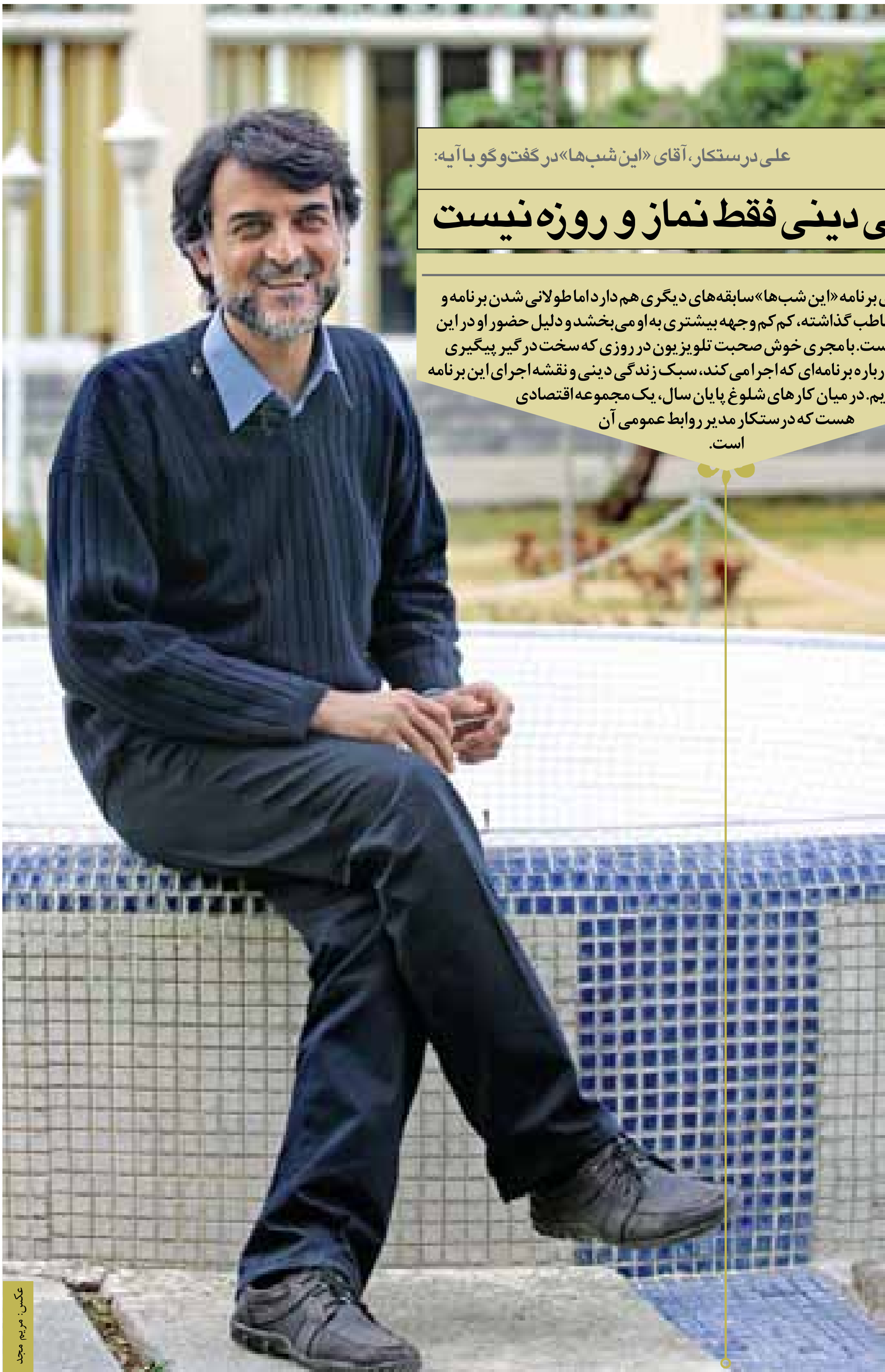
با مردم چطور رفتار می‌کنم؟ چه می‌گویم؟ چه می‌پوشم؟ کجا می‌روم؟ هریک از این کارها، چرا و چطور انجام می‌شوند؟ انتخاب‌های دیگر که اختیار آنها هم دست ماست، چرا کنار می‌روند؟

حاصل پرسیدن این سوال‌ها و فکر کردن به آنها می‌تواند ما را به سوی مبنای روش زندگی راهنمایی کند. حالا فکر می‌کنید مبنای سبک زندگی انسان مسلمان امروز، در قواره یک زندگی کامل که کار و کاسبی و تحصیل و تربیت و رفت و آمد و ترافیک و قرض و اجاره و هزار چیز دیگر را با خود دارد، از کجا باید بیاید؟

سوال‌های سخت زندگی






عکس: مریم مجد

ذره‌بین

علی درستکار، آقای «این شب‌ها» در گفت‌وگو با آیه:

زندگی دینی فقط نماز و روزه نیست

علی محبی‌فر

علی درستکار، مجری برنامه «این شب‌ها» سابقه‌های دیگری هم دارد اما طولانی شدن برنامه و تاثیری که در میان مخاطب گذاشته، کم‌کم وجهه بیشتری به او می‌بخشد و دلیل حضور او در این صفحه‌ها هم همین است. با مجری خوش صحبت تلویزیون در روزی که سخت درگیر پیگیری کارهای آخر سال بود، درباره برنامه‌ای که اجرا می‌کند، سبک زندگی دینی و نقشه اجرای این برنامه حرف زدیم. در میان کارهای شلوغ پایان سال، یک مجموعه اقتصادی هست که درستکار مدیر روابط عمومی آن است.

◆ آقای درستکار، برنامه «این شب‌ها» چطور ادامه پیدا کرده است؟

افتان و خیـزان. برای من هـم جالب توجه اسـت. وقتی «این شـب‌ها» در ماه رمضان ۸۷ آمد که ویژه این ماه بیاید و برود، با پیامک‌های فراوان مردم روبه رو شد. این موضوع مورد اعتنا قرار گرفت و باعث شد ادامه پیدا کند. عزم و اراده و نشاط خود ما هم تقویت‌شد.

چیزهای دیگری مثل گردش همین نشـاط میان بقیه اعضای گروه هم بـه ادامه کار کمک کرد؛ تهیه کننـدگان، مجری‌ها و رئیس گروه. همه‌اینها جهت و برنامه‌ریزی را جدی‌تر و منسجم کرد و بیشتر از روزهای اول به‌اینجا رسید که کار را خیلی جدی بگیریم و نه به شکل برنامه سـازی برای تلویزیون که به عنوان انجام یک کار بر زمین مانـده آن را انجام بدهیم. لااقل خودم به شدت این طور بوده‌ام؛ نه صرفا برای دستمزد و شهرت و هر لذت حرفه‌ای، بیشتر از اینها برای انجام یک مسؤولیت دینی و ملی و حرفه‌ای این کار را انجام داده‌ام.

◆ به نظر می‌آید در مسـیر برنامه مشکلاتی پیش آمد؛ مثـلا وقتی یک شـب اعلام کردیـد مجری دیگری هم به برنامه اضافه می‌شود، طوری بود که انگار دلخوری به وجود آمده است. همین طور بود؟

اگر این برداشـت ایجاد شده، اشـتباه انتقال پیام از طرف من بوده؛ یعنی پارازیتی در پیام‌رسانی به وجود آمده. همیشه سعی می‌کنم با خودم مبارزه کنم که نسبت به همکارم احساس رقابت نکنم، نسبت پایین‌تری و بالاتری و پیشکسوت و پسکسوتی پیدا نکنم. آقای دکتر عبدالعالی و کورش علیانی را به عنوان آدم‌های بزرگ‌تر از خودم قبـول دارم و با احترام بـه آنها نگاه می‌کنم و خودم را بالاتر از آنها نمی‌دانم، اگرچه مدتی زودتر از این دوستان روی صندلی اجرا نشسته‌ام. آن شب هم اطلاع‌رسانی کردم که از هفتـه آینده هر یک از این آقایان با چه موضوعی سـر برنامه می‌آیند. البته‌این گله را دارم که وقتی موضوع هسـت، مجری و تهیه‌کننده هم داریم، توافق تلویزیـون برای اختصاص آنتن هم هسـت، ضرورتی ندارد زیر عنوانی که برای منظور دیگری تاسـیس شـده بود، حتما دو موضوع دیگر را هـم بگنجانیم. می‌توانسـتند دو اسـم دیگر انتخاب کنند و بروند به کارشان برسـند. از اینکه برنامه‌ای با موضوع «سبک زندگی دینی» کم شد که محل اشـتیاق گروه عمومی‌تری از مردم بود، گله دارم؛ به خصوص در مراجعه به اشـتیاق مردم. بـا این توضیح که در این شرایط مخاطب، کار دوستان هم از این مساله آسیب دید و آنها هم باید فضای کافی برای گرفتن برنامه پیدا می‌کردند؛ هم در حوزه فرهنگی و اجتماعـی و هم در حوزه آموزش و پرورش. گفت یک ده آباد بهتر از صد شهر ویران.

البته همه توفیـق برنامه را مدیون صمیمیـت و صداقت گروه سازنده برنامه می‌دانم اما گاهی با توجه به اینکه مهمان و موضوع ایجاب می‌کرده و همین‌طور بی‌نظمی زمان پخش، بازخورد کار کمتر از انتظار و روال برنامه‌های دیگرمان بوده است.

توفیق برنامه را مدیون صمیمیت و صداقت گروه سازنده برنامه می‌دانم اما گاهی با توجه به اینکه مهمان و موضوع ایجاب می‌کرده و همین‌طور بی‌نظمی زمان پخش، بازخورد کار کمتر از انتظار و روال برنامه‌های دیگرمان بوده است

◆ در برنامه‌هایـی که خود شـما هسـتید، گاهی طوری سـوال می‌کنید که انگار از اساس چیزی در این‌باره نمی‌دانید یا سوال خود شما هم هست. این را یک تکنیک در اجرا به حساب بیاوریم؟

اینکه سوال، صریح و جدی پرسیده شود و اینکه طوری بپرسم که انگار الفبایی هم از این موضوع نمی‌دانم، بخشی از کار است؛ به‌این معنی که روی شبکه یک تلویزیون برنامه داریم. از عالمان دینی بیننده داریم تا ماهیگیری که جایی در شـمال کشـور زندگی می‌کند تا یک کشاورز فلان روسـتا، تا یک دانش‌آموز مدرسه، تا زن خانه‌داری که گوشه‌ای از تهران یا هر جای دیگر زندگی می‌کند یا هر کسـی که سـواد مختصری در دین دارد اما مشتاق اسـت دین را از اول یاد بگیرد یا اینکه خودش را در این حوزه تقویت کند. وظیفه دارم ساده‌ترین سوال‌ها را بپرسم، حتی اگر متهم شوم که چقدر بی‌سوادم.

نتیجه ایـن کار تا جایی که مـن می‌دانم، مثبت بوده اسـت. همین جوان‌هایی که گاهی آنهـا را به چیزی متهم می‌کنیم و از خودمان می‌رانیم، با این برنامه ارتبـاط برقرار کرده‌اند و این غنیمت است. تلویزیون‌های دنیا سرمایه‌گذاری می‌کنند برای اینکه یک نفر به جمع بیننده‌های یک برنامه‌شـان اضافه شود. حالا این اتفاق افتاده. هم تلویزیون باید قدر این فرصت را بداند و هم خودم و ممنون باشـیم که خدا این شرایط را در اختیار ما گذاشته‌است.

◆ بعـد از این مـدت و تعـداد زیـاد برنامـه که با مهمان‌هـای مختلـف و متنوعی درباره «سـبک زندگی دینی» حـرف زده‌اید، حالا برداشـت خود شما از این مفهوم چیست؟

همه ما بدون اینکه خبر داشته باشیم، سبکی از زندگی را برای خودمان انتخاب کرده‌ایم اما وقتی قرار باشـد آگاهانه سبکی را برای زندگی تعیین کنیم، طبیعی اسـت کـه درباره اصول آن فکر می‌کنیم، درباره فـروع آن هم. روبنا، زیربنا، شـکل، چهارچـوب، ایسـتگاه‌های مختلف، مبدا و مقصـد. آن وقت

حاشیه

بیرون از تلویزیون

◆ در دانشگاه چه خوانده بودید؟

در دانشـگاه امام صـادق(ع)، معـارف اسـلامی و تبلیغ خوانـدم. تا ورودی‌های ۱۳۶۶ این رشته بود معادل «الدعوه والرشاد»، نه به معنای پروپاگاندا؛ تلفیقی بود از درس‌های حوزه علـوم ارتباطات و معارف اسلامی؛ فلسفه، اصول، منطق، تفسیر، آیین سخنوری، نویسندگی، ارتباطات، جامعه‌شناسی، آمار، روان‌شناسی و امثال اینها.

◆ از هم‌دوره‌ای‌ها کسی را یادتان هست؟

آقای دکتر همایون، حسام‌الدین آشنا، حسین رضی، پیمان جبلی، ناصر باهنر و ... کسانی بودند که در همین رشته درس خواندند؛ البته زودتر از ما به دانشگاه آمده بودند.

◆ مثل اینکه دوره‌ای هم درس می‌دادید، نه؟

مدتی مکالمه عربـی درس دادم، جـای دیگر هم نـگارش و مکالمه انگلیسـی. اما از این جهت که برای این کار ساخته نشده‌ام، تدریس را رها کردم.

◆ یک وقتی قرار بود تلویزیون غیررسمی راه بیندازید؟

در دانشـگاه مدتی مدیر خدمات رسـانه‌ای بودم و قرار بـود رادیو و تلویزیون داخلی راه‌اندازی شود. دوره‌ای هم مدیر دفتر همکاری‌های علمی و بین‌المللی معاونت پژوهشی بودم. رادیو داشت راه می‌افتاد اما با سروصدایی که سـال ۱۳۸۰ در بعضی رسانه‌ها راه افتاد، تعطیل شد.

سرستون

فایده «این شب‌ها»

درباره این برنامه از آیت‌الله تا دانش‌آموز مدرسه با من حرف زده‌اند؛ در شهرهای مختلف، از آدم‌هایی که به ظاهر با سلیقه من تطبیق دارند تا آنها که ندارند؛ کاملا غیرمنتظره از حرفه‌ای‌های حوزه اجرا و ارتباطات تا همکاران تلویزیون که به سختی همکارانشان را تشویق می‌کنند تا اهالی حوزه‌های دیگر ژورنالیسم تا کارمندان اداری و.... آدم‌های مختلفی به‌طور عجیبی این برنامه را می‌بینند و دنبال می‌کنند و با استدلال دوستش دارند. در تجربه ۱۵ ساله‌ای که روی آنتن با مردم حرف زده‌ام و کارهای سنگین‌تری کرده‌ام و فکر می‌کردم باید تاثیر بیشتری داشته باشد، کمیت و کیفیت این برنامه کاملا متفاوت است و آرزو می‌کنم این چیزها تا همیشه همراهم باشد.

زندگی زیر تابلو دین

در حد الفبایی اطلاعات دینی دارم اما در نتیجه فرصت همنشینی با کسانی که به برنامه «این شب‌ها» آمده‌اند، چه بسا آموزه‌هایی که می‌دانستم، غبارروبی شده و نشاط و طراوت تازه‌ای به من داده است. الان آگاهی قبلی فعال است؛ در حالی که از بخش عمده‌ای از آنها پیروی هم می‌کنیم. مثلا همیشه سر سفره تنها می‌گفتم بسم‌الله الرحمن الرحیم، الان به دو تا بچه‌ام و همسرم می‌گویم خب بچه‌ها بسم‌الله بگوییم... و شروع می‌کنیم با صدای بلند بسم‌الله می‌گوییم، بعد غذا می‌خوریم. شاید نرم‌خوتر شده باشم، اگر این طور نبوده‌ام. شاید برای کارهایم هدف مشخص‌تری پیدا کرده باشم. اگر برای اجرای برنامه می‌روم، نیت می‌کنم از کسانی نباشم که در گروه «من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین» قرار می‌گیرند و سعی کنم برای اهتمام به امور مسلمانان سر برنامه بروم. اگر تر و تمیز و اتوکشیده جلوی دوربین می‌روم، حواسم به مبنای دینی آراستگی و پاکیزگی باشد.

اینها بخشی از اجزای تعریف سبک زندگی دینی‌اند. پس به دست می‌آید. سبک زندگی عبارت از همه اجزایی است که فرم زندگی شخص را تشکیل می‌دهند و برای زندگی او معنا و روح می‌سازند. فرق کسی که در چهارچوب و زیر تابلوی دین زندگی می‌کند، با کسی که به دین بی‌اعتناست، همین است که زندگی او روح و هدفی دارد که در روش زندگی دیگری نیست.

تفریح معنی پیدا می‌کند. جد و هزل و اخم و مزاح و سستی‌ها و جدیت‌ها همه معنی پیدا می‌کنند و خوردن و آشامیدن و رفت و آمد و... همه از موضع جدیدی اهمیت می‌یابند. این اتفاق کم و بیش در زندگی خود من افتاده است. به این واقعیت معتقدم و تجربه کرده‌ام که خیلی از آموزه‌ها و تاثیر آنها لزوما به طور مستقیم حس نمی‌شوند. خیلی وقت‌ها نمی‌توانیم بفهمیم فلان رفتار ما حاصل تاثیری است که از فلان هنرپیشه سینما گرفته‌ایم ولی این کار را ناخودآگاه انجام می‌دهیم. اینکه صبح از خواب بیدار می‌شوید و می‌گویید «بسم‌الله الرحمن الرحیم. خدایا به امید تو»، شاید حواستان نباشد ولی این جمله‌ای است که از فلانی یاد گرفته‌اید. یا وقتی قبل از خواب ذکر خدا می‌گویید، از فلانی یا از فلان برنامه دینی یا حتی تلویزیونی آن را یاد گرفته‌اید.

◆ **گاهی که می‌گوییم زندگی دینی، به نظر می‌آید یک نفر نشسته دعا می‌خواند یا نماز می‌خواند. فقط که این نیست؛ تنها این نیست؟**

زندگی عادی و مشی و مشرب عمومی و اجتماعی‌ای که بخش‌های مختلف دارد اما در مسیر برآورده کردن همه اهداف در این ابعاد است؛ در مسیر اجابت نیازهای برخاسته از همه اجزای این زندگی است. همه آدم‌ها نیاز به خوراک و پوشاک دارند. نیازهای دیگری هم دارند که در وجود همه آدم‌ها هست. وظیفه هم داریم به این نیازها پاسخ بدهیم اما انسان مسلمان در چهارچوب ضابطه‌های دینی به این نیازها پاسخ می‌دهد. دین به زندگی این آدم نظم می‌دهد و او را هدایت می‌کند؛ مثل تابلوهای راهنمایی‌ای که او را به درستی به طرف مقصد هدایت می‌کنند.

دین‌مداری حتما فراتر از ادای فروع ده‌گانه دین است. نظم، خوشرویی، خوش‌خلقی، وفای به عهد، انضباط اجتماعی، وجدان کار، توجه به شایستگی در انتخاب و عزل و نصب، توجه به سلامت در زندگی و رفتار، اعتنا به حقوق دیگران، احترام به مردم، تلاش برای تامین زندگی آرام و سالم، حتما در کنار و موازی اعتنا به تکلیف‌های رایج دینی و تقلید به احکام دینی، اجزایی تاثیرگذار از دین‌داری هستند. همین‌ها تعریف انسان مسلمان اهل دین را تکمیل می‌کند.

می‌توانم به دخترم بگویم: «شکیباجان، دختری که این‌قدر کارهایش خوب و منظم است، موهایش را شانه می‌کند، به مادرش کمک می‌کند، هر روز برای درس خواندن دنبال کاری می‌رود که فرشته‌های خدا بال‌هایشان را زیر پایش پهن می‌کنند، براساس روایتی که از پیغمبر به ما رسیده، خوب نیست نمازش را دیر بخواند. این یک کار را هم بکند، خیلی عالی است چون امام حسین(ع) گفت نماز نور چشم من است. امام حسین(ع) که برایش هیات رفتیم، حتما اثر می‌گذارد». البته همان شب گوش نمی‌دهد و باز نمازش را دیر می‌خواند ولی این گزاره‌ها در وجود او فرود می‌آیند و تاثیر می‌گذارند. مگر پیامبران چه می‌کردند؟

◆ **به ادامه برنامه‌ای از جنس «این شب‌ها» امیدوارید؟**

می‌تواند ادامه پیدا کند، می‌تواند همین امشب قطع شود چون تصمیم در حوزه فرهنگ قابل پیش‌بینی نیست.

◆ **غیر از نظام تصمیم مدیران تلویزیون و... در ماجرای برنامه و سازندگان و مخاطب، ظرفیت ادامه دادن هست؟**

فرم فعلی برنامه را می‌پسندم و حس خوبی درباره آن دارم. بازخوردهایی که از مردم گرفته‌ایم، این نگاه را تقویت کرده. وقتی چیزی خوب پیش می‌رود، چرا آن را به هم بزنیم؟ عنصرهایی را که موجب جذابیت شده‌اند، باید تقویت کرد. به هر اندازه هم که به هم زده‌ایم، ضرر کرده‌ایم.

◆ **یعنی از شما نخواسته‌اند فرم برنامه را عوض کنید؟**

نمی‌دانم تغییرهایی که در مدت یک سال و خرده‌ای ایجاد شد، از کجا تاثیر گرفته. حتما به نیت بهتر شدن برنامه بوده ولی به نظر می‌رسد یک گفت‌وگو در فضای متمرکز و آرام به مدت ۶۰ دقیقه جذابیت لازم را دارد. حتی گاهی فاصله‌های ۳۰ ثانیه‌ای هم ضروری نیست. گاهی ما ۱۵ دقیقه فقط حرف می‌زنیم و گاهی شش - هفت دقیقه و این براساس تشخیص حرفه‌ای است، نه صرفا دنبال کردن یک استاندارد خاص.

◆ **برنامه متن دارد؟ یعنی متن حرف‌های مجری نوشته‌می‌شود؟**

نه، مشورت می‌کنیم. عناوینی را به عنوان سوال پیشنهاد می‌کنند. منتها در جریان گفت‌وگو با مهمان برنامه ممکن است به نتیجه متفاوتی برسیم. سعی می‌کنیم خط اولیه گم نشود اما جریان گفت‌وگو هم از بین نرود.

◆ **منبع مطالعه و تحقیق مجری برنامه چه چیزهایی است؟**

به معنای آکادمیک اهل مطالعه کتاب به صورت کامل نیستم و فیلم‌های سینمایی را هم معمولا کامل ندیده‌ام. این یک ایراد است. بیشتر به کتاب‌ها مراجعه می‌کنم تا اینکه از اول تا آخر آن را خوانده باشم. به حرف و نظر آدم‌ها، سایت‌ها و جمع‌های خاص که گاهی می‌روم، اهمیت می‌دهم و به قصد مطالعه سراغ آنها می‌روم. سعی می‌کنم آموزه‌های متنوعی را که به کارم می‌آید، ذخیره کنم و چون در معرض مصرف این چیزها هستم، فرصت گرد گرفتن پیدا نمی‌شود. اگرچه زیاد آدم درسخوانی نبوده‌ام ولی کاری هم جز تحصیل نداشته‌ام و درست سر کلاس می‌رفتم. یادداشت‌های کلاس‌ها هنوز هم به کارم می‌آیند. هنوز هم از هر چیزی که می‌بینم، می‌شنوم یا می‌خوانم یادداشت برمی‌دارم.

◆ **یعنی برمی‌گردید این یادداشت‌ها را می‌خوانید؟**

بله، یادداشت‌های کوچک را دوباره می‌بینم. اگر مفصل باشد، نه.

> دین‌مداری فراتر از ادای فروع ده‌گانه دین است. زندگی عادی در کنار و موازی اعتنا به تکلیف‌های رایج دینی و تقلید به احکام دینی، اجزایی تاثیرگذار از دین‌داری هستند. همین‌ها تعریف انسان مسلمان اهل دین را تکمیل می‌کند.



ورودیه

زیارت بخشی از امامزاده‌ها پیشنهاد ما برای روزهای تعطیل آخرسال است

زیر سایه آسمان

دانیال ابوالحسن معمار

در یک روز بهاری و گذراندن چند ساعتی در آنها، کلی حال و هوایتان عوض می‌شود. این بقاع در دنج‌ترین نقاط هر شهر پیدا می‌شوند و معمولا در محیطی پر دار و درخت یا خوش آب و هوا قرار گرفته‌اند که جذابیت زیارت را دو چندان خواهد کرد. اضافه کنید جاذبه‌های بناهای تاریخی این بقعه‌ها را به بقیه جاذبه‌های این نوع زیارت. دیدن گنبد فیروزه‌ای، حوض پر از ماهی قرمز، ضریحی‌های چوبی و فولادی، آیینه‌کاری دیوار، خاتم‌کاری در و... حسابی حالتان را در روزهای نوروز سر جایش می‌آورد. برای خانه تکانی دل هم این جاها به کارتان می‌آیند؛ جاهایی که در آنها می‌توانید از شلوغی شهر فرار کنید و تصمیم‌های جدیدی برای سال جدیدتان بگیرید.

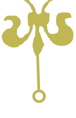
عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

زیارت

فضاهای زیادی در کشور ما به عنوان زیارتگاه شناخته می‌شوند

اذن دخول بخوان و وارد شو

تاکنون ۸ هزار و ۵۱ زیارتگاه در کشور شناسایی شده که بر اساس آخرین آمار رسمی اعلام شده در سال ۸۶، بیش از ۹۰ میلیون زائر در طول یک سال در این زیارتگاه‌ها استخوانی سبک می‌کنند. البته در این آمار، تعداد زائران رضوی، آستان حضرت معصومه(ع)، آستان حضرت عبدالعظیم(ع) و آستان حضرت شاهچراغ(ع) در نظر گرفته نشده است. همه زیارتگاه‌های کشور مربوط به امامزاده‌ها نیست. زیارتگاه‌ها به چند دسته تقسیم می‌شوند که در این تقسیم بندی قرار می‌گیرند:



◆ **بقعه پیامبران:** کمتر کسی می‌داند که ۳۳ بقعه منسوب به پیامبران الهی در شهرهای مختلف کشور ما وجود دارد. همه این بقاع هم نزد مردم محلی به عنوان زیارتگاه شناخته می‌شوند. معروف‌ترین زیارتگاه منسوب به بقعه پیامبران، بقعه دانیال نبی در شهر شوش است. بقعه پیامبران در استان‌های زنجان، همدان، قزوین و سمنان هم از نظر شهرت در درجه‌های بعدی قرار دارد.

◆ **قدمگاه:** ایرانی‌ها آن‌قدر برای اهل بیت(ع) احترام قائلند که حتی قدمگاه آنها را به زیارتگاه تبدیل کرده‌اند. ۴۰۸ زیارتگاه کشور، قدمگاه‌های یکی از ائمه(ع) است که معروف‌ترین آنها قدمگاه حضرت امام رضا(ع) بین مشهد و نیشابور به حساب می‌آید. می گویند معمولا این قدمگاه‌ها مکان وقوع اتفاقی برای ائمه اطهار(ع) بوده که این محل توسط مورخان ثبت شده است. مردم هم بعدها این محل‌ها را تبدیل به زیارتگاه کرده‌اند. بیشتر قدمگاه‌ها مربوط به امام رضا(ع) است. از بقیه ائمه(ع) مثل امام حسن مجتبی(ع) یا امیرالمومنین(ع) هم قدمگاه‌هایی در کشور هست که هر سال زائران بسیاری دارد.

◆ **محل عبادت:** غار حرا محل عبادت پیامبر(ص) بوده است و به همین دلیل، زائران زیادی برای عبادت و زیارت به این غار در نزدیکی شهر مکه می‌روند. در کشور ما هم جاهای مذهبی دیگری وجود دارد که به محل عبادت معروف شده‌اند. معمولا مردم محلی، این زیارتگاه‌ها را به عنوان محل عبادت یکی از ائمه(ع) یا پیامبران الهی می‌شناسند ولی معمولا مدرکی برای اثبات این ادعا ندارند. محققان احتمال می‌دهند که این زیارتگاه‌ها محل مشاهده کرامتی از یکی از معصومان(ع) بوده که به تدریج میان مردم شهرت یافته‌اند و به زیارتگاه تبدیل شده‌اند. تاکنون ۲۵۶ محل از این نوع زیارتگاه در کشور شناسایی شده است.

◆ **مسجد:** معروف‌ترین آنها مسجد جمکران محسوب می‌شود. مردم به این مسجدها بیشتر می‌روند. درباره بعضی از این مساجد، روایتی از قول معصومان(ع) نقل شده و بعضی دیگر هم به دلیل اجابت دعاهای مردم تبدیل به محل زیارت شده‌اند. غیر از مسجد جمکران، ۵۱ مسجد دیگر کشور هم تا به حال به عنوان زیارتگاه شناخته شده‌اند که مسجد کوه خضر یکی دیگر از آنهاست.



۸ هزار و ۵۱ زیارتگاه در کشور شناسایی شده‌اند. بیش از ۹۰ میلیون زائر در طول یک سال در این زیارتگاه‌ها استخوانی سبک می‌کنند

◆ **سقاخانه:** جزء زیارتگاه‌هایی بوده‌اند که قدیمی‌ها بیشتر به آنها اعتقاد و توجه داشتند. الان هم سقاخانه‌های زیادی در شهرها وجود دارد ولی فقط ۳۵ سقاخانه کشور به عنوان محل زیارت ثبت شده است. این سقاخانه‌ها معمولا چشمه آبی هستند که بیشتر آنها به نام حضرت ابوالفضل(ع) یا با یکی از القاب ایشان میان مردم شناخته می‌شوند. چند کاسه برای نوشیدن آب و یک سنگ حجاری شده، از وسایل موجود در بیشتر این سقاخانه‌هاست. بیشتر مردم محلی، نذر و نیاز خود را به این سقاخانه‌ها می‌برند.

◆ **حسینیه:** تعداد حسینیه‌ها زیاد است ولی فقط بعضی از آنها کاربری زیارتگاه دارند. این حسینیه‌ها معمولا به دلیل کثرت اجابت دعا یا شفای بیماران در داخل آنها شهرت یافته‌اند و تبدیل به زیارتگاه شده‌اند. ۱۱۸ حسینیه در کشور شناسایی شده که زیارتگاه مردم به حساب می‌آیند. یکی از معروف‌ترین این حسینیه‌ها، حسینیه «پهنه کلاه» در نزدیکی شهر ساری است که در بعضی روزهای سال، جمعیت زیادی را در خود جای می‌دهد. حسینیه اعظم زنجان و تکیه صاحب الزمان(ع) نیشابور را هم می‌توان جزء همین دسته از زیارتگاه‌ها قرار داد.

◆ **بقعه علما:** احترام ایرانی‌ها به علمای مذهبی‌شان آن‌قدر زیاد است که قبر بعضی بزرگان دین را زیارتگاه می‌دانند. قبرهای علمای دینی ایران زیاد است ولی فقط آرامگاه ۹۲۸ شخصیت مذهبی در نقاط مختلف کشور تبدیل به زیارتگاه شده. از میان معروف‌ترین این نوع زیارتگاه‌ها می‌توان به بقعه شیخ کلینی و شیخ صدوق اشاره کرد. حرم مطهر حضرت امام(ره) هم جزء همین دسته از زیارتگاه‌ها قرار می‌گیرد. حتی محل دفن بعضی از علمای دینی هم که در زمانه اخیر فوت کرده‌اند به زیارتگاه تبدیل شده که از جمله آنها می‌توان به بقعه حاج آقا نجفی از علمای ربانی گیلان اشاره کرد.

◆ **نظرگاه:** نظرگاه‌ها هم نوعی زیارتگاه هستند که از قدیم مورد توجه مردم محلی بوده‌اند. ۸۱ نظرگاه در جاهای مختلف ایران شناسایی شده‌اند. دلیل پیدایش این نوع زیارتگاه‌ها چندان مشخص نیست.

◆ **بقعه امامزادگان:** مقبره فرزندان پیامبر اکرم(ص) و کسانی که سلسله نسب آنها به ائمه اطهار(ع) و در نهایت به وجود حضرت محمد(ص) برمی‌گردد، هم سال‌هاست زیارتگاه عاشقان خاندان وحی به حساب می‌آید. مرقد مطهر امامزادگان به دو دسته تقسیم می‌شود؛ دسته اول که تعدادشان بیشتر است، امامزادگان بزرگواری هستند که جمعی از مردم از نسب آنها اطلاع ندارند و آنها را نمی‌شناسند ولی مطمئن هستند که این بقاع متبرکه متعلق به فرزندزادگان و نوادگان ائمه(ع) است. دسته دوم هم بقاع متبرکه امامزادگانی است که شجره‌نامه مشخصی دارند.

حاشیه

شبیه زیارتگاه

اماکنی مذهبی هستند که جزء هیچ دسته‌ای از زیارتگاه‌های کشور قرار نمی‌گیرند ولی کارکردی شبیه زیارتگاه دارند. چند زیارتگاه در کشور وجود دارد که در حقیقت محل نگهداری دو قرآن ارزشمند است. قرآن همواره مورد توجه مسلمانان بوده، مخصوصا اگر کتابت این کتاب الهی در زمان پیامبر اکرم(ص) انجام شده باشد. در کشور ما دو قرآن نوشته شده در صدر اسلام نگهداری می‌شود که هر سال گردشگران زیادی به زیارت این قرآن‌ها می‌روند؛ یکی که معروف‌تر است در روستای نگل استان کردستان نگهداری می‌شود. ماجرای سرقت این قرآن امسال حسابی خبرساز شد؛ هرچند این ماجرا ختم به خیر شد و این قرآن تاریخی و ارزشمند، دوباره به روستای نگل بازگشت. قرآن دیگری هم در استان آذربایجان غربی نگهداری می‌شود که این کتاب وحی هم در صدر اسلام به نگارش درآمده و هر سال زائران زیادی دارد.

مسأله

معاون بقعه‌ها و امور خیریه سازمان اوقاف از دلیل حضور مردم در بقاع امامزادگان می‌گوید

امامزاده‌ها ایمان مردمند

محسن رستگار

میلیون‌ها زائر هر سال به زیارت بقاع متبرکه کشــور می‌روند و این میان می‌ماند فراهم کردن بستری مناسب برای حضور این خیل گسترده زائران. قانون، متولی اصلی رسیدگی به این جاها در کشور را سازمان اوقاف و امور خیریه معرفی می‌کند. در این باره خدمت حجت‌السلام محمد غلامی، معاون بقاع و اماکن متبرکه این سازمان رسیده‌ایم.



◆ چه چیزی مردم را به زیارت امامزاده‌ها ترغیب می‌کند؟
چند نکته را باید در این خصوص در نظر گرفت. نکته اول اینکه مردم ایران به پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) علاقه دارند. این همه موقوفات که در سطح کشور می‌بینید دارایی‌های شخصی مردم بوده که به دلیل عشق و علاقه‌ای که به خاندان پیامبر(ص) داشته‌اند وقف این خاندان کرده‌اند. این عشق و علاقه ذاتی‌ای است که خداوند در نهاد ایرانی‌ها قرار داده. خب، امامزاده‌ها هم به عنوان نواده‌های پیامبر اکرم(ص) و کسانی که سلسله انساب آنها برمی‌گردد به ائمه اطهار(ع)، شناخته می‌شوند. نکته دیگر اینکه شیعه‌گری ما در ایران مرهون حضور امامزاده‌هاســت. زمان حیات این بزرگواران عمدتا در اواخر دوره بنی‌امیه و دوره بنی‌عباس بوده است. عرصه در این دوران بر خاندان پیامبر تنگ بود و نمی توانستند کارهای تبلیغی و فرهنگی انجام دهند. خود ائمه(ع) که محصور و تحت نظر بودند و امکان تعمیق و توسعه دین را نداشتند، منتسبان به خود را بسیج می‌کردند تا به نقاط مختلف بروند و دین را تبلیغ کنند. اینها هر فرصتی که به دســت می‌آوردند به تبلیغ و گسترش شیعه در ایران می‌پرداختند. امامزاده‌ها پایه‌های گسترش شیعه در کشور ما بودند. جالب اینکه این امامزادگان در کل کشور پراکنده شده‌اند.

◆ این ارادت ایرانی‌ها به خاندان پیامبر اکرم(ص) جای خود، ولی خیلی‌ها هســتند که مثلا می‌توانند برای دریافت اجابت خواسته‌هایشان به مشهد یا کربلا و دیگر قبور ائمه معصومین(ع) بروند ولی باز هم ترجیح می‌دهند این خواسته‌ها را نزد امامزاده‌های ببرند. سؤالمان این است که این اعتقاد از کجا می‌آید؟
علت این گرایش این است که این امامزاده‌ها انسان‌های شریفی بوده‌اند. سلمان یک ایرانی بود و از خاندان پیامبر نبود ولی حضرت درباره او می‌فرماید سلمان از اهل بیت من است. انسان‌های کریم موضوع خلیفه الهی برایشان مطرح می‌شــود. این را اضافه کنید به اینکه امامزاده‌ها از فرزندان پیامبر اکرم(ص) هستند و به همین دلیل توجه مردم به آنها دوچندان می‌شود. این افراد نزد پروردگار جایگاه ویــژه‌ای دارند. خیلی‌ها مراجعه می‌کننــد به این امامزاده‌ها، بعد متوســل می‌شوند و آنها را بین خود و ائمه(ع) یا خدا واسطه قرار می‌دهند تا حاجاتشان را بگیرند. مردم کرامت این امامزاده‌های را دیده‌اند که این جور اعتقاد پیدا کرده‌اند. امامزاده‌ها انسان‌های شریف، غریب و مظلومی هستند که واسطه اجابت دعا می‌شوند.



عکس: موسی هاشم زاده

مردم کرامت این امامزادگان را دیده‌اند که این جور اعتقاد پیدا کرده‌اند. امامزاده‌ها انسان‌های شریف، غریب و مظلومی هستند که واسطه اجابت دعا می‌شوند

◆ اصل و نســب همــه امامزاده‌های موجــود ثبت و ضبط شده؟
همه امامزاده‌ها شجره‌نامه ندارند؛ به این دلیل که آنها بر اثر فضای قهری حاکم و خفقان حکومت از دیار خودشان به جاهای دیگر آمده بودند و پنهان زندگی می‌کردند. از سوی حکومت وقت تحت تعقیب بودند و خودشان را میان مردم معرفی نمی‌کردند چون اگر شناخته می‌شدند، گرفتار می‌شدند. وقتی فوت می‌کردند یا شهید می‌شدند، کسی نبود بنویسد این بزرگوار چه کسی بوده و نداشتن شجره نامه دلیلی بر امامزاده نبودن نیست. آنها میان مردم به عنوان انسان‌های شریف و وارسته‌ای شناخته می‌شدند. شاید همه هم می‌دانستند که آنها از منتسبان به پیامبر اکرم(ص) و امامزاده هستند اما حتی اسم این امامزاده را هم نمی‌دانستند. مدتی که آن امامزاده در آن دیار حضور داشت، نقش فرهنگی‌اش آن‌قدر زیاد بود که مــردم مجذوب او می‌شــدند. بعد از فوت یا شهادت آن بزرگوار هم برایش بارگاه می‌ساختند که حالا تبدیل به زیارتگاه شده است. خب، امامزادگانی هم شناسایی شده‌اند و در کتاب‌های انساب، نسبشان را نوشته‌اند.

◆ آماری دارید از اینکه تعداد امامزاده‌های با شــجره‌نامه معتبر چقدر است؟
حدود ۸ هزار و ۵۱ باب بقعه متبرکه شناسایی کرده‌ایم. ممکن است هنوز جاهایی هم باشند که موفق به شناسایی آنها نشده باشیم ولی مسلما تعدادشان بســیار محدود است. از میان آنها حدود ۲هزار امامزاده دارای شــجره‌نامه مشخص و ثبت شده هستند. امامزاده‌های دیگر در دسته‌ای قرار می‌گیرند که مردم می‌دانند یک امامزاده و یک فرد بزرگوار اســت ولی نمی‌دانند منسوب به کدام امام معصوم(ع) است.

◆ همه این ۸ هزار بقعه متبرکه که اشاره کردید، زیارتگاه هستند؟
زیارتگاه هستند، ولی همه آنها مربوط به نوادگان معصومان(ع) نیستند. قدمگاه، سقاخانه، مسجد و حسینیه‌هایی که تبدیل به زیارتگاه شده‌اند هم در این آمار آمده‌اند. البته متاسفانه در زمان حکومت رضاخان، بیشتر بقعه امامزاده‌ها تبدیل به تپه خاکی شدند. اگر در این ویرانه‌ها کاوش شود بنایی به دست می‌آید که فرو ریخته است. جایگاه این امامزادگان آن‌قدر در ذهن مردم بزرگ بوده که بعد از فوت یا شهادتشان، بقعه و بارگاهی برایشان ساخته‌اند.

از میان بقعه‌های متبرکه شناسایی شده حدود ۲هزار امامزاده شجره‌نامه مشخص و ثبت شده دارند

◆ مرجعی برای اطلاعات مربوط به امامزاده‌ها هســت که کسی به آن مراجعه کند؟
بیشتر توجه ما در این سال‌ها معطوف به توسعه زیرساخت‌های این بقعه‌ها برای انجام کارهای فرهنگی بوده است ولی از امور دیگر هم غافل نبوده‌ایم. حداقل ۴۰ درصد از توانمان معطوف به توسعه زیرساخت است. ۳۰ درصد از توانمان را برای حفظ و نگهداری این بقاع اختصاص داده‌ایــم. ۳۰ درصد دیگر هم به جمع‌آوری همین اطلاعات مربوط می‌شود. اطلاعات مربوط به امامزاده‌ها را جمع‌آوری کرده‌ایم. هر چه در کتاب‌های تاریخی وجود دارد و همه حرف‌هایی که مــردم محلی درباره امامــزاده می‌گویند جمع‌آوری شــده اســت. همچنین توصیف فیزیکی بقعه‌ها را نوشته‌ایم. این اطلاعات در ۱۷ جلد ۷۰۰ صفحه‌ای جمع شده‌اند که نیاز به ویراستاری دارند. قرار بود دایره‌المعارف امامزاده‌ها را بر اساس همین اطلاعات بنویسیم که تصمیم گرفتیم این دایره المعارف را غنی‌تر کنیم. باید این اطلاعات توســط کسانی که در علم انساب تبحر دارند و همچنین مورخان بررسی شوند تا اطلاعات صحیح منتشر شود. الان اطلاعات به صورت درست و غلط کنار هم جمع شده‌اند. این اطلاعات بعد از تجزیه و تحلیل به صورت دایره‌المعارف و کتاب مرجعی منتشر خواهد شد.

◆ فکری هم برای حفظ ساختمان این جاها به عنوان اماکن تاریخی کرده‌اید؟
تفاهم نامه‌ای با میــراث فرهنگی امضا کرده‌ایــم درباره حفظ ساختمان‌های تاریخی اعم از مسجد، حسینیه و امامزاده. سازمان میراث فرهنگی هم اعلام کرده بیشتر از هزار بقعه متبرکه ثبت ملی شده اســت. البته بعضی بقعه‌ها هم ارزش تاریخی ندارند ولی به‌هرحال با کمک ســازمان میراث فرهنگــی این مراقبت مستمر انجام می‌شود. کمک میراث ناچیز است؛ یعنی آن‌قدر که در سایر جاهای تاریخی هزینه می‌شود، برای بقعه‌ها هزینه نمی‌کنند. نگهداری اشیای تاریخی بقاع هم مهم است. کتیبه، در، صندوقچه چوبی و... در بعضی از بقعه‌ها نگهداری می‌شوند که بســیار قدمت دارند. باید به بقعه امام‌زاده‌ها به عنوان نقاط گردشگری زیارتی نگاه کنیم. هر زائری که به امامزاده‌ای می‌آید می‌تواند در آمار گردشگران ثبت شود. تعداد این زائران در سال هم کم نیست، پس سازمان میراث فرهنگی هم باید در توسعه زیرســاخت‌ها برای جذب مردم کمک کند. اوقاف به تنهایی از پس این کار برنمی‌آید. بودجه دولتی زیادی نداریم و حتی مردم هم می‌توانند در این باره به ما کمک کنند. خیران و بانیان باید در ساماندهی بقعه‌ها مشارکت داشته باشند تا بتوانیم آنها را به قطب فرهنگی یک منطقه تبدیل کنیم.

حاشیه

در امامزاده باز است

قرار است امامزاده‌های معروف به طور شبانه‌روزی باز باشند. غلامی- معاون بقعه‌ها و اماکن متبرکه-درباره این طرح می‌گوید: «معمولا عده‌ای مخصوصا در شهرهای بزرگ پیدا می‌شوند که جایی برای رفتن ندارند. منظورم کارتن خواب‌ها و معتادان خیابانی نیست، جوانانی که ممکن است از خانه گریخته و جایی برای رفتن نداشته باشند. تا زمان شلوغی خیابان‌ها معمولا خطری آنها را تهدید نمی‌کند ولی بعد از آن ممکن اســت هزار بلا بر سرشان بیاید. اگر جایی مثل حرم امامزاده باز باشــد، آنهــا می‌توانند به این اماکن مذهبی پناه ببرند. بر اساس طرح مشــاوره، بعد از رفتن زائران مشخص می‌شود که این جوانان مشکلی دارند. یک پرس و جوی ساده از آنها انجام می‌شود و بعد با خانواده‌شان تماس می‌گیرند و اطلاع می‌دهند که دختر یا پسرشان برای زیارت به این امامزاده آمده اســت. با اجرای این طرح خیلــی از جوانان را از معرض خطر جدی نجات داده‌ایم و به کانون گرم خانواده بازگردانده‌ایم».

◆ نماز جماعت یکی از برنامه‌های اصلی بقاع امامزاده‌هاست که در دستور کار ســازمان اوقاف قرار دارد. غلامی دراین‌باره می‌گوید: بعضی شب‌ها اقامه نماز جماعت در صحن امامزاده‌هلال‌بن‌علی(ع) از تلویزیون پخش می‌شــود. جمعیت زیادی برای نمــاز جماعت به آنجــا می‌روند، ما بســتر را فراهم و برنامه‌ریزی کرده‌ایم که این نمازهای پرشــکوه جماعــت در باقی بقعه‌های متبرکه هم برگزار شود.

حاشیه

برپایی آیین مذهبی

برگزاری مراسم مذهبی مثل مراسم شب‌های قدر هم جزء برنامه‌های سازمان اوقاف در بقاع متبرکه است. توسعه زیرساخت‌ها بر اساس برگزاری همین مراسم انجام می‌شوند. غلامی می‌گوید: «اگر زیرساخت فراهم شود مردم هم به دلیل ارادتی که به خاندان ائمه اطهار(ع) دارند از برنامه‌ها استقبال می‌کنند. روحانیان معروفی را دعوت کرده‌ایم که در بقاع این امامزاده‌های معروف حضور فعال داشته باشیم».

پیشنهاد یک

این گزارش شما را به زیارت امامزاده قاسم(ع) می برد؛ جایی آخر کوچه‌های سربالایی محله‌ای قدیمی در تهران

زیارت در بام پایتخت

معصومه اصغری

از میدان تجریش که خودتان را به سر بالایی‌های محله باغ شاطر برسانید، جابه‌جا تابلوهایی سرراهتان سبز می‌شوند که شما را به زیارت امامزاده قاسم دعوت می‌کنند. سکوت دل‌انگیز باغ‌هایی که هنوز از ساخت وساز در امان مانده‌اند و خنکای نسیمی که بوی بهار را با خود دارد، سر حالتان می‌آورد و تشویق می‌کند پای پیاده تا امامزاده گز کنید. ۱۵ دقیقه بعد ایستاده‌اید وسط میدان محله‌ای به نام امامزاده. حالا کمر راه را شکسته‌اید. راه امام‌زاده از گوشه شمالی میدانچه می‌گذرد و با گذر از حسینیه‌ای سه طبقه به صحن اصلی می‌رسد.

درباره امامزاده قاسم(ع) هنوز هم نقل‌های زیادی بر سر زبان‌هاست. بعضی اهالی قدیمی معتقدند بعد از حادثه کربلا سرهای شهدا را به شام بردند. از آنجا برای انتشار خبر فتح و پیروزی ابن زیاد، سر هر یک از شهدا به شهری فرستاده شد و سر حضرت قاسم(ع) به اینجا آمد! در بیشتر کتاب‌ها این گفته را شایعه‌ای بی‌اساس می‌دانند. بعضی احتمال داده‌اند این قاسم، زاهدترین فرزند حسن خان امیر باشد. با همه این حرف‌ها، نوشته روی رواق اصلی امامزاده که در چرخش گل‌های اسلیمی با رنگ طلایی حک شده، روی تمامی این فرضیه‌ها خط بطلان می‌کشد: «السلام علیک یا قاسم بن حسن بن زیدبن حسن بن علی(ع)».

◆ یادگاری از باغ‌های قدیم

صحن جنوبی امامزاده حیاطی مستطیلی شکل است. دور تا دور آن را در قاب‌های طاقی شکل آجری، نرده‌کشی کرده‌اند. بی‌اغراق بامی است که طول و عرض کش آمده پایتخت از آن پیداست. نور ماه روی برج‌های سر به فلک کشیده و ساختمان‌های اسکلتی افتاده است؛ آن‌قدر زیبا که برای لحظه‌ای فراموش می‌کنید تا ساعتی پیش از راهبندان‌ها و ترافیک و هوای آلوده همین شهر در عذاب بوده‌اید. ارتفاعات دربند هم از حیاط شمالی به داخل صحن سرک می‌کشند و سفید پوشی و خنکی هوایشان را راهی دامنه می‌کنند. گلدان‌های کوچک و بزرگی حوض وسط صحن را قاب گرفته‌اند. چند درخت به یادگار از باغ‌های قدیمی مقابل ضریحی که گوشه کنارش از اینجا پیداست، قد کشیده‌اند. صحن، یکی دو پله با رواق اصلی که به دو قسمت زنانه و مردانه تقسیم شده، فاصله دارد. از همین ایوان رواق هم پیداست که این تقسیم‌بندی عادلانه نبوده است. قسمت آقایان بزرگ‌تر به نظر می‌رسد. مثل اینکه سال‌هاست روزگار کفشداری و نایلون‌های پلاستیکی سر آمده است. کنار درهای بزرگ، جاکفشی‌های کوچکی گذاشته اند. آنها که به کفش‌هایشان علاقه بیشتری دارند و از گم شدن آنها می‌ترسند، می‌توانند از کیسه‌های برزنتی استفاده کنند. فقط باید کفش به دست به زیارت بروند.

◆ کبوترهای قبرستان بقیع

داخل رواق بوی گلاب همه جا را گرفته و صدای زمزمه‌هایی که نیایش می‌کنند، شنیده می‌شود. پیرمردی پشت صندلی‌های ویژه بیماران و سالمندان نشسته و حواسش را به دستگاه کوچک صلوات شمار داده است. تق تق صلوات‌هایی که فرستاده می‌شوند تنها صدای واضح رواق جلویی است. قفسه‌هایی از مهر و تسبیح در گوشه کنار اتاق ۱۲متری جا خوش کرده‌اند. کنار تابلوی بزرگی که روی آن اذن ورود و زیارتنامه امامزاده قاسم(ع) نوشته شده است، تصویر بزرگی از پر کشیدن کبوتران در قبرستان بقیع روی دیوار است. ساعتی از اذان مغرب گذشته اما عده‌ای هنوز مشغول تعقیبات نمازند.

سه پله مرمر ما را به پای ضریح روح‌افزای بقعه امامزاده قاسم(ع) می‌رساند. ضریح کوچک و جمع و جور است و در چند لحظه می‌توان طواف آن را به پایان رساند اما کسی دلش نمی‌آید به این زودی‌ها از نواده کریم اهل بیت(ع) دل بکند. از گردی گوی‌های نقره‌ای ضریح، زنان و مردانی را می‌بینید که سر در گریبان دارند و چهره‌هایشان ناپیداست.

اما شانه‌هایی که آرام آرام می‌لرزند، از حرف‌هایی می‌گویند که با دل‌های شکسته راهی این امامزاده شده‌اند. پرده ضخیم سبز رنگی قسمت زنانه و مردانه را از هم جدا می‌کند. روی ضریح شعرهایی نوشته‌اند. اینجا تکه‌ای از خانه امنی است که با یاد خدا و اهل بیت(ع) درهم تنیده شده است.

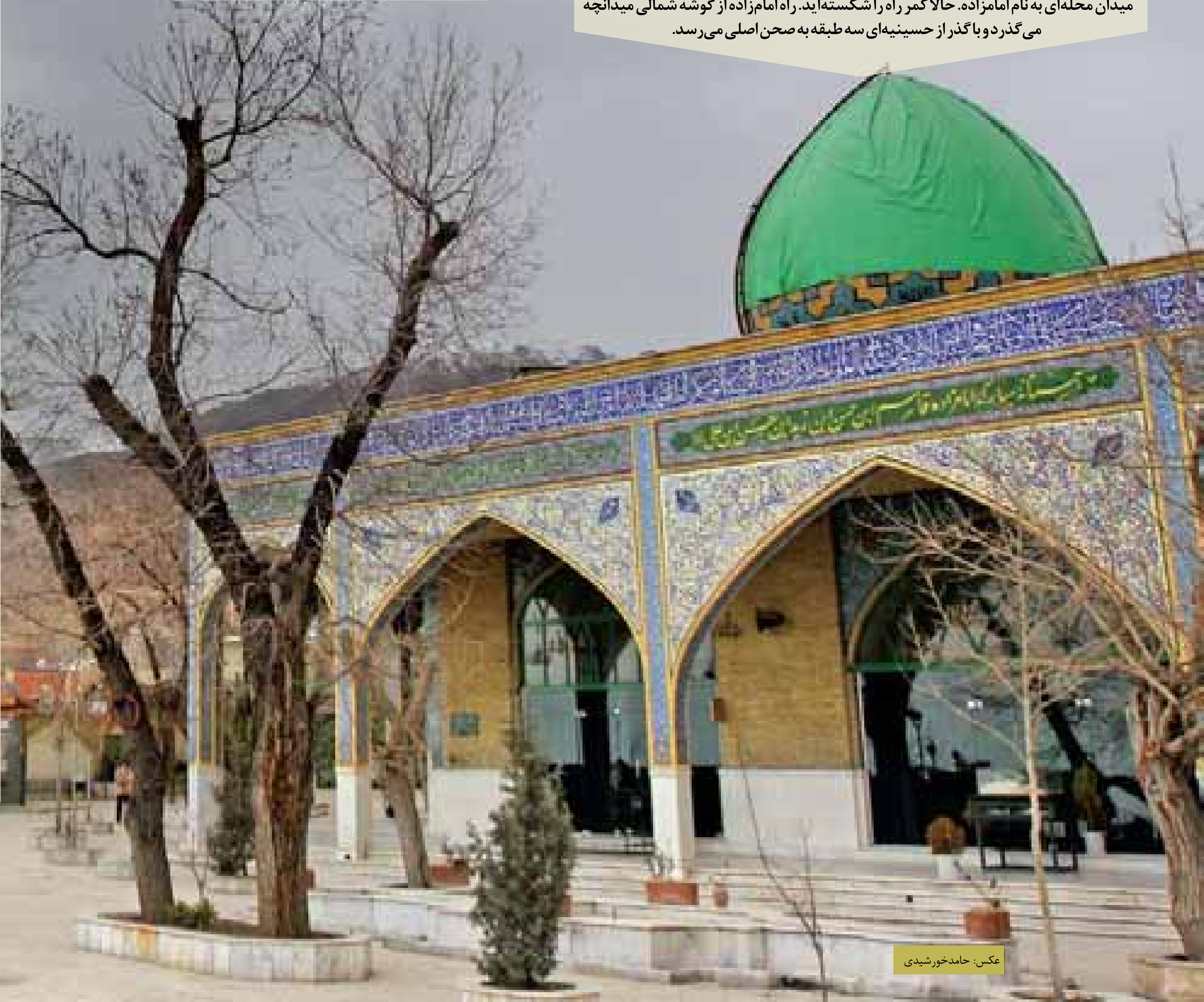
◆ زمزمه کنار گوش ضریح

روی بقعه که با پارچه سبز پوشانده شده، لاله‌های سبز و قرمز می‌سوزند. صدای صلوات دسته جمعی مردان که به مهدی موعود(عج) هدیه می‌شود، سکوت را برای لحظه‌ای در هم می‌شکند. صلوات دوم برای شفای مریض‌های بی‌علاج و سومی برای دور شدن بلاها. آینه‌کاری‌های زیبای بالای ضریح و کاشی‌کاری‌های اطراف آن و چلچراغی که بالای بقعه روشن شده، ساعت‌ها می‌تواند نگاهتان را نگه دارد و از خستگی‌ها و دوندگی‌های زندگی ماشینی دور کنند. امید جریان دارد و همه جا از راز و نیاز لبریز شده. بعضی‌ها زمزمه‌شان را کنار گوش ضریح پچ‌پچ می‌کنند و عده‌ای دیگر از روی کتاب‌های دعا می‌خوانند: «السلام علیک یا اولیاءالله». هستند کسانی هم که در سکوت چشم به بقعه دوخته‌اند و بی‌زبان راز دل به امامزاده می‌گویند. چه کسی امین‌تر از نواده امام مجتبی(ع)؟

◆ لحظه تحویل سال بیا

چیزی به پایان سال نمانده است. ردپای خانه تکانی برای عید اینجا هم به چشم می‌آید. خادم با کمک مردان دیگر اسفنج‌ها را روی گل‌های برجسته و فلزی ضریح می‌کشد. وقتی می‌پرسید، می‌زنند زیر خنده و جوابشان سادگی و صمیمیت دل و جانشان را به رخ می‌کشد: «زیر نظر دل خودمان، برای دل خودمان». آن طرف ضریح هم دو جوان مشغول دستمال کشیدن و برق انداختن ضریح هستند. کسی می‌پرسد: «فرش‌ها را کی می‌برند؟». صدایی دیگری جوابش را می‌دهد: «صبح زود. آخر شب جمعشان می‌کنیم».

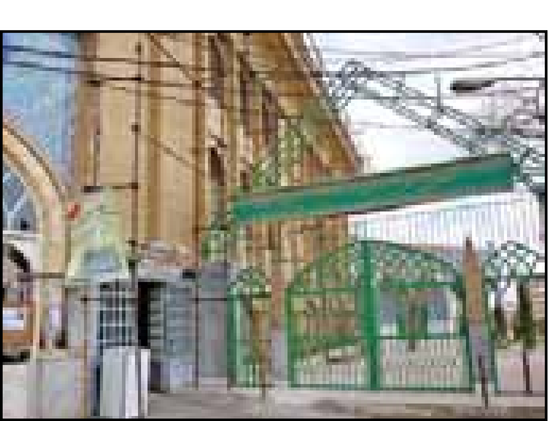
بیرون می‌آیید. کفش‌هایت سر جایشان هستند. می‌خواهید به سراغشان بروید که پیرمردی در کنار در، توجه‌تان را جلب می‌کند. حال و احوال می‌کنید تا پیرمرد به حرف بیاید. ۱۳سالی می‌شود که ساکن این محله شده. می‌گوید: «حالا چه وقت آمدن است؛ عید بیا ببین اینجا چه خبره». خداحافظی می‌کنیم که می‌گوید: «لحظه سال تحویل توی صحن جای سوزن انداختن نیست.» صدای «امن یجیب» از بلندگوهای حسینیه در صحن می‌پیچد. قرص ماه آرام‌آرام از پشت ابرها بیرون می‌آید. رو به گنبد فیروزه‌ای امامزاده خم می‌شویم: «ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم».



عکس: حامد خورشیدی



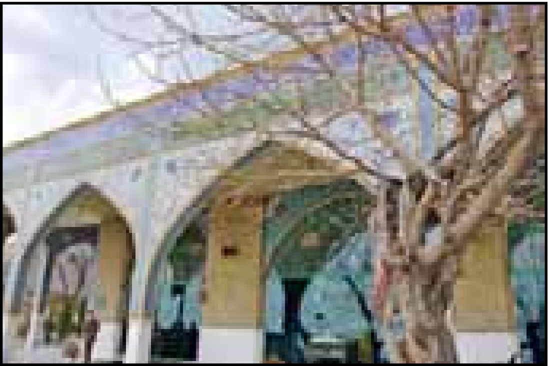
از صحن امامزاده قاسم، نمای بزرگی از ساختمان‌های تهران پیداست



آخر شیب رو به بالای کوچه امامزاده، درهای نرده‌ای به ما سلام می‌کنند



محله اطراف امامزاده، محله ای سنتی و قدیمی است، هرچندساختمان‌های بلند ترکیب آن را عوض کرده‌اند



ساختمان بازسازی شده امامزاده‌قاسم، خاطره‌های قدیمی را ازبین نبرده؛ داخل ساختمان به همان شکل قدیمی است

یک سفرنامه کوهستانی از زیارت آستان امامزاده ابراهیم(ع) بالای کوه‌های دربند

روایت اول

شوق دیدار در کوهستان

محمدجواد نعمتی

بارها به منطقه کوهستانی دربند رفته بودیم. هر بار تابلوی راهنمای مسیر امامزاده ابراهیم(ع) وسوسه‌مان می‌کرد که مسیرمان را به سمت بارگاه این امامزاده بزرگوار عوض کنیم و به زیارت برویم. مرتضی -یکی از دوستان- در بیشتر این کوهپیمایی‌ها همراهم بود. او هم همیشه پیله می‌کرد که به جای شیرپلا برویم زیارت، ولی انگار قسمت نبود. آخرین بار که خسته و کوفته از کوه پایین می‌آمدیم به مرتضی گفتم دفعه بعد حتما راهی زیارت می‌شویم. به هم قول دادیم و برای جمعه هفته بعد قرار گذاشتیم.

ساعت شش صبح است و بهترین زمان برای اینکه خودمان را در مسیر صعود به ارتفاعات دربند محک بزنیم. قرار زیارت امامزاده ابراهیم(ع) را از هفته قبل با مرتضی گذاشته‌ایم و حالا هم با کوله باری از خوردنی‌ها در میدان سربند به انتظار ایستاده‌ایم.

با اینکه ساعت شش صبح است، خیلی‌های دیگر هم آمده‌اند. بعضی‌ها برای تفریح به تفرجگاه‌های مختلف پایتخت سرک می‌کشند و خیلی‌ها مسیرهای کوهستانی و سخت را در پیش می‌گیرند. مسیر را از پیرمردی که در قهوه خانه اطراف میدان نشسته می‌پرسیم؛ «چه جور کوهنوردی هستید که مسیر را نمی‌شناسید؟ باید اول به دهکده کوهستانی و سرد پس قلعه بروید و از آنجا به زیارت امامزاده ابراهیم(ع). آنجا سرد است، با این لباس‌ها سرما می‌خوردید!»

◆ حرکت در مسیر سنگلاخی

به طور معمول مسیر راهپیمایی بسیاری از کوهنوردان از میدان دربند آغاز می‌شود؛ چه آنها که قصد دارند خودشان را به ایستگاه شیرپلا برسانند و چه آنها که قصد دارند در بقعه امامزاده ابراهیم(ع) استخوانی سبک کنند و چه آنهایی که برای خوردن یک صبحانه دلچسب در هوای خنک کوهستانی راهی رستوران‌ها و قهوه‌خانه‌های همان ابتدای راه می‌شوند. با عبور از رستوران‌های باسابقه دربند و سربند و کمپ هلال احمر به مسیر پاکوب کوهستان می‌رسیم. این مسیر در طول زمستان و اوایل بهار آب و هوای سردی دارد. پیرمرد راست می‌گفت، همین اول راه یخ کرده‌ایم. از اینجا تا امامزاده ابراهیم(ع) مسافت زیادی در پیش نیست ولی شیب بالای مسیر و سنگلاخی شدن آن در بعضی گذرگاه‌ها تا حدی بر افزایش زمان صعود تاثیر می‌گذارد. خسته شدن‌های مرتضی و توقف‌هایمان هم مسیر را طولانی‌تر می‌کند.

◆ درختان زرشک و ازگیل

با عبور از دهکده دربند و گذشتن از خانه‌های روستایی، ییلاق‌ها و کافه‌های کوهستانی مسیر پاکوب باریکی پیش رویمان قرار می‌گیرد که ابتدای آن تابلو راهنمای امامزاده کاملا مشخص است. در طول مسیر صعود و به‌خصوص در ناحیه قله اسپیلت و باغ پشت محله، حرکت در مسیر پاکوب کمی سخت می‌شود و باید گام‌هایمان را آهسته‌تر برداریم. قبلا شنیده بودیم راهپیمایی در طول این مسیر حدود ۴۰ دقیقه طول می‌کشد! ولی حالا بخشی از مسیر باقی مانده و بیش از یک ساعت گذشته است. اینجا هم تنها نیستیم. اگر چه بسیاری برای اولین بار پا در این مسیر طاقت‌فرسا گذاشته‌اند؛ اما راه را خیلی راحت طی می‌کنند.

در حالی که رودخانه گلابدره از زیر پایمان گذشته و دره عمیق در راستای افق قرار گرفته، برسختی راه افزوده می‌شود و به همان اندازه دیدنی‌ها و مناظر باشکوه طبیعت را دوچندان می‌کند. منطقه صعود پوشیده از درختان زرشک و ازگیل کوهی است.

◆ گذر از لابه لای صخره‌ها

با رسیدن به دهکده آرام پس قلعه که در ناحیه غرب دربند واقع شده بر سرمای هوا افزوده می‌شود، اما همان تابلوی آشنایی که روی آن نشانی امامزاده ابراهیم(ع) نوشته شده، یکراست مسیر امامزاده را به ما نشان می‌دهد. با گذشتن از چند پیچ و خم و عبور از لابه لای صخره‌ها، دور نمای امامزاده هم مشخص می‌شود. کمی پایین‌تر از سرریز چشمه جعفر- جایی که سرچشمه رودخانه پس قلعه است- به مسیر پاکوبی پر رفت و آمدی می‌رسیم. مسیر دوشاخه می‌شود. مرتضی روی تابلویی را بلندبلند می‌خواند؛ «این منطقه ۲ هزار متر از سطح دریا ارتفاع دارد». مسیر کمی سخت شده و در ادامه با پله‌های سنگی و پیوسته همراه می‌شود. پس از نه دقیقه پیاده روی و پشت سر گذاشتن بیشتر از ۱۵۰ پله، ورودی امامزاده ابراهیم(ع) با حال و هوایی جذاب و سنتی پیش رویمان قرار می‌گیرد. لبخندی روی لب‌هایمان می‌نشیند. از اینجا به بعد جز صدای پرندگان و بادی که از دالان‌های شمال غربی می‌آید، صدایی به گوش نمی‌رسد و کم‌وبیش می‌توان کوهنوردانی را پیدا کرد که چشم خود را به این صعود مختصر دوخته‌اند. اینجا آستان امامزاده ابراهیم(ع) است.

◆ همنوایی با آفتاب

امامزاده صحن کوچک و دلنوازی دارد و میان قبرهای محلی با چنارهایی قدیمی منظره زیبایی را به وجود آورده است. بیشتر آدم‌ها پس از ورود به امامزاده و پس از عرض ادب فاتحه‌ای می‌خوانند و وارد حرم کوچک آستان می‌شوند.

حرم امامزاده کوچک و فرم معماری ظاهری آن ساده است. ساختمان جدید دیگری در چند سال گذشته متصل به این بنا شده که از آن به عنوان مسجد یاد می‌شود. نمای داخلی حرم امامزاده در سال‌های اخیر آینه کاری شده است. گنبد سبز رنگ امامزاده کوتاه و مثل دیگر بناهای این منطقه پوشش شیروانی به سبک معماری شمال کشور دارد. ضریح چوبی روی مرقد قرار گرفته و با این حال، فضای اطراف آن تا حدی محدود به‌نظر می‌رسد.

این مکان معنوی که توامان با جلوه‌های بصری هم همراه است، آثار زیبایی در خود دارد. کمی آن طرف‌تر چند نفر ایستاده‌اند و زمزمه زیارت وارثی گرفته‌اند که روی تابلویی نوشته شده است. یکی می‌گوید که این تابلو بیش از صد سال قدمت دارد. نسب امامزاده را از پیرمردی می‌پرسیم که متولی امامزاده است؛ «این بزرگوار از نوادگان حضرت امام‌موسی کاظم(ع) معرفی شده. البته در متن زیارتنامه واسطه‌های نسبی ذکر نشده ولی به نظر می‌رسد فرزند بلافصل امام هفتم نیست. هر چند درباره سلسله نسب او بین نسب‌شناسان اختلاف‌هایی وجود دارد اما بیشتر آنها می‌گویند از عموزادگان حضرت عبدالعظیم(ع) حسنی است».

متولی می‌گوید آستان کوچک امامزاده ابراهیم(ع) دربند حتی در سردترین روزهای سال هم زائران و مشتاقان خود را دارد و در روز سال تحویل و ایام نوروز هم لطف و صفای ویژه‌ای پیدا می‌کند.

در صحن نشسته‌ایم و چشم دوخته‌ایم به نقطه دوری در کوهستان. سرما به صورتمان می‌خورد. مرتضی از داخل حرم بیرون می‌آید و دوباره برمی‌گردد و با امامزاده خداحافظی می‌کند.

عکس: رضا جلالی

آخرین سری پله‌ها رو به آستان است. دیگر رسیده‌اید، نفس راحتی بکشید و سلام کنید

توی راه، از مسیری می‌روید که بر مسیر رستوران‌های دربند مشرف است و از این منظره‌ها زیاد می‌بینید

وسط‌های راه به این تابلو می‌رسید. این یعنی همین قدر که رفته‌اید، از راه باقی مانده است



حوضی وسط صحن هست که دورش را شمشاد کاشته‌اند. اهالی و زائران گاهی سکه‌هایی به نذر داخل آن می‌اندازند



روایت دو

سفری کوتاه به امامزاده ابراهیم(ع) تهران

رودخانه، راه میان دو امامزاده

مهناز سعید حسینی

مرد سرش را از پنجره تاکسی بیرون آورده و داد می‌زند: دربند -باغ شاطر؛ یعنی از راه باغ شاطر می رود دربند. نفری ۵۰۰. دو مرد جوان به طرف تاکسی می‌آیند. راننده رویش را به سوی مسافر صندلی جلو می‌چرخاند و می گوید: «آقا یک مقدار جمع‌تر بنشین. جلو دو نفره است». ماشین روشن می‌شود. توی خیابان های شیب‌دار دربند زوزه می‌کشد. از کنار دیوارهای بلند کاخ سعدآباد می گذرد و به میدان دربند می‌رسد. پایین میدان در شمالی کاخ سعدآباد است و بالای میدان خیابان، راهش را از کنار رودخانه می‌کشد و به میدان سربند می‌رسد. بیشتر مغازه‌های خیابان یا قهوه‌خانه‌اند یا آبمیوه – بستنی‌فروشی. موتورسیکلت‌های پارک شده دور میدان سربند حلقه زده‌اند و نشانی از صاحبان کوهنورد آنها نیست. پسرکی نه – ده ساله روبه‌روی مجسمه مرد کوهنورد میدان ایستاده. کلاهی بر سر و عصایی در دست و کوله‌پشتی‌ای بر پشت و سعی می کند مثل مجسمه ژست بگیرد. سمت چپ میدان، جماعتی صف بسته‌اند تا بلیت بخرند و با آسانسور بالا بروند، به قصد تله‌سی‌یژ. بالای آسانسور، زن و مردی خارجی ایستاده‌اند به عکس گرفتن. تهران از میان دره دربند پیداست. آدم‌های داخل میدان سربند به اندازه یک بند انگشت شده‌اند. صندلی‌های فلزی متحرک می‌آیند و مسافرها را سوار می کنند. پایین پا، رستوران‌ها و باغ‌های سربند و کوهنوردها هستند و بالای سر آسمان ابری. کوه‌های بی‌برف و بابرف هم بقیه منظره را پر کرده‌اند. بیرون ایستگاه تله‌سی‌یژ، چهار جوان نشسته‌اند به گل یا پوچ. اولین دوراهی هم تابلوی راهنمایی دارد که می گوید جاده بالایی به آستان امامزاده ابراهیم می‌رود و جاده پایینی به روستای پس قلعه. جاده خاکی بالایی، پس از مسافتی کمی پهن‌تر می‌شود؛ طوری که الاغ‌ها و اسب‌ها و سوارانشان با خیال راحت‌تری می‌توانند از کنار کوهنوردها بگذرند. کنار جاده پیرمردی نشسته، سه تفنگ ساچمه‌ای دارد. فال هم می‌فروشد، صد تومان. روی کاغذ فال نوشته:

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت
بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت
حیف است طایری چو تو در خاکدان غم
ز اینجا به آشیان وفا می‌فرستمت

بعد از پل روی رودخانه، باز هم جاده دو قسمت می‌شود؛ راه سمت راست به روستا می‌رود و راه سمت چپ با پله‌های سنگی‌اش از کنار خانه‌های قدیمی به امامزاده ابراهیم می‌رسد. حیاط امامزاده با سنگ قبر پوشیده شده. فامیل نیمی از کسانی که در حیاط امامزاده دفن شده‌اند، آبشاری است. امامزاده یک مغازه هم دارد، چای و صبحانه و تازگی‌ها هم ناهار. اداره مغازه مثل خدمت امامزاده ابراهیم سال‌هاست که از پدر به پسر می‌رسد. تا چند سال قبل کنار حوض وسط حیاط، سقاخانه‌ای هم بود. اما چند سال است که خراب شده. مردم هنوز به عادت گذشته، سکه‌های نذر امامزاده و سقاخانه را توی آب حوض می‌اندازند. دو اتاق متروک بالای حیاط دیده می‌شوند. سال‌های گذشته به زائران کرایه می‌دادند. الان دیگر کسی اتاق کرایه نمی کند. الان امامزاده ابراهیم در دو قدمی تهران است و سفر آن‌قدرها سخت نیست. توی امامزاده دالان کوچکی به اتاق حرم می‌رسد. ضریحی کوچک وسط اتاق است و روی قبر قرآن و گل و پول و پارچه ترمه. قسمت خانم‌ها و آقایان هم از هم جدا شده. مردان و زنان نماز می‌خوانند. دعا می کنند. کنار در ورودی امامزاده، مرد جوانی میان نقاشی ایستاده. قبا و عبای سبز پوشیده است و شمشیر حمایل دارد. مرد تسبیحی به دست راست دارد. صدای آب می‌آید؛ آبی که از کنار ساختمان امامزاده ابراهیم، راهش را می کشد و به حریم برادرش -امامزاده صالح(ع)- در میدان تجریش می‌رسد.

روایتی از همنشینی با امامزاده‌های شهرری

مهمان

دریغ، من

سیدعلی میرفتاح

«دلم...»، نه؛ این چیزها را نباید با ضمیر اول شـــخص تعریف کرد، ممکن است ســـوء تفاهم برانگیز باشد. ممکن است بگویند فلانی هم دارد توی این شلوغی و بی‌در و پیکری، جانماز آب می کشد و خودش را یک آب شسته‌تر از بقیه نشان می‌دهد؛ در حالی که خدا شاهد است که «سیاه‌نامه‌تر از خود کسی نمی‌بینم». با این حال بزرگان فرموده‌اند که «اجتنبوا من مواضع التهم». توی این سال‌ها آن‌قدر روا و ناروا شنیده‌ام که دیگر حوصله یک چیز تازه‌تر –چه خوب و چه بدش– را ندارم. پس با کمال محافظـــه کاری و احتیاط، جای اول شخص را با سوم شخص دانای کل عوض می کنم و نوشته‌ام را این‌طور سر می‌اندازم.

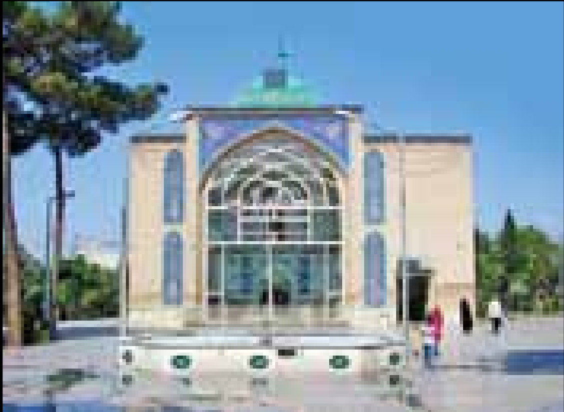
دلش... دلش از زمین و زمان گرفته بود و چاره‌ای نداشت که آن موقع شب از خانه بیرون بزند و سوار ۲۰۶ نقره‌ای تیپ دواش بشـــود و بی‌آنکه بداند یا بخواهد، گاز بدهد و دنده عوض کند و فرمان بپیچاند و در خلوت خیابان‌های خیس شده از باران، راهی به مقصدی نامعلوم باز کند؛ کلاچ گرفت و دنده عوض کرد و گاز داد و فرمان چرخاند و بی‌اعتنا به چراغ‌های چشمک‌زن که در انعکاس سطح خیس خیابان‌ها، هر چندتا که بودند دوبرابر شده بودند، پیش رفت و مثل آب باران که میل ســـر پایینی دارد و به سمت پایین می‌لغزد، تا توانست به سمت پایین رفت؛ از شمال به جنوب. سراسر خیابان حافظ را که از یک جایی وحدت اسلامی می‌شـــود، دنده را خلاص کرد و پایش را از روی گاز برداشت و گذاشت تا ماشـــین، خودش راه خودش را پیدا کند. خطرناک بود. شنیده بود که خلاص راندن ماشین کار خطرناکی است؛ مخصوصا توی این نم باران معلوم بود که با ترمز نمی‌توانســـت ماشین روی دور افتاده را کنترل کند. اما دلش می‌خواست فکر کند که ۲۰۶اش با همه ماشین‌ها فرق دارد و از یک هوش و شعور فوق‌العاده برخوردار است. او برای ماشینش حتی اسم هم گذاشته بود و گاهی در تنهایی با او حرف هم می‌زد. ترجیح می‌داد فکر کند که مرکبش یک جور اسب و الاغ است که با صاحبش اخت شده و از او حرف‌شنوی دارد. برای همین یک اطمینان عجیبی به قباد داشت. قباد اسم ۲۰۶ بود که آن موقع شب، مهارش را رها کرده بود تا هر کجا که بخواهد، صاحبش را ببرد. فقط باد نیست که هر کجا بخواهد می‌وزد، قباد هم هر کجا بخواهد می‌رود و راننده‌اش را با خود می‌برد. راننده، دلش آن‌قدر پر بود که زودتر از روال معمول، بغضش ترکید و به پهنای صورت، شروع کرد به اشک ریختن. راننده دل‌گرفته، قباد سر به هوا، باران بی‌فصل که گویی ماموری بود از طرف خدا تا آسمان گرفته را باز کند و این همه دود و کثافت روی هم تلنبار شده را بشوید و شهر را برای ساعتی قابل تحمل و تنفس کند؛ به همه اینها اضافه کنید «شب، سکوت، کویر» را که شجریان همراه با ناله کمانچه می‌خواند: «ببار ای بارون ببار...». شعرش را خیلی قدیم علی معلم گفته بود، خیلی قدیم.

قباد ایـــن راه را انگار قبلا آمده بود. دقیقا می‌دانســـت از چه مسیری باید خود را به جنوبی‌ترین نقطه تهران برساند: به چپ پیچید، به راست پیچید، از فرعی به اصلی رفت، از اصلی به فرعی، حتی بزرگراهی را هم که به اسم آقای آوینی، اسم‌گذاری کرده بودند، طی کرد تا بالاخره رسید به گنبد و بارگاهی که چراغ‌های روشنش در انعکاس آینه ســـیمانی، دو برابر شده بود. یاد شعر سپهری افتاد که «روی زیبا دو برابر شده است». یاد چهل ستون اصفهان هم افتاد که در اصل بیست ستون بیشتر نداشت اما با عکس روی آب اگر جمع می‌زدی، می‌شد چهل تا.

قباد از سمت پشت حرم رفت، یعنی از طرف بازار و خیابان حرم نرفت، از سمت پشتی وارد شد. اینجا محوطه بزرگی بود که می‌شد از ماشین پیاده نشـــد و از همان جا، پشت رل، رو به حرم حضرت عبدالعظیم(ع) سلام کرد و گریه کرد و دعا خواند. رفیق ما هم همین کار را کرد. مطمئن بود اگر پیاده شـــود و به داخل برود و کفشش را به کفشداری بسپارد و از نزدیک دست به ضریح بکشد، این حال خوشی را که الان دارد، نخواهد داشت. دوری و مهجوری به فاصله نیست، اصل دل است که باید نزدیک باشد که در آن موقع شب نزدیک بود... . زیر لب، در میان گریه، از دهانش درآمد که «ما با هم همسایه بودیم. حق همسایگی چه می‌شود؟» یاد قدیم‌ها افتاد، یاد خیلی قدیم که هنوز کلنگ طرح توسعه به حرم نخورده بود. یادش آمد خیلی سال پیش، هر روز صبح خیلی زود می‌آمد، در گوشه‌ای سمت امامزاده حمزه(ع)، پسر امام موسی کاظم(ع) می‌نشست و درس یومیه‌اش را می‌خواند... . یکباره بدجوری به یاد قدیم‌ها افتاد و به یاد همه آن چیزهایی که آن موقع داشت و الان ندارد. آهی از نهاد دل برآورد و بیتی از بهار با آه از درون سینه‌اش بیرون آمد: «من که نه این چنین بدم، بهر چه این چنین شدم/من چه کسم خدای را، کاین نه منم، دریغ من». «دریغ من» را با چنان حسرتی گفت که چشمه اشکش دوباره سرباز کرد... . دستی به سر و صورتش کشید، دستمالی برداشت و خیسی چشمش را خشک کرد. از روی ادب سلامی به امامزاده طاهر(ع)، پسر امام زین‌العابدین(ع) کرد و سلامی هم به امامزاده حمزه(ع) و ســـلام بلند بالایی به حضرت عبدالعظیم حسنی(ع). دوباره قباد به راه افتاد. در همان مسیر قدری جلوتر رفت، به جایی رسید که پر از درخت کاج بلند بود. این درخت‌ها قدیم‌تر اینجا نبودند. اینجا را سه‌دختران می گفتند که بیشتر محل زیارت زن‌ها بود. بچه که بود با مادرش زیاد آمده بود اینجا. یاد زن‌های همسایه افتاد که با چندتا از زن‌های فامیل و مادرش، اینجا می‌آمدند که هم زیارت کنند و هم آقاسید–دعانویسی که گوشه‌ای می‌نشست–برایشان سر کتاب باز کند... . چقدر دلش می‌خواست که آن موقع شب، آقاسید یا هر دعانویس دیگری، از لابه‌لای درختان سر بیرون بیاورد و وردی یادش بدهد بلکه این حال بدش، کمی خوب شود. دلش می‌خواست یکی می‌آمد و دعایی مهر و موم شده دستش می‌داد و می گفت که ۴۰ شب اگر رو به قبله بنشینی و اسفند دود کنی و حمد و قل هو الله بخوانی و به این دعا فوت کنی، نکبت از زندگی‌ات بیرون می‌رود و گره‌های کوری که در کار و سرنوشتت افتاده یکی یکی باز می‌شوند...». پیش خودش گفت: «خدایا این طلســـم و جادو را چه کسی به زندگی من انداخته؟» توی ذهنش دنبـــال پیرزن یهودی‌ای می گشت که گوژپشت بود و ریش داشـــت و نفرت‌انگیز بود و خاک از زیر سر مرده برداشته و در زندگی این بیچاره پاشیده بود. کاش می‌توانست آقاسید را پیدا کند و باطل‌السحر از او بگیرد و زندگی‌اش را از سراشیبی سقوط نجات دهد. یاد کبری خانم افتاد که توی همان سفر یک‌شبه بی‌بی شهربانو، باطل‌السحر مجربی از درویش دوره‌گرد آن حوالی خریده بود و شوهرش را از صرافت تجدید فراش انداخته بود و زندگـــی‌اش را یک‌تنه نجات داده و نگذاشته بود هووی ترگل ورگل شـــهری، شیرازه زندگی‌اش را از هم بپاشد. بچه بود و کنار زن‌ها می‌نشســـت و این چیزها را می‌شـــنید. توی بی‌بی‌زبیده و بی‌بی هاجر خاتون و سید ملک خاتون و شیخ کلینی... چه اسراری که از زن‌ها نشنیده بود! زن‌ها فکر می‌کنند که پسربچه‌ها، کر و کور و لال و گنگند اما این حافظه لعنتی پر بود از دیده‌ها و شنیده‌هایی که هر کدام برای برهم زدن کانون گرم خانواده کفایت می‌کرد. ابـــن بابویه هم می‌رفت؛ با مادرش و خواهرهای بزرگ‌ترش و با همان زنان همسایه... . روی یک صندلی، توی سه دخترانی که حالا پارک شده، نشست و سیگاری آتش زد و به یاد گذشته‌ها افتاد. این گذشته را با چنان وضوحی می‌دید که گویی به تماشای فیلمی نشسته. بچه بود و طاقت کوه و کمر بی‌بی شهربانو را نداشت. کمی هم می‌ترسید. می‌گفتند که بی‌بی وقتی فرار می‌کرده، خواسته بگوید «یاهو منو دریاب» اما زبانش نچرخیده و گفته «یا کوه منو دریاب». بعد هم کوه باز شده و آن خانم بزرگوار را در خود بلعیده. بر فرض هم که زبانش نچرخیده، آیا آن بالا کسی نیست که اشتباهات لپی ما را اصلاح کند؟ با خودش گفت: «خدایا، نکند من هم دعای اشتباهی بر زبان رانده‌ام که این چنین تا کمر در کوه مشکلات فرو افتاده‌ام؟» دوباره اشک دم مشکش جاری شد. چقدر دلش برای مادرش و همه زن‌های همسایه و فامیل تنگ شد. بیشترشان یا مرده‌اند یا زمین‌گیر شده‌اند یا مشاعرشان را از دست داده‌اند. یاد جمیله خانم افتاد که همین ماه پیش مرد. چهارتا پسر داشت که سه‌تایشان شهید شده و چهارمی توی تصادف به رحمت خدا رفته بود. یاد عباس افتاد؛ پسر سوم که با این رفیق ما رفیق بود و همبازی. یاد اصغر آقا افتاد که با او هم رفیق بود و خیلی زود همان اوایل انقلاب شهید شده بود. حالا همه رفقای شهیدش جلویش صف کشیدند؛ محمد، داوود، حسین، حمید، ابوالفضل... . یاد دبیرستانشان افتاد که هر روز جای یکی از بچه‌ها گل گلایل می‌گذاشتند... . یاد سوم دبیرستان افتاد که از بس بچه‌ها به جبهه رفته بودند، کلاس از حد نصاب افتاد و ناظم مجبور شد دو کلاس را یکی کند... . توی فکر و خیال بود که بلندگوهای حرم به کار افتاد و مقدمات اذان صبح را پخش کرد. دلش می‌خواست همان‌جا، بین کاج‌های بلند سه دختران، روی زمین خیس، زیرانداز بیندازد و نماز بخواند. همان‌جا شیر آبی پیدا کرد و وضو گرفت. صبر کرد تا الله اکبر را بگویند. از عقب ماشین، چندتا پوستر درآورد، به پشت انداخت و ایستاد به نماز؛ «قد قامت الصلوه، قد قامت الصلوه»

نماز که تمام شـــد، قباد منتظرش بود تا بـــا هم برگردند. اما این بار قباد نمی‌توانست راه برگشت را خودش پیدا کند. راه برگشت را خودش باید حواســـش را جمع می‌کرد تا قبل از شـــروع طرح ترافیک، به خانه برســـد... . کمی دلش سبک شـــده بود اما «دریغ، من» را همچنان زیر لب زمزمه می‌کرد و همچنان دنبال دعانویسی می‌گشـــت که طالع نحسش را دستکاری کند و دعای اشتباهی‌اش را از ضمیر تیره و تارش پاک کند. سعی کرد تا بی‌لکنت «هو» را صدا زند و خواهش کند او را دریابد.









پیشنهاد

خاطرات کودکی گردشگری از زیارت امامزاده‌های گیلان

ستاره‌های سرزمین گیلان

علی شهیدی

به لطف مامانی تا پیش از پایان دبستان همه امامزادگان گیلان را زیارت کردم. مامانی، مادربزرگ مادری‌ام از نسل علما و مجتهدان گیلانی و یاران غار میرزا کوچک است و همیشه پایه زیارت، حتی این روزها که باید با عصای چهارپایه (Walker) راه برود. در کودکی بسیاری از امامزادگان گیلان را همراه او، پیش از آنکه به هیات امروزی‌شان نوسازی شوند دیده‌ام و خاطرات خوش بسیاری به یاد دارم؛ خاطره‌های دورانی که هنوز بام بنای امامزادگان سفال‌چین بود و صندوق‌های روی سنگ مزار به دست استادان نجار گره‌ساز، پرگره و چوبین و گرداگرد بقاع دیوار خشتی و پرچین. بقاع متبرکه گیلان چند گروهند؛ اول بقعه‌های اصیلی که به حکم شجره‌نامه و زیارتنامه از امامزادگان نسل اولند و فرزندان مستقیم خاندان پیامبر(ص) که از ستم خلفا به این سوی باروی طبیعی و تاریخی البرز هجرت کرده و اغلب در تعقیب و گریزها به شهادت رسیده‌اند. داستان این راستان در ادبیات شفاهی گیلان زبانزد مردمان است و شنیدنی. دوم مرقد سادات خاندان‌هایی اصیل همچون مرعشی و کیا که سده‌ها از فرمانروایان گیلان، دیلمان، رویان و طبرستان بوده‌اند و پشت در پشت خود از امامزادگان و مرید علویان و سوم مقبره عالمان مشهور و مجتهدان مقبول. شگفتی‌ها و شنیدنی‌های امامزاده‌های گیلان بسیار است که نقل چند حکایت شاید شما را برانگیزد تا در سفر نوروزی، روزی به عید دیدنی این خاندان و آستان بروید و دست خالی باز نگردید.

● از تهران به سوی گیلان، جایی که قله بلند درفک از دور تماشایتان می‌کند، یک منزل مانده به رشت، کاروانسرایی در دشت خواهید دید که روبه‌روی آن بر بلندای کوه مزار مطهر امامزاده هاشم(ع) است. هنوز هر ماشین و اتوبوسی که به اینجا می‌رسد، حتما برای ادای احترام دمی می‌ایستد. در آن روزگار رسم بود که مردمان ساعت‌دیواری نذر این آستان می‌کردند. پدر و مادر به فرمان مامانی به نیت سلامتی‌ام ساعتی نذر بردند که رسید آن را هنوز به یادگار دارم. کمی که بزرگ‌تر شدم و باز به زیارت امامزاده هاشم رفتیم، در ساعت‌خانه آستان که چهار دیوارش سرتاسر پر بود از ساعت‌های دیواری گوناگون، چنان محو و مبهوت تماشا شدیم که ساعت خود را نیافتیم و چه جالب بود این رسم که آدمی را به یاد زمان کوتاهی که در دست دارد می‌انداخت و از حضرت حق، زمان و امان می‌خواست.

● دو مزار دیگر، یکی بقعه «خواهر امام(ع)» در رشت است که به یاد برادری که در خاک خراسان خفته، گیلانیان او را «خواهر امام» می‌خوانند و با رعایت حرمت، نام بانو را بر زبان نمی‌برند و دیگری برادر دیگر او و نامدارترین امامزادگان گیلان حضرت سیدجلال‌الدین اشرف است که آستانه اشرفیه، نام خود را از مزار او وام دارد و بنای آن را به فرمان گوهرشادخانم، دختر کیارستم ساخته‌اند و اصل و نسب آن در اثر معتبر جنگ‌نامه سید جلال‌الدین اشرف به تفصیل آمده است.

● گیلانیان به بقعه حضرت سلیمان داراب در رشت ارادت بسیار دارند که در صحن آن شهیدان نهضت جنگل هم آرمیده‌اند. پیکر میرزا کوچک پس از بریده‌شدن سرش در اینجا دفن شد و سالیان بعد سر بریده باز در کنار این بقعه به پیکر پیوست. در کنار میرزا کوچک، دیگر احرار خاندان جنگلی و همرزمان میرزا کوچک و همه پژوهندگان تاریخ نهضت جنگل مدفونند؛ چنان‌که مدفن پدربزرگ مامانی هم بالاسر میرزاست.

● بقعه دانای علی در رشت که معماری و گنبد فاخری دارد، مزاری دیگری است در وسط یک خیابان. خیابان که به آن می‌رسد به احترام او دو شاخه می‌شود و پس از زیارت دوباره به هم می‌پیوندد و اهالی رشت را رسم بر آن بوده و هست که تازه عروس و دامادها را که به خانه می‌برند، سه بار با ماشین به گرد آن می‌گردانند و در این طواف سواره، برای خوشبختی آن دو دعا می‌کنند.

● بقعه بی‌بی زینب در رشت که بنایش بی‌گمان کوچک‌ترین امامزاده ایران است و سر تقاطع دو کوچه جا دارد و اصلا محله به گرد این مزار گردآمده، بازمانده گورستانی کهن بوده که از آن تنها همین مزار مطهر را به یادگار حفظ کرده‌اند و تا سال‌ها پیش از آنکه سازمان اوقاف و امور خیریه گیلان آرامگاهی نقلی بر بالای آن بسازد، سقف و اتاقی نداشت و رسم بود که زائران رهگذر چراغی بر سر مزار می‌افروختند و زیر چراغ نذری نقد می‌گذاشتند تا فقرای محله با حفظ آبرو، پنهانی بردارند و به کاربرند.

● دو مزار مطهر در شهرستان شفت که یکی به نام امامزاده اسحاق بر بلندی کوه‌های فومنات جای دارد و زیارت آن در قدیم تنها با کوهنوردی بر پشت اسب و استر ممکن بوده و دیگری در میان دره و روستایی که به نام خودش امامزاده ابراهیم نام گرفته قراردارد، دو جاذبه دیگر هستند. معماری بومی روستای امامزاده ابراهیم که اهل گیلان او را شاهزاده ابراهیم می‌خوانند، شاهکاری است. در سراسر کوهپایه‌های این روستا ساختمان‌های چند طبقه‌ای ساخته شده که از پی تا بام، چوب است و سیمان، آجر، آهن و بتون در آن جایی ندارد و کهن‌ترین آپارتمان‌های جهانند و گیلانیان از باستان تا امروز با چوب درختان در پنج- شش طبقه به این روش خانه می‌ساخته‌اند. اگر به زیارت شاهزاده ابراهیم رفتید، شب را در یکی از این خانه‌ها اتراق کنید که طعم تجربه و خاطره خوشش را همیشه به یاد خواهید داشت.

● بقاع متبرک سراسر ایران برای ایرانی امروز شگفتی‌ها و داستان‌ها دارد. این بقعه‌ها در طول تاریخ، حرم امنی برای مردمان بوده‌اند؛ چنانکه هیچ‌کس به زائران، مجاوران و پناهندگان آن حتی اگر جرمی کرده بودند تا زمانی که مجاور بودند، دست نمی‌بردند. هیچ کس جانوران و پرندگان (کبوتران) آن را شکار نمی‌کرد، درختانش را نمی‌برید، آثار آن را به غارت نمی‌برد و معماران و صنعتگران در آراستن آنها سنگ تمام می‌گذاشتند. از این‌روست که هنوز کبوتران بسیار همسایه این بقعه‌هایند و درختان کهنسال در این کنار، فرصت هزارساله شدن یافته‌اند و ایرانیان از دیرباز همواره یادگارهای خود را برای ماندگار ماندن به این آستانه‌ها می‌سپارند. این همه تاثیر این آستانه‌ها بر فرهنگ و تربیت ایرانی و این همه تاثر ایرانیان از این آستانه‌ها و انبوه خاطرات فردی و جمعی ما از این اماکن متبرکه، پژوهشی دقیق، ایران‌شناسانه و موشکافانه می‌خواهد که تاکنون بسیار از آن غافل بوده‌ایم.

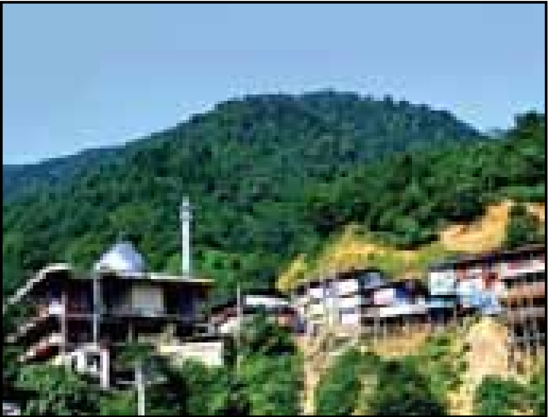
عکس: مرتضی الیاسی

اولین آپارتمان‌های ایرانی ساختمان‌های چند طبقه‌ای که در عکس‌ها می‌بینید، کوتاه‌ترین سازه‌های چوبی روستای امامزاده ابراهیم شهرستان شفت گیلان است و در این روستای شگفت‌انگیز که آرامگاه شاهزاده ابراهیم در دل آن جای دارد ساختمان‌های چوبی بلندتری هم هست









راهنما

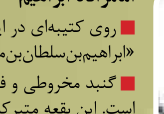
ستاره‌های سرزمین ایران

راهنمای تصویری امامزاده‌های معروف کشور

تعداد بقاع متبرکه مربوط به امامزادگان در کشور آن‌قدر زیاد است که برای معرفی همه آنها باید کتاب می‌نوشتیم. بیش از ۸ هزار بقعه متبرکه در کشـــور شناسایی شده که در شهرها و روستاهای نقاط مختلف کشور پراکنده‌اند. استان فارس با حدود هزار و ۴۰۰ بقعه متبرکه در صدر این فهرست است. اینجا می توانید با معروف ترین بقاع متبرکه امامزادگان کشور آشنا شوید و اطلاعاتتان را درباره آنها بیشتر کنید. شاید هم روزی قسمت شد و به زیارت این امامزادگان رفتید.










امامزاده هاشم(ع)

- در شجره‌نامه‌اش آمده: «هاشم‌بن‌محمدبن‌عبدالله‌بن‌حمزه‌بن‌محمدبن‌الحنفیه‌بن‌علی‌بن‌ابیطالب(ع)».
- کسانی که از جاده قزوین-رشت به شهرهای شمالی می‌روند، حتما این بقعه متبرکه را در مسیرشان دیده‌اند. این زیارتگاه دارای بازارچه، مهمانسرا، مسجد بزرگ، پارکینگ، پارک، کتابخانه و درمانگاه است و به همین دلیل، محل توقف بسیاری از مسافران شهرهای شمالی کشور به حساب می‌آید.
- کیلومتر ۳۵جاده رشت‌ـ‌قزوین



امامزاده عبدالله(ع)

- در شجره‌نامه این طور گفته‌اند: «عبدالله‌بن‌احمدبن‌محمدبن‌ابراهیم‌بن‌عبیدالله‌بن‌موسی‌الکاظم(ع)».
- آرامگاه امامزاده عبدالله در همدان، مدفن دو امامزاده است که پدر و پسری به نام‌های احمد(پدر) و عبدالله(پسر) هستند. البته این زیارتگاه به نام پسر شهرت یافته است. مردم همدان، اعتقاد زیادی به این امامزاده‌ها دارند و به همین دلیل، معمولا عروس و دامادهایشان را برای طواف به این زیارتگاه می‌برند.
- شهر همدان



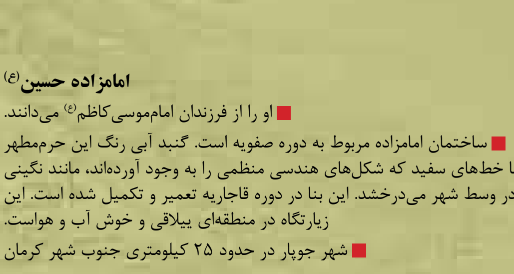
حضرت فاطمه معصومه(ع)

- پدر بزرگوارش، حضرت‌موسی‌بن‌جعفر(ع) و مادرش حضرت‌نجمه‌خاتون(س). حضرت‌معصومه(س) خواهر تنی امام‌رضا(ع) است.
- در سال ۶۰۵هجری، بزرگ خاندان آل مظفر، بزرگ‌ترین استاد کاشی‌ساز آن زمان را استخدام کرد و پرداخت کاشی‌های متنوع این مرقد متبرکه را به او سپرد. هشت سال به این کار مشغول بود تا سرانجام در سال ۶۱۳، کاشی‌های مرقد آماده و کار گذاشته شد.
- شهر قم



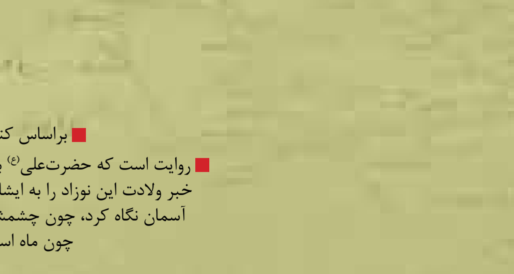
امامزاده یحیی(ع)

- در شجره‌نامه آمده: «یحیی‌بن‌علی‌بن‌عبدالرحمن‌بن‌قاسم‌بن‌حسن بن زیدبن‌امام‌حسن(ع)».
- زیبایی هنر معماری ایرانی را می‌توان در این زیارتگاه مشاهده کرد. اثر نفیس و کم نظیر دیگر این زیارتگاه، سنگ قبر محراب‌گونه آن است که امضای دو استاد کاشی‌ساز کاشانی روی آن ثبت شده است. بخشی از این سنگ قبر در حال حاضر در موزه آرمیتاژ لنینگراد نگهداری می‌شود.
- این بقعه متبرکه در محله معروف به کهنه‌گل در یک کیلومتری جنوب شرقی ورامین است.



امامزاده محمد محروق(ع)

- براساس کتیبه‌های موجود، ایشان از نوادگان امام‌سجاد(ع) است.
- در قیامی ضدخلیفه وقت به شهادت رسید. پیکر او را به آتش کشیدند و خاکستر آن را در محله تلاجرد از محله‌های قدیم نیشابور به خاک سپردند. به همین دلیل به محروق یعنی «آتش‌گرفته» معروف شد. آرامگاه این امامزاده که در کنار آرامگاه عمر خیام است بنای زیبایی دارد.
- شهر نیشابور، آرامگاه خیام



امامزاده حسین(ع)

- او را از فرزندان امام‌موسی‌کاظم(ع) می‌دانند.
- ساختمان امامزاده مربوط به دوره صفویه است. گنبد آبی رنگ این حرم‌مطهر با خط‌های سفید که شکل‌های هندسی منظمی را به وجود آورده‌اند، مانند نگینی در وسط شهر می‌درخشد. این بنا در دوره قاجاریه تعمیر و تکمیل شده است. این زیارتگاه در منطقه‌ای ییلاقی و خوش آب و هواست.
- شهر جوپار در حدود ۲۵ کیلومتری جنوب شهر کرمان

امامزاده ابراهیم(ع)

- روی کتیبه‌ای در این زیارتگاه، نسب این امامزاده بزرگوار این طور نوشته شده: «ابراهیم‌بن‌سلطان‌بن‌موسی‌بن‌جعفر(ع)».
- گنبد مخروطی و فیروزه‌ای بنای این زیارتگاه، زیبایی ویژه‌ای به این مکان مذهبی داده است. این بقعه متبرکه در سال ۱۸۹۴ بعد از میلاد ساخته شده و متعلق به دوران قاجار است. بنیانگذار این عمارت را شخصی به نام «خاله بگم» می‌دانند که در این بقعه مدفون است.
- شهر کاشان



امامزاده محمد هلال(ع)

- براساس کتیبه‌های موجود او را فرزند امیرالمومنین(ع) می‌دانند.
- روایت است که حضرت‌علی(ع) برای ادای نماز مغرب به مسجد رفته بود که غلامش خبر ولادت این نوزاد را به ایشان داد. امیرالمومنین(ع) برای ادای شکر این نعمت به آسمان نگاه کرد، چون چشمش به هلال ماه رمضان افتاد فرمود:«این نوزاد رویش چون ماه است». به همین دلیل او را «محمدهلال» نام گذاشت.
- شهر آران، خیابان محمد هلال بن علی



امامزاده سلطان‌علی(ع)

- بدون واسطه فرزند امام‌محمدباقر(ع) است.
- مراسم معروف قالیشویان هر سال در صحن این امامزاده بزرگوار برگزار می‌شود. دومین جمعه مهر هر سال، بزرگان فین در حرم این امامزاده، قالی متبرکه‌ای را از بزرگان روستای خاوه (یکی از روستاهای اطراف) تحویل می‌گیرند. اهالی فین با چوب‌دست‌هایشان آب نهر را به قالی می‌پاشند، سپس به صحن فینی‌ها می‌آورند و آن را به بزرگان شهر تحویل می‌دهند.
- روستای اردهال در ۴۲ کیلومتری شهر کاشان



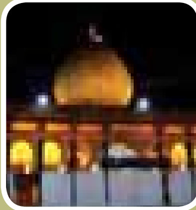
امامزاده آقا علی عباس(ع)

- از فرزندان امام‌موسی‌کاظم(ع) و از برادران حضرت‌رضا(ع) است.
- زیارتگاه این امامزاده بزرگوار در دل کویر مرکزی ایران قرار دارد و جلوه و صفای ویژه‌ای به کویر داده است. کاشی‌کاری و آینه‌کاری صحن، گنبد و بارگاه این بقعه متبرکه در نوع خود بی‌نظیر است و سالانه بیش از یک میلیون زائر و گردشگر را جذب می‌کند.
- شهر بادرود در ۳۸ کیلومتری شمال غربی شهرستان نطنز



امامزاده علاءالدین حسین(ع)

- پسر ارشد امام‌موسی‌کاظم(ع) و برادر امام‌رضا(ع) است.
- اسناد تاریخی نشان می‌دهد بنای حرم در دوره اتابکان فارس در سده ششم هجری قمری ساخته شده است. درون حرم را با به کار بردن آینه‌های ریز رنگین، به سبکی هنرمندانه آینه‌کاری کرده‌اند و انواع خط‌های زیبای فارسی و عربی، تزئین کننده نمای اطراف آینه‌ها و کاشی‌ها شده است.
- شهر شیراز



امامزاده احمدبن‌موسی یا حضرت‌شاهچراغ(ع)

- پسر امام موسی کاظم(ع) و برادر امام رضا(ع) است.
- می‌گویند نادرشاه قبل از فتح شیراز و شکست دادن افغان‌ها، نذر کرده بود در صورت موفقیت، زیارتگاه شاهچراغ را تعمیر کند. او پس از پیروزی، یک هزار و پانصد تومان پول رایج آن زمان برای تعمیر بقعه و مقدار ۷۲۰ مثقال زرناب را برای ساختن قندیلی در بالای سر امامزاده هدیه کرد. این قندیل تا سال ۱۱۳۹ قمری در بقعه باقی بود ولی در آن سال زلزله شدیدی در شیراز رخ داد و قسمتی از بقعه ویران شد.
- شیراز

حرم امامزاده‌های معروف تهران

زیارتگاه‌های شلوغ شهر ما



۱ امامزاده ابراهیم(ع)

- نسب او به امام حسن مجتبی(ع) می‌رسد.
- این زیارتگاه به دلیل نزدیکی به یخچال‌های طبیعی منطقه دربند، آب و هوایی بسیار خنک دارد. اهالی روستای پس قلعه که در نزدیکی این زیارتگاه واقع شده است، ارادت ویژه‌ای به این امامزاده بزرگوار دارند. برای رسیدن به این زیارتگاه، هم می‌توان کوه‌پیمایی کرد و هم سوار «تله سی یژ» شد.
- تجریش، ارتفاعات دربند.

۲ امامزاده قاسم(ع)

- او را از نوادگان امام حسن مجتبی(ع) می‌دانند.
- این زیارتگاه در محلی ییلاقی قرار دارد و به همین دلیل از آب و هوایی دلپذیر مخصوصا در فصل گرما برخوردار است. گنبد پیازی شکل حرم این امامزاده، با کاشی‌کاری‌های آبی رنگ، زیبایی قابل تحسینی به این زیارتگاه داده است. قدمت بعضی از اشیای داخل حرم به دوره شاه طهماسب صفوی برمی‌گردد.
- بالاتر از میدان تجریش، نزدیک روستای ییلاقی گلابدره.

۳ امامزاده محمدولی(ع)

- از نوادگان حضرت زین العابدین(ع) است.
- کسانی که می‌خواهند، هم یک استخوانی سبک کنند و هم یک برنامه گردشگری کوتاه‌مدت داشته باشند می‌توانند به این زیارتگاه در منطقه درکه سر بزنند. ایوان خوش منظره‌ای در جلوی این زیارتگاه قرار دارد که حضور در آن خالی از لطف نیست. البته بنای بقعه این زیارتگاه چندان قدیمی نیست.
- روستای درکه.

۴ امامزاده عزیز(ع)

- از فرزندزادگان امام موسی کاظم(ع) و عموی امامزاده مطیب(ع) است.
- این زیارتگاه میان درختان سرسبز و در محیط باصفا و خوش منظره‌ای قرار گرفته است. مردم بومی این بقعه متبرکه را به نام امامزاده اناری می‌نامند که دلیل آن شکل و رنگ گنبد سرخ این بقعه است. این زیارتگاه، امکانات رفاهی مناسبی برای استفاده زائران دارد.
- در دامنه تپه‌های شمال شرقی اوین و در مجاورت روستاهای اوین و درکه.

۵ امامزاده مطیب(ع)

- در زیارتنامه این امامزاده آمده است: «مطیب بن زید بن محسن بن موسی الکاظم(ع)».
- زیارتگاه این امامزاده بزرگوار در منطقه‌ای خوش آب و هوا قرار دارد که زائران زیادی را به آنجا می‌کشاند. از جمله زیبایی‌های دیگر این زیارتگاه، دری خاتم‌کاری شده همراه با آیینه کاری است که متاسفانه دقت زیادی در نگهداری از آن صورت نگرفته است.
- روستای اوین، سه کیلومتری شمال ونک، در دامنه کوه‌های مشرف به روستای درکه.

۶ امامزاده صالح(ع)

- فرزند بی‌واسطه امام موسی کاظم(ع) است.
- به واسطه نزدیکی نسب صاحب بزرگوار این بقعه متبرکه به یک امام معصوم، این زیارتگاه یکی از معروف‌ترین زیارتگاه‌های شمیران است و روزانه زائران بسیاری دارد. در سمت شمال بقعه، درخت چنار کهنسال و تنومندی دیده می‌شود که شاخه‌هایی از آن تا همین چند سال قبل سبز بود.
- میدان تجریش.

۷ امامزاده علی اکبر(ع)

- نسب امامزاده علی اکبر(ع) به امام سجّاد(ع) می‌رسد.
- برگزاری مراسم‌های مختلف عزاداری و مولودی در این زیارتگاه، باعث شهرت این مکان مذهبی میان تهرانی‌ها شده است. معماری بنای این زیارتگاه سنتی و دارای گنبد سبز رنگ است. ضریح قبلی این بقعه متبرکه، چوبی بود که در حال حاضر ضریحی فلزی جایگزین آن شده است.
- چیذر، میدان امامزاده علی اکبر(ع).

۸ امامزادگان پنج تن(ع)

- روی این بقعه متبرکه نام‌های سالم، ابوطالب، رضا و رحیم، پسران شیث بن کاظم بن علی بن الحسین(ع) دیده می‌شود.
- این بقعه متعلق به شیث از پسران حضرت زین العابدین(ع) و چهار پسر دیگر ایشان است. کارشناسان از سبک و سیاق معماری بنای این زیارتگاه فهمیده‌اند این بنا به دوره قاجار تعلق دارد که البته بعدها ایوان ساده‌ای به آن افزوده شده است.
- لویزان، خیابان شهید فرشادی.

۹ امامزاده اسماعیل(ع)

از نوادگان امام زین العابدین(ع) است.

- این بقعه متبرکه دارای دو ایوان ستون‌دار است که روی دیوارهای آن کتیبه‌های کاشی‌کاری قرار دارد. کاشی‌های سبز و لاجوردی و کتیبه قرآنی گنبد کوچک این بنا، زیبایی خاصی به این زیارتگاه داده است. شجره‌نامه این امامزاده بزرگوار هم روی تابلو بزرگی در این زیارتگاه دیده می‌شود.
- خیابان قلهک، خیابان امامزاده، انتهای پارک زرگنده.

۱۰ دو امامزاده عبدالله(ع)

- می‌گویند نسب این دو امامزاده به حضرت عباس(ع) می‌رسد.
- وجود کتابخانه، درمانگاه، کانون فرهنگی، دارالقرآن و فضای سبز در کنار بقعه متبرکه این امامزاده، باعث رفت و آمد زیاد مردم محلی به این زیارتگاه شده است.
- ۳۰ متری جی، خیابان حاجیان.

۱۱ امامزاده سید اسحاق(ع)

- او را از نوادگان امام موسی کاظم(ع) می‌دانند.
- روی دیوار این بقعه متبرکه یک لوح سنگی نصب شده که روی آن صلوات چهارده معصوم دیده می‌شود. به همین دلیل مردم محلی این بقعه را به نام قدمگاه چهارده معصوم هم می‌خوانند..
- خیابان ناصر خسرو، کوچه خدابنده لو.

۱۲ امامزاده سید ناصر الدین(ع)

- می‌گویند این امامزاده بزرگوار از نوادگان امام محمد باقر(ع) است.
- کتیبه قدیمی بقعه این امامزاده بسیار شهرت دارد. شهرتش هم از این جهت است که این کتیبه، تنها چیزی است که از ضریح قدیمی باقی مانده و در حال حاضر روی ضریح جدید دیده می‌شود.
- ضلع غربی خیابان خیام، نرسیده به چهارراه گلوبندک.

۱۳ امامزاده زید(ع)

- از اولاد حسن المثنی فرزند امام حسن مجتبی(ع) است و به همین جهت، امامزاده زید را می‌توان پسر عموی حضرت عبدالعظیم(ع) هم دانست.
- بقعه این امامزاده، سومین بقعه از نظر قدمت تاریخی است (اواخر دوران صفویه).
- بازار تهران، سبزه میدان، بازار کفاش‌ها.

۱۴ امامزاده سید ولی(ع)

- از نوادگان امام محمد تقی(ع) معرفی شده است.
- ضریح قبلی این امامزاده از جنس چوب و متعلق به دوره قاجاریه بود که به جای آن، ضریحی فلزی با کتیبه‌های قرآنی و شعرهایی از محتشم به خط نستعلیق نصب کرده‌اند.
- خیابان ۱۵ خرداد، سبزه میدان، جنب بازار کفاش‌ها و بازار پاچنار.

۱۵ امامزاده یحیی(ع)

- نسب حضرت ابوالقاسم عزالدین یحیی(ع) مشهور به امامزاده یحیی با ۱۵ واسطه به امام سجاد(ع) می‌رسد.
- ساختمان اصلی این بقعه تاریخی، مربوط به دوران مغول است. آیینه کاری داخل حرم هم نظر هر تازه واردی را جلب می‌کند.
- خیابان ۱۵ خرداد، کوچه امامزاده یحیی.

۱۶ امامزاده سید اسماعیل(ع)

- صاحب این بقعه متبرکه منسوب به نوادگان امام علی النقی(ع) است.
- اثر بسیار قدیمی این بقعه، دری نسبتا عتیقه به حساب می‌آید که روی آن تاریخی ثبت شده که این تاریخ، قدیمی‌ترین سال تاریخی است که روی بناهای قدیمی تهران دیده می‌شود.
- خیابان خیام، بین دو خیابان ۱۵ خرداد و خیابان مولوی.

۱۷ امامزاده معصوم(ع)

- کتیبه این بقعه متبرکه نشان می‌دهد صاحب آن از نوادگان امام محمد باقر(ع) است.
- در محوطه این بقعه، مقبره برخی از رجال و افسران عهد مظفرالدین شاه و محمد علی شاه قاجار دیده می‌شود. این بقعه در فضای وسیع و مشجری قرار دارد. ایوان کوچکی در طرف جنوب حرم ساخته شده که زیبایی خاصی به این بنا داده است.
- میدان قزوین، مقابل پل امامزاده معصوم.

۱۸ امامزاده حسن(ع)

- او را از نوادگان امام حسن مجتبی(ع) می‌دانند.
- رواق و حرم این زیارتگاه دارای تزئینات مقرنس کاری و آیینه کاری است. بین رواق و حرم این امامزاده بزرگوار هم، در خاتم فوق‌العاده زیبایی نصب کرده‌اند که روی آن با خط نستعلیق نسب امامزاده حسن(ع) نوشته شده است.
- خیابان امین الملک، بین پل امامزاده معصوم و سه‌راه آذری.

۱۹ امامزاده سیده ملک خاتون(س)

- صاحب این بقعه را از نوادگان امام موسی کاظم(ع) می‌دانند.
- بنای اصلی حرم، تاریخی و از آثار زمان فتحعلی شاه قاجار است. ضریح چوبی مشبک عهد قاجار، ضریح طلایی جدیدی توسط استاد روزگاریان در اصفهان ساخته و اینجا نصب شد.
- خیابان خاوران، خیابان سجادی، هشت متری ملایری.

۲۰ امامزاده اهل بن علی(ع)

- طبق متن زیارتنامه از فرزندزادگان حضرت علی(ع) معرفی شده است.
- خیلی‌ها این امامزاده بزرگوار را از فرزندان امیرالمومنین(ع) می‌دانند ولی در کتاب «اختران فروزان طهران ‌وری»، نسب ایشان به فرزندان امام حسن(ع) می‌رسد.
- خیابان خاوران، ایستگاه امیر سلیمانی، خیابان خواجوی کرمانی.



۲۱

بی‌بی‌شهربانو(س)

- بنا بر روایتی، صاحب این بقعه، همسر امام حسین(ع) و دختر یزدگرد سوم است.
- بنای این زیارتگاه از مهم‌ترین بقاع تاریخی شهرری است که مورد توجه و احترام اهالی ری است. نوع معماری این ساختمان نشان می‌دهد که مربوط به قرن چهارم هجری و احتمالا از آثار دوره آل بویه است. غاری کوچک هم در نزدیکی این زیارتگاه وجود دارد که بازدید از آن برای زائران بسیار جذاب است.
- شهر ری، صفائیه، محله باروت کوبی، برفراز دامنه جنوبی کوه بی‌بی شهربانو.

۲۲

امامزاده بی‌بی زبیده(س)

- می‌گویند امامزاده بی‌بی زبیده، فرزند بی‌بی شهربانو - همسر امام حسین(ع) - است.
- تزئینات فضای داخلی حرم شامل مقرنس‌کاری و نقاشی‌های دوران قاجار است. در خاتم بزرگ این زیارتگاه هم در سال ۱۲۷۱ هجری به فرمان میرزا محمد صادق قائم مقام ساخته شده که اطراف آن ابیاتی از مرثیه‌های محتشم کاشانی نوشته‌اند. این بقعه جزء آثار تاریخی به ثبت رسیده است.
- شهر ری، خیابان فدائیان اسلام.

۲۳

امامزاده امامزاده هادی(ع)

- نسب شریف امامزاده هادی(ع) بر اساس کتیبه مرقد به امام موسی کاظم(ع) می‌رسد.
- این مرقد متبرک که دارای یک سنگ قبر مرتفع است و ضریح ندارد. اطراف مرقد با خشت‌های کاشی با زمینه زرد مزین شده که گل‌های بته‌جقه ظریف روی آن نشان می‌دهد مربوط به حدود ۳۰۰ سال پیش می‌شود. سطح فوقانی مرقد پوشیده از کاشی‌های معرق قدیمی است.
- شهر ری، جاده قدیم شهر ری، بین خیابان فدائیان اسلام و ابن بابویه.

۲۴

امامزاده عبدالله(ع)

- نسب آن حضرت با پنج واسطه به امام زین العابدین(ع) می‌رسد.
- این زیارتگاه در محوطه‌ای مشجر و بسیار زیبا قرار دارد. بنای اصلی بقعه به احتمال قوی مربوط به قرن یازدهم و از آثار دوره صفوی است که با دقت خاصی آن را مرمت کرده‌اند. تزئینات و ایوان شرقی رواق فعلی توسط میرزا کاظم خان نظام الملک در سال ۲۷۴ قمری ساخته شده است.
- خیابان فدائیان اسلام، سه راه ورامین.

۲۵

امامزاده طاهر(ع)

- نسب امامزاده طاهر(ع) با هشت واسطه به امام سجّاد(ع) می‌رسد.
- مرقد مطهر این امامزاده بزرگوار در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم(ع) است. قبرش قرن‌ها ناشناخته بود و هنگام تعمیر قبرستان، بدن مبارک او بعد از قرن‌ها کاملا سالم و تازه آشکار شد. می‌گویند در دوره قاجار، ظلّ السلطان که از دو چشم نابینا بود به او متوسّل شد و شفا یافت.
- شهر ری، میدان حرم، آستان مقدس حضرت عبدالعظیم(ع).

۲۶

حضرت عبدالعظیم حسنی(ع)

- عبدالعظیم(ع) فرزند عبدالله بن علی، از نوادگان حضرت امام حسن مجتبی(ع) است و نسبش با چهار واسطه به آن حضرت می‌رسد.
- بی‌شک معروف‌ترین زیارتگاه تهران، حرم حضرت عبدالعظیم(ع) است که در آثار علمای شیعه، ستایش‌های عظیمی درباره این امامزاده بزرگوار به چشم می‌خورد. در روایت‌های مختلف، ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم(ع) را برابر با زیارت امام حسین(ع) دانسته‌اند.
- شهر ری، میدان حرم، آستان مقدس حضرت عبدالعظیم(ع).

۲۷

امامزاده حمزه(ع)

- از فرزندزادگان حضرت امام موسی بن جعفر(ع) است.
- مرقد مطهر این امامزاده بزرگوار در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم(ع) است ولی بر اساس مستندات تاریخی، مدفن ایشان پیش از حضرت عبدالعظیم(ع) در همین محلّ - که آن زمان باغی در بیرون از شهر بوده - قرار داشته است. حضرت حمزه(ع) را از علمای بزرگ شیعه در زمان امام رضا(ع) می‌دانند.
- شهر ری، میدان حرم، آستان مقدس حضرت عبدالعظیم(ع).

